

# ابوطالب مظلوم تاریخ

## allamehaminy.com

### مقدمه مترجم

کتاب حاضر، ترجمه ی بخشی از کتاب گرانمایه و پراج الغدیر تألیف دانشمند مجاهد و پژوهشگر گرانقدر، علامه شیخ عبدالحسین امینی است که در خصوص زندگی ابوطالب (علیه السلام) پدر بزرگوار امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) نگاشته شده و الحق که در این زمینه نیز چون دیگر زمینه ها، کتاب الغدیر حق مطلب را ادا کرده است. در اینجا، ما را قصد سخن گفتن از «الغدیر» نیست که این «دریا» را غواصی در خور باید، تنها به بازگوئی مختصری از زندگانی علامه ی مجاهد و فخر علم و عالمان، علامه شیخ عبدالحسین امینی به روایت فرزند گرانقدر ایشان اکتفا می کنیم.<sup>۱</sup>

علامه شیخ عبدالحسین فرزند شیخ احمد و نوه ی شیخ نجف قلی ملقب به امین الشرع است که نام امینی را از همین جد، به میراث گرفته است. علامه در سال ۱۳۲۰ هـ.ق در تبریز در خاندان دانش و تقوی به سرپرستی پدری زاهد ودانشور، چشم به جهان گشود. از همان آغاز کودکی به دانش و فراگیری رغبت فرآن داشت و دارای نبوغ فکری و هوش و حافظه ای نیرومند بود. علم اندوزی را نزد پدرش و پس از آن، نزد استادان مدرسه ی طالبیه که از مهمترین مراکز فرهنگی و علمی تبریز- از دیرباز تاکنون- بوده است آغاز نمود. مقدمات و سطوح فقه و اصول را نزد دانشمندانی چون آیت الله سید محمد بن عبدالکریم موسوی مشهور به مولانا و آیت الله سید مرتضی بن احمد بن محمد حسینی خسروشاهی (متوفی به سال ۱۳۷۶ هـ.ق) و آیت الله شیخ حسنی بن عبدالعلی توتونچی (متوفی به سال ۱۳۶۰ هـ.ق) و علامه شیخ میرزا علی اصغر ملکی آموخت.

پس از این آموزشها، علامه امینی قصد مسافرت به نجف اشرف و زندگی در جوار ارباب مدینه علم، امام علی (علیه السلام) نمود. در این شهر مقدس نیز از محضر استادانی چون آیت الله سید محمد بن محمد باقر حسینی فیروز آبادی (متوفی به سال ۱۳۴۵ هـ.ق) و آیت الله سید ابوتراب بن ابوالقاسم خوانساری (متوفی به سال ۱۳۴۶ هـ.ق) و آیت الله میرزا علی بن عبدالحسین ایروانی (متوفی به سال ۱۳۵۴ هـ.ق) و آیت الله میرزا عبدالحسین مشکینی (متوفی به سال ۱۳۵۸ هـ.ق) بهره مند شد و درس خارج را نزد آنان فرا گرفت.

پس از بهره‌وری از معارف استادانی این چنین، علامه به تبریز بازگشت و شروع به ارشاد و روشنگری در پرتو کتاب آسمانی قرآن، و سنت پیامبر اسلام (صلوات الله علیه و آله) و احادیث اهل بیت نمود و در ضمن به مطالعه و تحقیق و تألیف پرداخت و هر روز مقداری از وقتش را صرف این گونه امور می نمود که ثمره‌ی شیرین این تلاش، تألیف نفیس «تفسیر فاتحه‌الکتاب» بود که به عنان نخستین گام علامه در این میدان مقدس بشمار می آمد. علامه همین کتاب را در مجالس درس خود، تدریس می نمود.

دیری نپائید که علامه‌ی امینی قدس سره دریافت که روح‌گدازانش را این کارها سیراب نمی کند و این روح او را به سوی مرکز قداست و عظمت یعنی نجف اشرف سوق می دهد تا در آنجا با شاهبال علوم و معارف علوی بر بام افلاک، سیر کند و از سرچشمه‌ی این علوم سیراب گردد، این بود که قصد سفر دوباره به این شهر مقدس نمود و در آنجا سکنی گزید.

در این شهر بود که علامه، مطلوبش را یافت و در محضر (علیه السلام) گرانقدر این دیار، روح تشنه اش را سیراب کرد و در فلسفه و کلام، به مرتبه‌ی والائی دست یافت و در فقه و اصول، اجتهاد و تبحر کسب کرد. از جمله‌ی استادان در این مرحله می توان از آیت الله سید میرزا علی فرزند حاج سید میرزا حسن شیرازی معروف به مجدد، آیت الله مجاهد، شیخ میرزا حسن نائینی (مؤلف کتاب ارزشمند تنبیه الامه و تنزیه المله، متوفی به سال ۱۳۵۵ هـ.ق) و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (متوفی به سال ۱۳۶۵ هـ.ق) و آیت الله شیخ محمد حسین بن محمد حسن اصفهانی مشهور به کمپانی (متوفی به سال ۱۳۶۱ هـ.ق) و آیت الله شیخ محمد حسین آل کاشف العطاء (متوفی به سال ۱۳۷۳ هـ.ق) نام برد که هر یک از بزرگان علم و دانش و معارف اسلامی و بنیانگذار حرکت‌های اجتماعی در محدوده‌ی زمانی خویش بوده اند.

## اجازه‌ی روایت<sup>۲</sup>

برای ورود در جرگه‌ی حاملان احادیث خاندان رسول خدا و اتصال به سلسله روایتگران معارف محمدی و علوی و جلوگیری از بریدن پیوند این معارف با آیندگان، علامه‌ی بزرگوار شیخ عبدالحسین امینی، با کسب اجازه از بزرگان ذیل، این وظیفه‌ی مهم و این رسالت خطیر شیعی را به انجام رسانید:

۱- مرحوم آیت الله سید میرزا علی حسینی شیرازی

۲- مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

۳- مرحوم آیت الله شیخ علی اصغر ملکی تبریزی

۴- مرحوم آیت الله سید آقا حسین قمی

۵- مرحوم حجه الاسلام شیخ علی بن ابراهیم قمی

۶- مرحوم شیخ محمد علی غروی اردوبادی

۷- مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی

۸- مرحوم شیخ میرزا یحیی بن اسدالله خوبی

#### زهد و عبادت

پس از نیل به درجه ی اجتهاد، علامه ی امینی قدس سره به تدریس تحقیق پرداخت و اکثر اوقات شبانه روزش را، به مطالعه توشه برگرفتن از میراث علمی اسلامی گذراند، تا در این علوم و مباحث فکری و تفسیر و حدیث و تاریخ و رجال، صاحب نظر گشت. در تمامی این دوران، علامه به گونه ای شگفت انگیز، زهد پیشه کرد و هیچگاه به مال دنیا روی نیاورد و همواره به ذکر آیات قرآنی که در نکوهش زندگی فانی دنیاست می پرداخت و بدین سان خود و خانواده و یاران و شاگردان و اطرافیان خود را موعظه می نمود، علامه ی امینی قدس سره در خواندن قرآن ود عا، حریص بود. شبها بر می خاست و نماز شب می گزارد و این عبادت را به نماز صبح پیوند می داد و هر روز پس از نماز، یک جزء از اجزای قرآن را با تدبیر و تفکر، تلاوت می نمود. حرم شریف امیرالمومنین (علیه السلام) را بسیار زیارت می کرد، به هنگام حضور در حرم، بسیار خاضع و خاشع می گشت و به هنگامی که در حضور امام علی (علیه السلام) در مرقد مطهرش بود، سیل اشک از دیدگانش جاری می شد و محاسنش را تر می کرد. و نیز حرم امام حسین (علیه السلام) را بسیار زیارت می کرد و برای این کار پیاده به کربلا می رفت. در راه، نزدیک ترین یارانش او را همراهی می نمودند و این پیاده روی سه روز و گاه بیشتر، طول می کشید. در تمام طول مسیر از امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد مردم لحظه ای فروگذار نمی کرد، به محض رسیدن به حرم شریف سالار شهیدان سر از پا نشناخته به زیارت می شتافت و سیلاب اشک از دیدگان جاری می ساخت. زیارتهایش، خاص خود او بود و هیچکس همچون او در خضوع و خشوع و از خود بی خود شدن به هنگام زیارت، نبود.

در ماه رمضان، کارهایش را هرچند مهم بود، تعطیل می کرد برای روزه داری و عبادت در نجف می ماند و یا به کربلا می رفت، در این ماه خود را به پانزده نوبت ختم قرآن وا می داشت که ثواب چهارده نوبت را به ارواح پاک معصومان ثواب یک نوبت را به روح پدرش اهدا می نمود. این کار را تا آخرین سالهای حیاتش ادامه داد.

پرداختن به این امور، او را از انجام وظایف اجتماعی در قبال مستضعفان باز نمی داشت. هیچ سائل و محتاجی را از خود نمی راند. در غم اندوه مردم خود را سهیم می دانست. بر خوبستن سخت می گرفت تا حال درماندگان و محرومان را دریابد و تا حد امکان، سعی در حل مشکلات آنان می نمود.

## تألیفات و تحقیقات

علامه ی بزرگوار، امینی، عمرش را در مطالعه و تحقیق و تألیف سپری کرد، نتیجه ی این کار، آثاری به شرح زیر است:

۱- تفسیر فاتحه الکتاب، این کتاب در دو فصل، پیرامون سوره ی فاتحه نگاشته شده است، فصل نخست در خصوص تفسیر سوره و فصل دوم در تحلیل سوره و توضیح مفاهیم توحید، قضا و قدر و جبر و اختیار است که تماماً مبتنی بر احادیث پیامبر و ائمه ی اطهار می باشد. این کتاب در سال ۱۳۹۵ هـ.ق در تهران چاپ شده است.

۲- شهداء الفضیله: کتابی است تاریخی با مضمون و محتوایی نو، که شرح حال عالمان شهید از قرن چهارم تا قرن چهاردهم هجری را که بالغ بر یکصد و سی شهید بزرگوار می گردد، در بر میگیرد. این کتاب در سال ۱۳۵۵ هـ.ق در نجف به چاپ رسیده و با نام شهیدان راه فضیلت به فارسی برگردان شده است.

۳- کامل الزیاره: تألیف شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (متوفی به سال ۳۶۷)، که علامه ی امینی قدس سره آن را در سال ۱۳۵۶ هـ.ق در نجف پس از تحقیق و مقابله چاپ نموده است.

۴- ادب الزائر لمن یمم الحائر: در آداب زیارت مرقد مطهر سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) که باستناد احادیث اهل بیت پیامبر نگاشته شده و در سال ۱۳۶۲ هـ.ق در نجف چاپ شده است.

۵- سیرتنا و سنتنا: کتابی است در جواب اشکالات و سوالات فرقه ی عامه پیرامون غلو و مبالغه ی شیعیان در محبت به خاندان رسول خدا و برپا کردن مراسم سوگواری سرور شهیدان، امام حسین (ع).

علامه ی امینی قدس سره در این کتاب، یست و چهار سوگنامه از رسول خدا را که از قول ایشان در مواضع مختلف و حتی به هنگام شیرخوارگی امام حسین (علیه السلام) نقل شده، گردآوری نموده است.

این کتاب به سال ۱۳۸۴ هـ.ق در نجف چاپ شده است. برگردان فارسی اش «راه و روش ما» نام دارد.

۶- تعلیقات بر کتاب مکاسب تألیف شیخ مرتضی انصاری

۷- تعلیقات بر کتاب رسائل تألیف شیخ مرتضی انصاری

۸- المقاصد العلیه فی المطالب السنیه

۹- ریاض الانس

۱۰- رجال آذربایجان: حاوی شرح حال دویست و سی و چهار تن از عالمان، ادیبان و شاعران آذربایجان.

۱۱- ثمرات الاسفار: که شرح سفرها و بهره‌وریهای علمی مؤلف از سفر به هندوستان و سوریه می باشد.

۱۲- العتره الطاهره فی الکتاب العزیز با الآیات النازله فی العتره الطاهره

۱۳- و بالاخره اثر جاودان علامه ی امینی: الغدیر که در واقع عصاره ی خدمات علامه و چکیده ی رنجها و تلاش های این بزرگمرد در «مرزبانی از حماسه ی جاوید»<sup>۳</sup> است.

الغدیر در واقع بیانگر نیروی خلاق و قدرت و پشتکار علامه ی امینی قدس سره در تحمل سختیها برای رسیدن به هدفهای ارجمند و نمایانگر شخصیت علمی ایشان و بسان مشعلی فروزان از نبوی بیان و اعجاز سرانگشتان هنرمند و قلم سحر این عالم بزرگوار است.

علامه ی امینی، عمر خود را بر سر این اثر جاودانه نهاد و با آن «تولد دیگر» یافت. در راه تألیف آن هزاران کتاب خطی و چاپی را زیر و رو کرد و رنج بسیار کشید تا شعله ی فروزان و خورشید تابان غدیر را فرا روی انسانها در هر زمان پرتوافشان کند. برای تألیف الغدیر، علامه ی امینی قدس سره بحث و تدریس را به کناری نهاد و همه ی درها را به روی خود بست تا حماسه ی غدیر را بازآفرینی کند. روزی شانزده ساعت را به نوشتن، خواندن و تحقیق در کتابخانه ی خصوصی خود، اختصاص داد و ملاحظه می شود که این همه، بالاتر از توان و طاقت انسانهای عادی است. ولی مرد میدان «مرزبانی از حماسه ی جاوید» را از این همه چه باک!

در طول تألیف کتاب، جز در مواقعی که مشکلی برای علامه گشوده می شد ممکن نبود که او را شاد و سرحال یافت و بدین سان، علامه حدود پنجاه سال از عمرش را صرف چنین مرزبانی و پاسداری از حریم ارزشهای والا نمود.

علامه ی امینی قدس سره در مسیر مطالعاتش برای نگاشتن الغدیر، تمامی کتابخانه های مشهور نجف را جستجو کرد و در این راه رنجهای بسیار به جان خرید تا جائیکه مدت مدیدی، علامه ی امینی قدس سره در حسینیه

ی یکی از کتابخانه های نجف بسبب پاره ای مشکلات، شب ها را تا صبح به مطالعه و تحقیق و نوشتن می پرداختو ورزها را نیز در کتابخانه ی خود سپری می کرد.

پس از بهره وری از کتابخانه های نجف، علامه ی امینی قدس سره به منظور استفاده از دیگر کتابخانه های عراق، به سیر و سیاحت پرداخت و در این مسیر از بیشتر کتابخانه های موجود در شهر های کربلا، سامرا، بغداد، حله و بصره بهره برداری نمود. اما برای بزرگمردی که پا به میدان پاسداری از حریم ارزشهای غدیر نهاده بود این همه کافی نمی نمود. لذا به سفر پرداخت و ابتدا به ایران آمد و از کتابخانه های علمی شهرهای مشهد، تهران، بروجرد<sup>۴</sup> و کرمانشاه<sup>۵</sup> استفاده نمود.

سفر بعدی علامه به هندوستان بود. در این سفر بیشتر کتابخانه های علمی موجود در هشرهای لکنهو، رامپور، تپنه و حیدرآباد را مورد استفاده قرار داد و در کنار کار عظیم تحقیقاتی خود برای کتاب الغدیر، از روزشنگری و ارشاد مردم این سامان دریغ نورزید. پس از این سفر در سال ۱۳۸۴ هـ ق عزم سفر به سوریه نمود و از کتابخانه های مهم شهرهای دمشق و حلب استفاده کرد.

آخرین سفر علامه ی امینی قدس سره برای مطالعه و تحقیق در سال ۱۳۸۷ هـ ق به ترکیه صورت گرفت و در این کشور، کتابخانه های علمی و اسلامی شهرهای استانبول، بورسا، اورخان و ... را مورد بهره برداری قرار داد. نکته ی قابل تذکر این است که در طول این مدت، علامه ی امینی قدس سره به میزان وسیعی دست اندرکار استنساخ کتاب های گراند و ارزنده بود که درصورت عدم رسیدگی امکان داشت از میان بروند و چنین ذخایر ارجمندی برای نسل های آینده باقی ماند.

علامه ی امینی قدس سره پس از سفر به ترکیه، به نجف بازگشت و شروع به تجهیز کتابخانه ی عظیم و عمومی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمود که هم اکنون نیز با نام مکتبه الامیرالمؤمنین العامه در نجف مشغول به کار است و در این راه بسیاری از نسخ خطی قدیمی را با تهیه میکروفیلم از آن، از گزند حوادث نگهداری نمود.

ولی دیر شمع وجود گرانهای چنین پاسدار و مرزبان شجاعی، روبه هق خاموشی نهاده بود و بیماری با شدت تمام او را از پای در می آورد. از این رو بر آن شد تا بازخوانی بخشهایی از کتاب الغدیر را که چاپ نشده بود و هنوز دست نویس بود، به فرزندش واگذار کند و این کار در بیمارستانی که علامه در آن بستری بود و نیز در خانه ی مسکونی او صورت گرفت و بدین منوال دو سال گذشت تا اینکه لحظات خاموشی این شمع فروزان رسید و در روز جمعه، بیست و هشتم ربیع الثانی سال هزار و سیصد و نود هجری، حالش به وخامت گرائید در آن لحظات آخر

زندگی می خواست که دهانش را با آب ممزوج به تربت پاک امام حسین (علیه السلام) خیس کنند و برایش دعای عدیله بخوانند که خود نیز آرام آرام آنرا زمزمه کند، سپس خواست که از دعاهای امام سجاد (علیه السلام) برایش بخوانند، تا این که نزدیک اذان ظهر شد، علامه شروع به سخن گفتن کرد و آخرین کلماتش این بود:

خداوندا! این سكرات مرگ است که بر من عارض شده، پس به من توجه فرما و مرا بر خودم یاری ده آنسان که صالحان را بر خودشان یاری می دهی..

و هنوز این دعا را به پایان نبرده بود که دعوت حق را لبیک گفت و روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد بدین سان دفتر زندگی قهرمان پاسداری از حریم ارزشهای راستین بسته شد. و مردی که بیسش از پنجاه سال عمرش را صرف مطالعه و تحقیق و نگارش کرده بود و آرامش و آسایش خود را در خدمت عقیده و انتشار علوم آل محمد (صلوات الله علیه و آله) نهاده بود و در این راه، بسیار رنجها تحمل کرده بود که جز در سایه ی عشق به این خاندان هیچ انگیزه ی دیگری نمی تواند محرک چنین حرکت شورانگیزی گردد، از میان رفت.

با درگذشت علامه ی امینی، ابری سیاه از اندوه و حزن بر ممالک اسلامی ساه افکن شد. اشکها جهان جاری شد، مجالس سوگ عزا برپاگشت و امت اسلام، مردی از بزرگمردان قهرمان خود را از دست داد. علامه ی امینی قدس سره هم اکنون در نجف اشرف در جائی که خود در ایام حیات برای خود برگزیده بود مدفون است ولی:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

## معرفی کتاب حاضر

این کتاب، ترجمه ی بخشی از مجلدات هفتم و هشتم الغدیر است که در خصوص زندگانی ابوطالب (علیه السلام) نگاشته شده است.

درباره ی ابوطالب علیه السلام، در زبان فارسی، سخن اندک است و اختلاف نظر بسیار، آنچه که مهم است نوع برداشتها از زندگی بزرگمردی چون ابوطالب (علیه السلام) است. به شهادت تاریخ که بخشی از آن، اسناد کتاب حاضر است، ابوطالب (علیه السلام) قمس اعظم عمرش را دانشمندان ردفاع از اسلام و ارزشهای راستین آن و نیز پ اسلام گذرانده است و در این مسیر، خشم و غضب قبیله ی خود، قریش را به جان خریده است. طعنه ها را پذیرفته است، رنھا و سختیهای شعب ابوطالب (علیه السلام) را که در واقع نوعی بایکوت و تحریم سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی قریش علیه نهضت جوان انقلابی اسلام به رهبری پیامبر است، تحمل نموده است. در مواضع مختلف یا گفتارهایی به نثر و شعر، حمایت خود را از پیامبر اعلام داشته است. فرزندان خود (علی (علیه السلام) و جعفر) را به همراهی پیامبر تشویق کرده است کوتاه اسلام خن، تمام سرمایه عمر خود را در گرو آئین و پیامبری نهاده است که حقانیت آنرا دریافته و در آخرین لحظات زندگی نیز، فرزندان خود را به حمایت و پشتیبانی از پیامبر (صلوات الله علیه و آله) وصتی می کند و پیامبر در مرگ او که تقریباً با مرگ خدیجه (همسر و همنشین با وفای پیامبر) همزمان است، آن چنان اندوهگین می شود که آن سال را «عام الحزن» (سال اندوه) نام می نهد.

با همه ی این تفصیل، ابوطالب (علیه السلام) مشکر اعلام می شود؛ و این اتهام با توطئه ی سکوت بخشی از تاریخ، تایید می شود؛ و دلایل اتهام نیز آیات قرآ و احادیث پیامبر است!

اگر بخواهیم تحلیل تاریخی ارائه دهیم، می توان گفت که از نظر متهم کنندگان و سندسازان، ابوطالب (علیه السلام) بعنوان یک انسان معمولی مطرح نیست که کفر و ایمان، یا شرک و توحیدش قابل توجه باشد. بلکه اگر ابوطالب (علیه السلام) به چماق تکفیر گرفتار می شود، به خاطر این است که پدر علی (علیه السلام) است و ضربه زدن به پدر، طبیعتاً فرزند را نیز آسیب پذیر می کند و این همه تهمت و افترا جز در این رابطه، محمل دیگری نمی تواند داشته باشد که با تشکیک در خصوص ایمان ابطالب و حتی پا را فراتر نهادن و تکفیر ابوطالب علیه السلام، باید علی (علیه السلام) را مورد حمله قرار داد!

صحت این مطلب وقتی روشن می شود که می بینیم، همین تاریخ و مورخان و سندپردازان که در خصوص ابوطالب (علیه السلام) چنین قضاوت می کنند، در خصوص پدران افرادی که در طول تاریخ زندگی علی (علیه السلام) همواره رو در روی او ایستاده اند و به شهادت حقیقت و واقعیت و انسان های حق طلب، همواره در شعاع تابان خورشید وجود علی (علیه السلام) چون موم ذوب می شده اند، ساکت نیستند و برای آنان فضیلت، دست پا می کنند در خصوص اسلام و ایمانشان حدیث و سندسازی می نمایند. در این میان آنچه که مطرح نیست داری بی طرفانه و بدور از تعصبات قومی، قبیله ای و فرقه ای است و آنچه که مطرح نیست، تحلیل واقعات تاریخی، انسان که بوده اند و هنر عع همین بس که با ارجگزاری به میراثهای گرانقدر علم و دانش و با بیطرفی، کار سترگ تحلیل واقعات تاریخی را به انجام برده و واقع بینانه، اتهامات را پاسخ می گوید.

به هر حال، کتاب باید خود معرف خویش باشد لذا سخن را کوتاه کرده و با چند تذکر مقدمه را به پایان می



الف: سعی شده که کتاب، آسان در خور فهم فارسی زبانان ترجمه شود.

ب: به همین دلیل بعضی از اشعار را که زیاد به متن و بحث اصلی مربوط نبوده است حذف کرده ایم، در این

مورد پژوهشگران و طالبان تمامی اظعار می توانند به متن اصلی مراجعه نمایند.

ج: در پایان هر بخش، کتابنامه ها و مراجع مربوطه که در متن مشخص گردیده، فهرست شده است تا طالبان

مطالعه و تحقیق، بتوانند به آنها رجوع نمایند.

د: مترجم، مدعی عدم کم و کاستی در کار ترجمه نیست، اگرچه سعی فراوان در امانتداری نموده است، به

همین دلیل از صاحب نظران و دلسوزان چشمداشت نقد و تذکر سازنده را دارد

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

۲۱ آذرماه ۱۳۵۸

مطابق با ۲۲ محرم ۱۴۰۰

(۱) این شرح در شناخت کتاب و مولف آن، تحت عنوان «مع الكتاب و المؤلف» به ضمیمه ی جلد ال الغدیر موجود است.

(۲) ر.ک. کتاب شیخ آقا بزرگ طهرانی تألیف محمد رضا حکیمی.

(۳) تعبیری بعاریت از استاد محمدرضا حکیمی.

(۴) کتابخانه ی مرحوم آیه الله بروجردی که در آن زمان در بروجرد بسر می بردند.

(۵) کتابخانه عالم شهیر، محروم حیدرقلی خان سردار کابلی.

فلولا ابوطالب (علیه السلام) و ابنه

لما مثل الدین شخصا وقا ما

فذاک بمکه اوی و حامی

و هذا بیثرب جس الحماما

اگر ابوطالب (علیه السلام) و فرزندش

نبودند دین اسلام تجسم نمی یافت و این دو

قیام کردند

ابوطالب (علیه السلام) در مکه پناه داد و

حمایت نمود و علی (علیه السلام) در مدینه تا پای

جان جنگید

گمانم بر این است که مورخان و محدثان، این دروغ را فقط براساس جهل به تاریخ و شرح زندگانی مردان تاریخ نبافته اند، و نیز به این دلی نبوده است که پدران مهاجرین، اسلام آورده بودند یا نه و یا هدفی را در اسلام آوردن پدر و مادر ابوبکر پی می گیرند، بلکه با هور و جنجال، نوائی ساز کرده اند تا سرور مکه، و پدر امامان، ابوطالب علیه السلام، پدر مولایمان، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را تکفیر نمایند و این همه پس از عاجز شدن از عیب جوئی از پسر بوده که لبه ی حمله را متوجه پدر و مادر ساختند<sup>۱</sup> و دامنه ی مطلب را تا پدر و مادر پیامبر بزرگوار کشاندند تا جائیکه عاصمی در کتاب زین الفتی در بیان تشبیه پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) می گوید:

در خصوص تشبیه پدران از جهت حکم و نام: پیامبر را به خاطر نعمت و احسان فراوان خداوند بر او، اسلام پدر و مادرش به کار نمی آید، و همه ی مسلمین بر این باورند جز اندکی که قابل توجه نیستند<sup>۲</sup> و علی (علیه السلام) نیز به خاطر اکرام خداوند به او در خصوص اخلاق و خصلتها و نعمتها و فضیلتها بهره ای از اسلام پدر و مادرش نبرد. ولی از این سنیزه جوئی و هیاهو در خصوص آن دو بزرگوار طرفی برنستند.

اگر ابوطالب (علیه السلام) و فرزندش - علی (علیه السلام) - نبوند دین اسلام هرگز تجسم نمی یافت، او این دو به پا خاستند آن - ابوطالب (علیه السلام) - در مکه پناه داد و حمایت

کرد این - علی (علیه السلام) - در مدینه تا پای جان جنگید و هرگز مجد و بزرگواری ابوطالب (علیه السلام) از نادانی که بیهوده گوید و بینائی که خود را به کوری بزند زیان نمی بیند همانطور که آمدن صبح را اندیشه آنکس که روشنی روز را تاریکی می پندارد زیانی نمی رساند.<sup>۳</sup>

راههای که جز از طریق آنها دستیابی به اندیشه ها و عقاید باطنی افراد، ممکن نیست عبارتند از:

- ۱- برداشت و درک از طریق گفته ها.
- ۲- عمل و رنجی که در راه آن متحمل می شود.
- ۳- آنچه توسط خویشان و خاندان از او نقل می شود، چرا که «خانگی داند که اندر خانه چیست»<sup>۴</sup>.
- ۴- اسناد و نسبت دادن توسط شخصی که به فرد مورد بحث گرویده و او را تصدیق نموده باشد.

(۱) حافظ عاصمی در کتاب زین الفتی

(۲) این مرد بر تمام مسلمانان دروغ بسته است، چرا که از شیعیان، امامیه و زیدیه کلا و از اهل سنت، برخی محققان به اسلام آوردن پدر و مادر پیامبر اذعان داشته اند و کسانی که خلاف این را معتقد بوده اند اندکند غیر قابل توجه.

(۳) شرح نهج البلاغه ابی ابن الحدید جلد ۳ صفحه ۳۱۷

(۴) «اهل البیت ادری بما فی البیت»

ابوطالب مظلوم تاریخ

allamehaminy.com

## گفتارها

نحن و هذا النبي نصره

نضرب عند الاعداء كالشهب

ما، این پیامبر را یاری خواهیم کرد

و همچون شهاب دشمنان او را می میرانیم

از سخنان ابوطالب- سلام خدا بر او - نمونه هایی چند رشته های زرین از اشعار دلربای او - که در زندگینامه ها و

تاریخ ها و کتب حدیث ثبت شده است - را نقل می کنیم:

ابوطالب (علیه السلام) برای نجاشی پادشاه حبشه ابیاتی سروده است و در آن او را به حسن همجواری و دفاع از

مسلمانان مهاجر به حبشه ترغیب نموده است:<sup>۱</sup>

مردمان نیک و برگزیده می دانند که محمد (صلوات الله علیه و آله)

وزیر و جانشین موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) - پسر مریم (سلام الله علیهما) - است.

و برای ما هدایتی از آن دست که آن دو آوردند به ارمغان دارد

که همگی به فرمان خدا راه می نمایند و به او پیوند می دهند

شما - مسیحیان - در کتابتان، احوال او - محمد (صلوات الله علیه و آله) - را می خوانید

خواندنی درست و نه داستانی دروغین

و تو - نجاشی - آنچنانی که از امت محمد به تو روی نیاورده اند

مگر آنکه با بزرگداشت و تجلیل تو بازگشته باشند

و در قصیده ای دیگر می فرماید:

به هنگام پیروزی (یاری) بزرگواران از سوی فرزندان «غالب»

«لوی» و «تیم» را بگوی

که در هنگامه ی هیاهوی بی فایده ی قوم

ما شمشیرهای خدا و مجد و بزرگی تام و تمام هستیم

آیا نمی دانید که بریدن و قطع رابطه، گناه

و بلائی بزرگ و کاری دور از خرد است؟

و آیا نمی دانید که فردا راه رشد روشن خواهد شد؟

و نعمتهای دنیا دائم و ابدی نیست؟

پس مباد که خوابهای آشفته تان در حق محمد (صلوات الله علیه و آله) به سفاهتتان بکشاند

و مباد که پیرو فرمان گمراهان شوم گردید

آرز داشتید که او - محمد - را بکشید و حال آنکه

این آرزوتان چون خوابهای پریشان بود

پنداشتید که محمد (صلوات الله علیه و آله) را تسلیم شما خواهیم کرد

و از او در برابر شما هیچ دفاعی نخواهیم نمود

و او پیامبری است که از سوی پروردگارش وحی دریافته است

و هر کس به دعوتش «نه» بگوید بر او دندان پشیمانی خواهد روئید<sup>۲</sup>

درگرداگردش اصل و نسبی هاشمی در طواف است

و از او هر تجاوزگر ظامی را می راند<sup>۲</sup>

و در شعر دیگری در خصوص صحیفه ای که به زودی از آن سخن خواهیم راند می فرماید:

از قول من به قبیله ی «لوی»

و خصوصاً «تیره» «بنی کعب» این قبیله بگوئید

آیا نمی دانید که ما محمد (صلوات الله علیه و آله) را همچون موسی (ع)

رسولی معرفی شده از کتب آسمانی پیشین می دانیم

و نسبت به او در میان مردم محبتی است

و روا نیست بر کسی که خدا او را به دوستی برگزیده، ستمی رود  
هشدارید! هشدارید! قبل از آنکه گودال درندگان - قبر - حفر شود  
و بیگناه نیز چون گنهکار به حساب آید  
و مباد که پس از خویشاوندی و نزدیکی  
پیمانهایمان را فراموش کنید و فرمانبر یاغیان و ستمگران گردید  
پس به خانه ی خدا سوگند که محمد (صلوات الله علیه و آله) - پیامبر - را تسلیم نخواهیم کرد  
اگرچه سختی و گزندگی روزگار و بلاها رو در رو باشد  
آیا هاشم پدر ما نبود که نیرویش را فراهم آورد  
و فرزندانش را به جنگاوری وصیت نمود؟  
و ما هرگز از نبرد خسته و ملول نمی شویم تا بازگردیم  
و از رنج و مصیبت بر جای مانده شکایت نمی نمائیم  
بلکه به هنگامی که شجاعات از ترس غالب تهی می کنند  
ما مردمی غیرتمند و با خریدیم<sup>۴</sup>

و از جمله شعرهای اوست:

آه که غم آخر شب بی اختیار در خود فرو می گیرم  
و مرا در هم می پیچد، حال آنکه ستاره هنوز افول نکرده است  
این غم مرا در هم پیچید در حالیکه چشم های فراوانی به خواب رفت  
و بخواب نرفته ها به قصه گویی و افسانه سرائی نشستند  
افسانه سرائی درباره ی خوابهای آشفته ی آنانی که محمد (صلوات الله علیه و آله) را می خواستند  
تا به ستم فرو گیرندش، ولی هر که از تجاوزگری نپرهیزد خود به ستم گرفتار می آید  
سفیها نه کوشیدند و زشتکاریشان  
در امری خیالی و نامستحکم راهبرشان گشت  
از ما کار بزرگی - تسلیم محمد (صلوات الله علیه و آله) - را توقع دارند و حال آنکه

اینکار جز با نبرد و شمشیر و نیزه امکان پذیر نیست

توقع دارند که ما به قتل محمد (صلوات الله علیه و آله) رضا دهیم

بدون آنکه نیزه ها از خون رنگین گردد

پس، ای بنی فهر، هشدارید!

که هنوز ناله ی کشتگان که با غم و اندوه (همراه با پشیمانی) ندا در می دهند بلند نشده است

اینها عذرها و پیش درآمدهائی برای شماست

باشد که این پیش درآمدها از جنگ جلوگیری کند.<sup>۵</sup>

و در شعری خطاب به پیامبر بزرگوار (صلوات الله علیه و آله) می فرماید:

بخدا سوگند که با تمام جمع و نیرویشان هرگز به تو دست نخواهند یافت

مگر آنکه من روی در خاک کشم

پس امر و دعوت را آشکار نما که بر تو عیب و ننگی نیست

و با دعوت بشارت ده و چشم ها را روشن نما

مرا دعوت کردی و دانستم که تو ناصح منی

و فراخواندی و در این دعوت، امین بودی

و من دریافتم که که آئین محمد (صلوات الله علیه و آله)

از بهترین ادیان است که مردم به آن گرویده اند.<sup>۶</sup>

تذکر: قریب و ابن کثیر بر ابیات فوق این بیت را افزوده اند:

اگر ملامت یا پرهیز از دشنام و لعن نبود

مرا نسبت به آئین محمد (صلوات الله علیه و آله) آشکارا با گذشت و بخشنده می یافتی.

در این خصوص احمد زینی دحلان در صفحه ی ۱۴ کتاب «اسنی المطالب» معتقد است که:

گفته می شود این بیت ساختگی است و آن را به ابوطالب (علیه السلام) نسبت داده اند و سخن او نیست.

علامه ی امینی قدس سره (مؤلف کتاب) می گوید:

فرض کنیم که بیت اخیر از اصل اشعار ابوطالب (علیه السلام) باشد، در این صورت بیشترین پرهیز ابوطالب (علیه السلام) از لعن و ننگ و دشنام به خاطر آن است که مبدا منزلتش نزد قریش کم شود و بدین دلیل دفاع از پیامبر (صلوات الله علیه و آله) مقدور نباشد. این عوامل (لعن و ننگ و دشنام) از اظهار و ابراز گردنگزاری به آئین محمد (صلوات الله علیه و آله) و اعلان ایمان به آنچه پیامبر آورده بود، باز می داشت. در این زمینه گفتارش صریح است که: «مرا نسبت به آئین محمد (صلوات الله علیه و آله) آشکارا با گذشت و بخشنده می یافتی.» یا به تعبیر دیگر «پشتیبان می یافتی.» کجا این بیت سخن از دین داری باطنی دارد اگر منظورش از این سخن گردن نهادن و تسلیم نشدن بود که در این صورت تناقضی آشکار میان او و شعار گذشته که در آن به صراحت آئین محمد (صلوات الله علیه و آله) را بهترین دین می داند و این که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را در دعوتش صادق و بر امتش امین می داند، بوجود می آمد.

از دیگر اشعارش ابیات زیر است که به خاطر شکنجه شدن عثمان بن مظعون توسط قریش به حالت غضب

سروده است:

آیا از بیاد آوردن زمانه و روزگار در امان نیستی

که چنین غمزده ای و مانند محزونان می گویی؟

یا از بیاد آوردن نادانی اقوامی است

که بر آنکس که به سوی دین فرا می خواند ستم روا می دارند؟

آیا نمی بینید که خداند جمعتان را خوار ساخت؟

و آیا نمی بینید که ما بخاطر عثمان بن مظعون غضبناک شدیم؟

مائیم که با هر شمشیر بر کف طرد کننده ای

ستم آنکش را که ما را ستمدید می خواهد، جلو می گیریم

با شمشیرهای برانی که گویا نمک سود شده است

و با آنها سرهای دیوانگان شفا داده می شود

تا پس از گذر از سختی به نرمی و گذشت

مردان اقرا کنند که شمشیرها نابردارند



و یا ایمان آورند به کتابی شگفت - قرآن -

که بر پیامبری - محمد (صلوات الله علیه و آله) - همچون موسی یا یونس نازل شده.<sup>۷</sup>

و از دیگر اشعارش ابیات زیر در مدح پیامبر بزرگوار است:

همانا خداوند پیامبر، محمد (ص)، را گرمی داشته

آنسان که گرمی ترین خلق خدا، احمد (صلوات الله علیه و آله) است

و نام او را از اسم خودش مشتق نموده است تا جلالتش دهد

پس صاحب عرش محمود و پیامبرش محمد است.<sup>۸</sup>

از دیگر اشعار معروف اوست:

تو محمد (صلوات الله علیه و آله)، پیامبری

سید و سالار و نیکو عملی

تو بر پا دارنده ی دین بزرگانی

بزرگان پاک و پاکزاد

و من همانا که با تو صادقانه

در گفتاری بدور از هر تملق و گزافه گوئی پیمان بستم

و تو پیوسته از همان زمان که کودک و خردسال بودی

جز براستی سخن نمی گفتمی.<sup>۹</sup>

زمانی ابوجهل بن هشام به سوی رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) آمد و پیامبر در سجده بود. ابوجهل سنگی در

دست داشت و خواست که آنرا به سوی پیامبر پرتاب کند، دستش را که بالا برد، سنگ به کف دستش چسبید و

نتوانست نیتش را عملی کند، در این زمینه ابوطالب علیه السلام، اشعار زیر را سرود:

هشدارید! ای بنی غالب

و از ستم به فردی صاحب منطق - محمد (صلوات الله علیه و آله) - دست بردارید

در غیر این صورت بر شما هراس دارم

از عذابهایی که بر خانه تان فرود آید  
و در این حال به پروردگار مشرق و مغرب سوگند  
عبرت دیگران خواهید شد  
همانطور که برای پیشینیان چون عاد و ثمود  
این عذاب در رسید و چیزی باقی نگذارد  
در سپیده دمی، باید بسیار تند وک شنده به سویشان آمد  
در حالیکه شتر - آیت خدائی قوم ثمود - آب می نوشید  
و شگفت تر از آن در کار تو، ای مرد است  
شگفتی در این سنگ چسبیده بر دست  
چسبیده بر دست انسان خبیثی  
و نشانه رفته به سوی انسانی بردبار، راستگ و متقی  
و خداوند، علیرغم میل این ستمگر نادان  
سنگ را در کف دستش ثابت نگهداشت  
جوانک نادانی - ابوجهل - از قوم محزوم شما  
که فریب حيله گران را خورد و پیامبر را تصدیق نکرد.<sup>۱۰</sup>

این ابی الحدید در صفحه ی ۳۱۴ جلد ۳ نهج البلاغه می گوید:

مشهور است که عبدالله مامون - که خدا رحمتش کناد - می گفت: بخدا سوگند که ابوطالب (علیه السلام) به موجب  
این سخنش اسلام آورد که:

رسول را، رسول پروردگار را یاری دادم  
بوسیله ی شمشیری به درخشش صاعقه  
از رسول خدا دفاع و حمایت می کنم  
حمایت حامی که بر او دل می سوزاند  
هرچند با دشمنانش به نرمش رفتار می کنم

همچون نرمش شتر نوجوان یا پس کشیدن شتر نر ارزشمند

ولکن از روی علو و بزرگی بر آنان نعره می زنم

همانند نعره هائی که شیر در بیشه های تنگ بر می آورد

همین ابیات به همراه یک بیت اضافی در صفحه ی ۲۴ دیوان ابوطالب (علیه السلام) موجود است.

سرور ما ابوطالب علیه السلام، ابیاتی دارد که آنها را برای نجاشی به هنگام رفتن عمروعاص به حبشه و سعایت و بدگوئی حيله گری او در حق مهاجرین حبشه و در راش آنها جعفر بن ابوطالب علیه السلام، سروده است که در آنها نجاشی را به بزرگداشت جعفر و روی گردانی از عمروعاص ترغیب می کند. از جمله ی آن ابیات اینهاست:

کاش می دانستم که حال جعفر در میان مردم چگونه است

و حال عمر و دشمنان خویشاوند (خویشاوندان دشمن) پیامبر چسان؟

و آیا احساس نجاشی به جعفر و یارانش رسیده است

یافته انگیزی از این کار جلو گرفته است؟

بدان - ای نجاشی - دعا و تحیت ما بر تو باد (کاری نکرده ای که سزاوار لعن باشی) که بزرگواری

و همسایه و مجاوری در کنار تو نگون بخت نیست

و ما می دانیم که خداوند ترا قدرت و نیرو بیفزوده است

و تمامی ابزار و اسباب خیر با تو پیوند دارد.<sup>۱۱</sup>

از دیگر اشعار مشهور ابوطالب علیه السلام، خطاب اوست به محمد (صلوات الله علیه و آله) که در آن نگرای او را

تسکین می بخشد و او را به علنی کردن دعوتش فرا می خواند.

دستهای حمله ور و فریادهای آزار دهنده

ترا از حقی که به آن قیام می کنی، باز ندارد

چرا که دست تو دست من است اگر احاطه شوی

و در گرفتاریها، این منم که پیشاپیش تو خواهم بود.<sup>۱۲</sup>

ابن هشام گوید: هنگامیکه ابوطالب (علیه السلام) ترسید از این که انبه جمعیت عرب او را به زانو درآورند، قصیده ای سرود که در آن به حرم مکه و موقعیت خودش نسبت به آن پناه می برد و بزرگان قومش را به دوستی فرا می خواند به وسیله ی همین قصیده آنها را از این که رسول خدا را تسلیم نخواهد کرد و در هیچ شرایطی او را رها نخواهد نمود مگر این که در کنارش جان سپارد، با خبر می کند. آن قصیده چنین است:

دوست من، در میل و گرایش به حق یا باطل

گوش من نخستین سرزنشگر نیست

و آن هنگام که دیدم، در قوم محبتی نیست

و تمام بندها و پیوندها را گسسته اند

و ما را در دشمنی و آزار تمام افکنده اند

و فرمانبر هر دشمن کناره گیری گردیده اند

و پایداری علیه ما با گروهی متهم و مظنون پیمان بسته اند

و پشت سرما، از غیض، انگشت به دندان می گزند

در این هنگام خود را چون نیزه ای انعطاف پذیر

و شمشیر بران درخشانی از یادگارهای بزرگان به صبوری واداشتم

از هر که با بدی بر ما طعنه زند

و به باطل با ما بستیزد

و از هر کینه ورزی که در عیب جوئی ما بکوشد

و از هر که در دین آنچه مقصود ما نیست می افزاید، از همه ی اینها به خداوند مردم پناه می برم

سوگند به که «تور»<sup>۱۳</sup> و آن کس که «تبیر»<sup>۱۴</sup> را مقرر و لنگرگاه این کوه قرار داد

و سوگند به فرا روند هق و فرود آینده از حراء<sup>۱۵</sup> - پیامبر -

و سوگند به کعبه، همان خانه ی بر حق دامان مکه

و سوگند به خدا، که خدا غافل نیست

و سوگند به حجرالاسود، آن هنگام که لمسش می کنند

و هر صبح و شام احاطه اش می نمایند

به خانه ی خدا سوگند دروغ گفتید که ما مکه را رها می کنیم  
و کینه می ورزیم، حال آن که نهایت کار شما انده و غم خواهد بود  
به خانه ی خدا سوگند دروغ گفتید که در حق محمد (صلوات الله علیه و آله) سخت می گیریم  
و یا حاضر نخواهیم بود که در کنارش بجنگیم و او را حمایت کنیم  
تسلیمش نخواهیم کرد مگر آنگاه که در اطرافش به خاک افتم  
و در این راه، فرزندان و زنانمان را فراموش می کنیم  
و به خدا سوگند اگر کار از آنچه که می بینیم سخت تر شود  
ما نیز شمشیرهای خود را بر بزرگان خواهیم کشید  
(شمشیرها را) با دو دست جوانانی شهاب گونه، رسا و دلاور  
که برادر راستی، درستی و حامی حقیقت و شجاعند (برخواهیم گرفت)  
روزها و ماه ها و یک سال کامل  
و سال پس از سال بر ما (در این جریان) خواهد گذشت  
شایسته نیست که قومی، بزرگواری را  
که فاسد نبوده و شرافتش را حفظ می کند و سربار دیگران نیست، لعن کند<sup>۱۶</sup>  
بزرگوار رو سفیدی، که ابرها از رویارویی با صورتش پرآب می شوند  
و فریاد رس یتیمان پناه بیوه زنان است  
و از آل هاشم آنان که در معرض هلاکتند به او پناه می بند  
و در نزدش در رحم و نعمتند  
آیا می دانید که فرزند ما - محمد (صلوات الله علیه و آله) - در نزد ما  
تکذیب ناشده است و ما (در مورد او) به گفتار شیاطین اعتنا نمی کنیم  
بزرگمردی است از زمره ی بلند مرتبه ترین مهتران  
که منسوب است به خاندانی که در عرصه ی بزرگیها، صاحب برتری است  
به جان خودم سوگند که از روی دلبستگی به احمد خود رابه مشقتی بیرون از طاقت افکندم  
و او را پیوسته، چون دوستداران، دوست داشته ام

هماره در دنیا با دوستان و اهل خود نیکو سیرت بوده  
و پیوسته مایه ی سرافرازی دوستداران خود بوده است  
او - احمد (صلوات الله علیه و آله) - در میان ما صاحب چنان اصالت و اعتباری است  
که شرف و منزلت هر دست انداز و تجاوزگری از او فروتر است  
در حمایت از او، پشتم خم شده و با این همه از او حمایت کردم  
و از او در فراز کوهان شترها و بلندی سینه ها<sup>۱۷</sup> دفاع کردم  
و چنین شد که خدا با یاری خود، او را تایید فرمود  
و این حقش را که بطلانی در آن نبود آشکار نمود.<sup>۱۸</sup>

علامه ی امینی قدس سره گوید:

اگر از اسلوب های گوناگون در این اشعار نتوان فمید، از کجا می توان اعتراف و شهادت به نوبت پیامبر را  
دریافت، اسلوبها و اشاراتی که اگر یکی از آنها در شعر یا نثر هر کس یافت شود، همه بر اسلام آوردنش متفق  
القول می شوند ولی تمام آنها بر اسلام ابوطالب (علیه السلام) دلالت نمی کند! فاعجب و اعتبار!  
آنچه ذکر شد بخشی از اشعار ابوطالب (علیه السلام) است که تمام جوانبش از ایمان خالص و اسلام صحیح  
مالامال و لبریز است. علامه بی نظیر، ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب «متشابهات القرآن» خود ذیل آیه ی  
ولینصرن الله من ینصره<sup>۱۹</sup> از سوره ی حج می نویسد:

اشعار ابوطالب (علیه السلام) که دلالت بر ایمان او دارند، بیش از سه هزار بیت است که از آن خصوصیات  
کسی که پیامبر را درک و «کشف» کرده بر نبوتش صحه می گذارد، روشن و آشکار است.  
پس از آن جملات فراوانی را نقل می کند:

از جمله آنچه که ابوطالب (علیه السلام) به عنوان وصیت مطرح کرده است:

با یاری پیامبر نیکوئی و خیر، چهارتن را وصیت می کنم

فرزندم علی (علیه السلام) و بزرگ قم، عباس

حمزه، شیر حمایتگر از حقیقت او

و جعفر، تا در کنار او، دشمنان را برانند

ای مادرم همه ی فرزندانش بفدایتان

در یاری احمد در قبال دیگران، سپرهای باشید.<sup>۲۰</sup>

ابوطالب مظلوم تاریخ

ابوطالب مظلوم تاریخ

allamehaminy.com

(۱) مستدرک حاکم، جلد ۲ صفحه ۶۲۳ به نقل از ابن اسحاق

(۲) ضرب المثل عربی معادل: را پشیمانی شاخ در خواهد آورد.

(۳) صفحه ۳۲ دیان ابوطالب (علیه السلام) نقل از جلد ۳ صفحه ۳۱۳ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

(۴) سیره ی ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۷۳ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۳ - بلوغ الارب، جلد ۱، صفحه ۳۲۵ - خزانه الادب تالیف بغدادی جلد ۱، صفحه ۲۶۱ - الروض الانف، جلد ۱، صفحه ۲۲۰ - تاریخ ابن کثیر، صفحه ۳، صفحه ۸۷، اسنی المطالب صفحه ۱۳۰۶ - طلبه المطالب صفحه ۱۰.

(۵) دیوان ابوطالب علیه السلام، صفحه ۲۹ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۲.

(۶) ثعلبی در تفسیرش ابیات مذکور را نقل کرده و می نویسد: در صحت انتساب این ابیات به ابوطالب علیه السلام، مقاتل، عبدالله بن عباس، قسم بن محضره و عطای بن دینار، متفق القولند. رجوع کنید به: خزانه الادب بغدادی جلد ۱، صفحه ۲۶۱ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۳، صفحه ۴۲ - شرح ابن ابی الحدید جلد ۳، صفحه ۳۰۶ - تاریخ ابی الفداء جلد ۱، صفحه ۱۲۰ - فتح الباری جلد ۷، صفحه ۱۵۳، ۱۵۵ - الاصابه جلد ۴، صفحه ۱۱۶ - المواهب اللدینه، صفحه ۱۲ - طلبه الطالب صفحه ۵ - بلوغ الارب، جلد ۱، صفحه ۳۲۵ - السیره النبویه تألیف زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ۹۱، ۲۱۱ - آخرین بیت اشعار مذکور را در صفحه ۶ کتاب اسنی المطالب نقل کرده و می نویسد: برزنجی این بیت را از ابیات مشهور ابوطالب (علیه السلام) می شمارد.

(۷) شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۳.

(۸) بخاری این ابیات را در کتاب تاریخ صغیر از طریق علی بن یزید نقل کرده و ابونعیم در دلائل النبوه جلد ۱، (صلوات الله علیه و آله) ۶ - تاریخ ابن عساکر، جلد ۱، صفحه ۲۷۵ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۵ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۱، صفحه ۲۶۶ - اما به تألیف ابن حجر، جلد ۴، صفحه ۱۱۵ - مواهب اللدینه، قسطلانی، جلد ۱، صفحه ۵۱۸ به نقل از تاریخ بخاری - تاریخ الخمیس دیار بکری، جلد ۱، صفحه ۲۵۴.

(۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳، صفحه ۳۱۵.

(۱۰) دیوان ابوطالب (علیه السلام) صفحه ۱۳ - شرح البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳، صفحه ۳۱۴.



- (۱۱) جلد ۳، صفحه ۷۷ تاریخ ابن کثیر - جلد ۳، صفحه ۳۱۴ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
- (۱۲) صفحه ۳۱۵، جلد ۳، شرح نهج البلاغه ابن الی الحدید.
- (۱۳) کوههایی در مکه.
- (۱۴) همان؛
- (۱۵) همان؛
- (۱۶) یعنی ابوطالب (علیه السلام) را «بی پدر» بخواند.
- (۱۷) کنایه از آغوش گرفتنها از روی محبت.
- (۱۸) ر.ک. توضیحات صفحات ۳۱۴، ۳۴۰ از جلد هفتم کتاب الغدیر تألیف علامه ی امینی.
- (۱۹) به تحقیق که خدا آن کس را که یاریش نماید، یاری خواهد کرد.
- (۲۰) در نسخه چاپ شده کتاب متشابهات القرآن در ابیات فوق دستبردو تحریف به عمل آمده است، در این زمینه به صفحه ۶۵، جلد ۲، الغدیر رجوع کنید.

## کردارها و مشقات تحمل شده در راه آنها

والله لمن يصلوا اليك بجمعهم

حتى اوسد في التراب دفينا

بخدا سوگند که هرگز با همه ی جمعیت و نیرویشان به تو دست نخواهند یافت

مگر آنگاه که من در خاک خفته باشم

کارهای نیکو و تلاش های قابل تقدیری که سالار مکه، ابوطالب (علیه السلام) - که سلام خدا بر او باد - در راه یاری و حفاظت و دفاع از پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و دعوت به سوی او و آئین حنیفش از آغاز بعثت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) تا آخرین نفس، انجام داده است، در لابلای خود محتوی گوشه هائی از اسلام صحیح ابوطالب (علیه السلام) و ایمان خالص وی و خضوع و تواضعش در برابر رسالت الهی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) می باشد که صحت کامل آن در فردای بازپسین خواهد شد. بخشهایی از این تلاشها را مرور می کنیم:

### سفر شام

ابن اسحاق گوید:

ابوطالب (علیه السلام) با کاروانی جهت تجارت، راهی شام شد. کاروانیان توشه برگرفته، آهنگ سفر کردند. رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) شتابان بسوی ابوطالب (علیه السلام) شتافت، افسار شترش را بگرفت و گفت:

ای عمو، مرا به که می سپاری، که نه پدری دارم - تا بد و تکیه کنم - و نه مادری - که به او مهر ورزم -؟

این سخن ابوطالب (علیه السلام) را به رقت آورد و گفت:

به خدا سوگند که او را نیز با خود همراه می کنم که او را از من و من را از او جدائی نیست. و بدین سان

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به همراه ابوطالب (علیه السلام) راهی سفر گشت.

کاروان به شهر «بصری» - از توابع شام - رسید. در مسیر جاده، دیری بود که راهبی به نام بحیراد در آن می زیست. بحیرا، دانشمند ترین مسیحیان در آن حوالی بود و دیر جایگاه همیشه ی راهبانی بود که نسل از پی نسل، دانشها را از کتابی به میراث مانده از پیشینیان - البته به گمان خودشان - به مردم انتقال می دادند.

پیش از وقوع داستان، چه بسیار کاروان هایی که بر بحیرا گذشته بودند و او نه کلامی با آنان گفته بود و نه متعرضشان شده بود، تا آن سال که آن سفر رسید. کاروانیان در حوالی صومعه ی بحیرا، توقف کردند و او به خلاف همیشه غذائی فراوان برایشان آماده ساخت چرا که از درون صومعه، ابری در آسمان دیده بود که بر سر فردی از کاروان، - محمد (صلوات الله علیه و آله) - سایه افکنده است و وقتی هم که به زیر سایه ی درختی فرود آمدند، همانم ابر، بر درخت سایه افکن شد و شاخه های سر بر افراشته ی درخت سر به زیر افکندند - چرا که در محضر قدمهای پیامبر جای سرافرازی نیست -.

بحیرا، این هه را دید و از صومعه بیرون شتافت و به تهیه ی غذا دستور داد و پس از آماده شدن، کسی را به زد کاروانیان فرستاد و گفت: ای قریشیان، برایتان غذائی مهیا کرده ام دست دارم تمامی شما - کوچک و بزرگ و بنده و آزاد - بر سفره ام حاضر شوید. یکی از کاروانیان گفت: گویا امروز خبری شده، چرا که تودر گذشته هرگز چنین نمی کردی حال آنکه ما بسیار بر تو می گذشتیم. امروز تو را چه می شود؟

بحیرا گفت: همینطور است. شما میهمانانی هستید که دوست دارم پذیرائیتانکنم و برایتان غذائی تهیه کنم که همگی از آن بخورید.

کاروانیان به سوی بحیرا گرد آمدند و رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) به خاطر خردسالی در کنار بارها، در زیر درخت، تنها ماند.

بحیرا در جمع نگریست و آن ویژگی پیشین را که خود دریافته بود ندید، گفت: ای قریشیان، نکند که کسی از شما از این اطعام بی بهره ماند.

گفتند: از آنها که باید بیایند کسی جا نمانده جز پسری خردسال ترین ماست و در کنار بارها باقیمانده است.

بحیرا گفت: چنین مکنید، او را نیز فرا خوانید تا بر این سفره حضور یابد.

یکی از قریشیان گفت: به لات و عزی سوگند که امروز خبری است، آیا شایسته است که فرزند عبدالله -

محمد (صلوات الله علیه و آله) - را از این غذا باز داریم؟ سپس برخاست و به سوی پیامبر (صلوات الله علیه و آله)

رفتو او را در آغوش گرفته به سوی دیگران بازگشت و محمد (صلوات الله علیه و آله) را در میان جمع بنشانند. بحیرا

چون محمد (صلوات الله عليه و آله) را دید سخت به او خیره شد به بازجستن آن ویژگی‌هایی پرداخت که از دیرزمان می شناخت تا کاروانیان دست از غذا کشیدند و پراکنده شدند. بحیرا برخاست و به پیامبر گفت: ای جوان، ترا به لات و عزی سوگند می دهم که پرسش‌هایم را پاسخ دهی. پیامبر خدا فرمود: هرگز با سوگند به لات و عزی چیزی از من مپرس. بحیرا گفت: پس به خدا سوگندت می دهم.

پیامبر فرمود: سوالت را بپرس.

بحیرا شروع کرد به پرسش از مسائلی از قبیل خواب و وضعیت و کارهای پیامبر و او پاسخ می داد و جواب‌هایش تماماً با آنچه در ذهن اندیشه بحیرا بود، سازگار می آمد. بعد به پشت پیامبر نگریست و مهر نبوت را ما بین دو کتفش - آنجا که می پنداشت - دید.

در این خصوص ابوطالب (علیه السلام) این ابیات را سروده است:

راستی که محمد (ص)، فرزند آمنه

در نزد من، از فرزندان بلند مرتبه تر است

و هنگامی که شتران سرخ مو - در کاران - با توشه هاشان، ره می سپردند

او، افسار شتر مرا چسبید و دلم بر او سوخت

و او را که رو سپیدی مددکار دیگران و شجاع در انجام امور بود

به گشت و گذار در میان مردم فراخواندم

کاروانیان به سوی دورترین جهت معین ره سپردند

و ناحیه ی مطلوب، پشت سر نهاده شد

تا این که به «بصری» رسیدند و همگی

از کمینگاه (محل انتظار) دانشمندی - بحیرا - را ملاقات کردند

که داستان و خبری درست از او - محمد -

به آنها داد و جماعت حسودان را از او منع کرد

گروهی یهودی آن هنگام که

سایه ی ابر و ظاهر شدن نیروی صاحب آسمانها را دیدند

برای کشتن محمد (صلوات الله عليه و آله) هجوم بردند و لی بحیرا آنها را

نهی کرد بیشترین و بهترین تلاش ممکن را نمود

و همچنین در این باره، ابیات زیر را نیز سروده است:

آیا ندیدی حالت مرا پس از اندیشه ای که در دل گرفتم (قصد سفر شام)  
و لازمه اش جدائی بود، جدائی دردناکی که بر پدران و مادران حرام است  
جدائی از احمد (ص)، آن هنگام که آماده ی سفر شدم

و با آرزوی سلامتی برای او، خداحافظی کردم

و او، اندوهناک می گریست و شتران بین ما فاصله ایجاد می کردند

و او - پیامبر (صلوات الله عليه و آله) - دنباله ی زمام شتران را چسبیده بود

بیاد پدرش افتادم و شدیداً اشک ریختم

اشکی که مدام از دو چشمم جاری بود

سپس ادامه می دهد که به پیامبر اجازه ی همراهی با کاروان را داده است و می افزاید:

و هنگامی که به سرزمین «بصری» فرود آمدیم

ما را در مکان های شایسته پذیرفتند و بدیده ی احترام به ما نگریستند

و بحیرا در این هنگام به چالاکی آمد

و به سرعت نوشیدنی گوارا و غذا آماده کرد

گفت: یارانتان را بر طعام ما گرد آورید

و گفتیم: همه جز جوای خردسال گرد آمده ایم

جوانی که یتیم است، ولی بحیرا او را نیز فراخواند

که غذا امروز فراوان است و او نباید محروم شود

و اگر ما را از وجود محمد (صلوات الله عليه و آله) آگاه نکرده بودید

امروز نزد ما کرامتی نداشتید

و هنگامی که بحیرا، محمد (صلوات الله عليه و آله) را دید که به سوی خانه اش روی آورده است

و سایه ی ابری از گرمای خورشید محافظتش می کند

در مقابلش به حالت سجده، سرفرود آورد

و او را سخت به سینه ی خود چسبانید<sup>۱</sup>

ابوطالب (علیه السلام) و استسقاء<sup>۲</sup>، از طریق پیامبر (صلوات الله علیه و آله)

ابن عسا کر در تاریخش از قول جلهه بن عرفطه نقل می کند که گفت:

زمانی به مکه آمدم و اهل مکه در قحطی و خشکسالی بسر می بردند. قریشین گفتند: ای ابوطالب علیه

السلام، دره خشکیده و اهل شهر دچار قحطی شدند، بر خیز و طلب باران کن.

ابوطالب (علیه السلام) بیرون آمد در حالی که پسری چون خورشید که از پشت ابرهای سیاه نورافشانی می

کرد با او بود و در اطراف آن پسر، کودکانی بودند.<sup>۳</sup> ابوطالب (علیه السلام) او را بر گفت و پشتش را به کعبه چسباند و

در حالیکه او را بر سر انگشتانش بلند کرده بود، باران طلبید و حال آنکه حتی یک پاره ابر در آسمان نبود. ولی

بلافاصله از این سو و آنسو ابرها گرد آمدند و باریدند و چه فراوان باریدند و شهرنشینان و ده نشینان از نظر آب به

وسعت و فراخی رسیدند و دره شکفته شد. در این خصوص ابوطالب (علیه السلام) سرود:

رو سفیدی که ابر از روی او پر آب می شود

پناهگاه یتیمان نگاهبان بیوه زنان است

هلاک شوندگان خاندان هاشم به او پناه می برند

و در پناه او در نعمت و فراوانی بسر می برند

او میزان و عدالت است که به اندازه ی یک دانه ی جو ستم نمی کند

وانازه گیر راستگوئی است که از اندازه گیریش وحشتی نیست<sup>۴</sup>

شهرستانی در کتاب مل و نحل (پاورقی فصل ۳ صفحه ۲۵۵) از سور، ابوطالب (علیه السلام) یاد کرده است، می

نوسید:

از جمله ی آن چه که دلیل شناخت ابوطالب (علیه السلام) به کیفیت رسالت شرافت پیامبری محمد (صلوات

الله علیه و آله) می باشد ماجرائی است که دانشمندان جریان خشکسالی عظیم مکه اتفاق افتاد. این خشکسالی که

ابرها به مدت دو سال از فرو باریدن خودداری کردند، عبدالمطلب فرزندش ابوطالب (علیه السلام) را فرمان داد که

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را که طفل شیرخواری بود در قنطاق حاضر سازد. سپس او را بر دودست خود گرفت و روی به کعبه نهاد و پیامبر و این کار راسه بار تکرار و مدام می گفت: به حق این کودک، بارانی فراوان، پیوسته و درشت دانه بر ما ببار. ساعتی نگذشت که ابرها چهره ی آسمان را پوشاندند و بارانی آنچنان فرو بایدند که مردم از خبرابی مسجد الحرام به هراس افتادند ابوطالب (علیه السلام) قصیده ی لامیه خود را سرود:

و ابيض يستقى الغمام بوجهه      شمار الیتامی عصمه الارامل<sup>۵</sup>

سپس شهرستان یابیاتی از قصیده ی فوق را نقل می کند.<sup>۶</sup>

پس طلب باران نمودن توسط عبدالمطلب و فرزندش - سرور مکه، ابوطالب (علیه السلام) از طریق پیامبر بزرگوار به هنگام شیرخوارگیش (و یا با اشاره به ماجرای قبلی به هنگامی که رشد کرده و جوان خردسالی بود)، توحید خالص آن دانشمندان را، در ایمان آنان به خداوندو عرفانشان را به رسالت نهایی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و پاکی صاحب این رسالت از آغاز زندگی، حکایت عنان می نماید که اگر این دو - عبدالمطلب و ابوطالب (علیه السلام) - موضعی جز این دو ماجرا در تاریخ نداشتند باز هم برای دلالت بر ایمان و اعتقادشان کفایت میک در. همان طور که برای پژوهشگران این مطلب کافی است که دلیل بر تسلیم و گردنگزاری این دو به ایمان و اعتقاد باشد.

ابوطالب (علیه السلام) در ولادت امیرالمومنین (علیه السلام)

جابرین عبدالله گفته است:

درباره ی میلاد علی بن ابیطالب (علیه السلام) از رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) سوال کردم، فرمود: راستی که درباره ی بهترین مولود پرسیدی. او همچون مسیح (علیه السلام) بود. خداوند تبارک و تعالی مرا از نور علی و علی را از نور من و هق ردو را از یک نور آفرید. سپس ما را از صلیبهای پاک به رحمهای پاک منتقل فرمود. من از صلیبی منتقل نشدم مگر آنکه علی نیز با من بودو پیوسته چنین بود تا خداوند مرا در بهترین رحم به ودیعت نهاد که همان رحم آمنه - مادرم - بود و علی را نیز در بهترین رحم به ودیعت گذارد که هان رحم فاطمه بنت اسد بود. در زمان ما مردی زاهد و عابد به نام مبرم بن دعیب بن الشقبان بود که مدت دیست و هفتاد سال خدا را عبادت کرده و از او هیچ حاجتی نطلبیده بود، خداوند ابوطالب (علیه السلام) را به نزد او فرستاد. مبرم همین که او را دید پیا خاست و سر او را بوسید و در برابر خود نشاند. سپس از ابوطالب (علیه السلام) پرسید: کیستی گفت: مردی از تهامه.

پرسید: از کدام تیره ی تهامه؟ پاسخ داد: از بنی هاشم، عابد از جای جست و سر ابوطالب (علیه السلام) را بوسید و گفت: ای مرد، خداوند به من مطلبی را الهام فرمود. ابوطالب (علیه السلام) پرسید چه مطلبی؟ عابد گفت: از نسل تو فرزندی متولد می شود که ولی خداوند عزوجل است. سپس چون شب میلاد علی (علیه السلام) فرا رسید، زمین روشن شد ابوطالب (علیه السلام) در حالیکه می گفت: ای مردم، ولی خدادر کعبه به دنیا آمد، بیرن رفت. شب را به سر برد فردا به کعبه درآمد در حالیکه می سرود:

ای پروردگار این سیاهی ظلمانی  
و ای پروردگار ماه طلوع کننده ی نورانی  
بر ما امر پنهان خود را آشکار فرمای  
که مورد اسم این کودک چه نظر داری؟

سپس پیامبر فرمود: صدای هاتفی به گوش رسید که می گفت:

ای خاندان پیامبر برگزیده  
فرزند پاک ویژه نصیب شما شد  
نامش از جانب پروردگار والامرته  
علی است که از نام علی - پروردگار - مشتق شده<sup>۷</sup>

### ابوطالب (علیه السلام) و آغاز کار پیامبر (صلوات الله علیه و آله)

فقیه حنبلی، ابراهیم بن علی بن محمد دینوری در کتابش به نام نهاییه الطلب و غایه السؤال فی مناقب آل

الرسول «از قول طاووس بن عباس در یک حدیث طولانی نقل می کند که:<sup>۸</sup>

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به عمویش عباس - رضی الله عنه - فرمود: خدا امر به آشکار کردن کار و

رسالت و دعوتم فرمان داده مرا مطلع فرموده، نظر تو چیست؟

عباس گفت: برادر زاده ام، می دانی که قریش بیشترین حسادت را نسبت به خاندان تو دارد و اگر چنین شود

که تو می گویی، سخت ترین بلا و مصیبت بما روی خواهد آورد و همه ی ما را به یک کمان هدف می گیرند ریشه

ی ما را بر می کنند. از این کار درگذر و ما ابوطالب (علیه السلام) را کن. ولی به عمویت ابوطالب (علیه السلام)



رجوع کن که بزرگترین عمومی تست، اگر یاریت نکند، لااقل خوارت نخواهد کرد ترا به آنان نخواهد سپرد. سپس هر دو به سراغ ابوطالب (علیه السلام) رفتند. به محض این که آنها را دید گفت: حتماً خبری شده است چه مساله ای شما را در این وقت به این جا کشانده؟ عباس آنچه را که بین او و پیامبر گذشته بود برای ابوطالب (علیه السلام) تعریف کرد. ابوطالب (علیه السلام) نگاهی به پیامبر افکند گفت: برخیز، ای برادر زاده که براستی شریفی و وابسته به حزب و گروهی نیرومند و نسبی عالی هستی. به خدا سوگند هیچ زبانی ترا نیش نخواهد زد مگر آنکه زبانهایی تیز و بران نیشش زنهد شمشیرهای برنده بر آن فرود می آیند، به خدا قسم که قوم عرب، رام و مطیع تو خواند شدن همانسان که چارپایان شیرخوار رام و تربیت کننده شان می گردند، براستی که پدرم - عبدالمطلب - پیوسته کتاب می خواند و می گفت: همانا که از نسل من پیامبری خواهد بود و بسیار دوست می داشتم که در زمان او زنده می بودم و به ابوطالب (علیه السلام) ایمان می آوردم، پس هر یک از فرزندانم زمان ابوطالب (علیه السلام) را درک نمود به او ایمان بیاورد.

علامه ی امینی قدس سره می گوید:

می بینید که ابوطالب (علیه السلام) این مطلب را با اطمینان کامل از پدرش نقل می کند، و به دنبال آن از ابتدای کار به رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) دلگرمی می دهد و به انتشار دعوتش و آشکار کردن یاد خدا فرا می خواند و نیز به این واقعیت گردن می نهد که او - محمد (صلوات الله علیه و آله) - همان پیامبر موعود است که خضوع و گردنگزاری عرب در برابر دعوتش پیش بینی گردیده است.

آیا باور می کنی که ابوطالب (علیه السلام) - درود خدا بر او باد - ایها همه را بیان کند ولی خود به آن ایمان نیاورد؟ چنین چیزی جز دروغ و جعل نمی تواند باشد.

### **ابوطالب (علیه السلام) و گشمدن پیامبر (صلوات الله علیه و آله)**

«ابن سعد واقعدی» در کتاب «طبقات الکبری» جلد ۱ صفحه ۱۸۶ چاپ مصر و صفحه ۱۳۵ چاپ لیدن ماجرای اجتماع قبیله قریش را در برابر ابوطالب (علیه السلام) درباره ی امر دعوت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) ذکر نموده و پس از آن می نویسد:

قریش بیزار شدند و از گفتار محمد (صلوات الله علیه و آله) فراری، و در حالیکه خشمگین شده بودند بیا خاستند و گفتند: اصبروا علی الهتکم ان هذا الشیء یراد<sup>۹</sup> «بر عقیده ی به خدایانتان پا بر جا بمانید، این است آن -

چیزی که از شما خواسته شده است»<sup>۱۰</sup>، علاوه بر این گفتند: هرگز به سوی او باز نخواهیم گشت و بهترین این کار این است که او محمد (صلوات الله علیه و آله) - را بی خبر به قتل برسانیم»

از قضا همان شب پیامبر گم شد، ابوطالب (علیه السلام) و خویشانش به محل اقامت او آمدند و او را نیافتند، ابوطالب (علیه السلام) جمعی از جوانان بنی هاشم و بنی مطلب را گردآورد و به آنان گفت: هر یک از شما شمشیر برانی برگیرد هنگامی که من به مسجد درآمدم به دنبال من بیاید، سپس هر یک از شما دقت کند و در کنار یکی از بزرگانشان - بزرگان قریش - بنشیند که از جمله این بزرگان یکی ابوجهل است اگر محمد (صلوات الله علیه و آله) کشته شده باشد او جان سالم بدر نخواهد برد. جوانان گفتند: چنین خواهیم کرد.

در این حال زید بن حارثه رسید و ابوطالب (علیه السلام) را در این وضعیت دید، ابوطالب (علیه السلام) پرسید: زید برادر زاده ام را ندیدی؟ گفت: چرا، لحظه ای پیش با او بودم. ابوطالب (علیه السلام) گفت: تا او را نبینم به خانه نخواهم رفت. زید شتابان به سراغ رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) رفت که در خانه ای در صفا به همراه یارانش مشغول گفتگو بودند، موضوع را به پیامبر خبرداد پیامبر نزد ابوطالب (علیه السلام) آمد.

ابوطالب (علیه السلام) گفت: برادر زاده ام کجا بودی؟ آیا سلامت هستی؟ پیامبر فرمود: آری. ابوطالب (علیه السلام) گفت: به خانه ات درآی، رسول خدا چنین کرد چون آن شب سپری شد، صبح زود ابوطالب (علیه السلام) دست پیامبر را گرفت و به میان جمعی از قریش برد و جوانان هاشمی نیز همراه او بودند گفت: ای قریشیان! می دانید که چه تصمیمی گرفته بودم؟ گفتند نه، ابوطالب (علیه السلام) جریان را برای آنان تعریف کرد و خطاب به جوانان گفت: آنچه را در دستهایتان دارید آشکار سازید، جوانان چنین کردند و قریشیان بناگاه دیدند که هر یک از آنان شمشیری بران به همراه دار، آنگاه ابوطالب (علیه السلام) گفت: به خدا سوگند، اگر او - محمد (صلوات الله علیه و آله) - را کشته بودید احدی از شما زنده نمی ماند و ما و شما همدیگر را نابود می کردیم، آن قوم - قریش - و بیش از همه شان، ابوجهل سرافکنده شدند.

همین جیان به گونه ای دیگر و با تغییراتی نقل شده:

فقیه حنبلی، «ابراهیم بن علی بن محمد دینوری» در کتابش به نام نهایه الطلب<sup>۱۱</sup> از قول «عبدالله بن مغیره بن

معقب» نقل می کند که گفت:

یک بار ابوطالب علیه السلام، رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) را گم کرد. گمان برد که جمعی از قریش

بناگاه او را به قتل رسانیده باشند. از این رو کسی را به سوی بنی هاشم فرستاد و اعلام داشت: ای بنی هاشم! گمان می

کنم که جمعی از قریش محمد (صلوات الله علیه و آله) را ترور کرده باشند، بر شماست که هر یک سلاحی بران  
برگیرید و در کنار یکی از بزرگان قریش بنشینید هنگامی که من اعلام کردم: محمد (صلوات الله علیه و آله) را می  
جویم، هر یک از شما فرد کنار خودر ابوطالب (علیه السلام) به قتل برساند این خبر به رسول خدا (صلوات الله علیه  
و آله) رسید در حالیکه در خانه ای در صفا بودک پیامبر به سوی ابوطالب (علیه السلام) شتافت و او را در مسجد  
یافت، ابوطالب (علیه السلام) تا او را دید دستش را گرفت و اظهار داشت: ای قریشیان! من محمد (صلوات الله علیه و  
آله) را پیدا نکردم و می پنداشتم که شما او را ترور کرده باشید، این بود که به جوان حاضر از بنی هاشم گفتم هر  
یک سلاحی بر آن بگیرند و هر یک در کنار یکی از بزرگان بنشینند و وقتی اعلام کردم که محمد را می جویم، هر  
یک از آنان فرد کنار خود را بکشد. و اینک، ای جوانان بنی هاشم آنچه را که درد دارید آشکار سازید «جوانان  
سلاحهایشان را ظاهر نمودند و قریشیان وحشترده به این صحنه می نگرستند و از این هنگام از رسول خدا (صلوات  
الله علیه و آله) ترسیدند. به همین مناسبت ابوطالب (علیه السلام) ابیات زیر را سرود:»<sup>۱۲</sup>

هان! قریش را بگوی که تمام رازهایش

فریب و نیرنگ است، هر جا فرود آید

سوگند به اسبان پرخروش تیز پا

و سوگند به کتابهای مقدسی که دانشمندان تلاوت کنند

نسبت به خاندان محمد (صلوات الله علیه و آله) سرپرست و نگاهبانم

ود وستی ام از عمق قلب و ضمیرم می باشد

برادر زاده ام! ای پیوسته به قلبم!

ای! بر سفیدی که آب گوارا و فراوان دارد

ای فرزند بزرگواران، بزرگوارانی از فرزندان قصی<sup>۱۳</sup>

که پیشانیت چون ماه درخشان است

روایت و نقل از سومی از همین ماجرا به این تفصیل موجود است:

«سید فخار بن معد» در کتاب «الحجه» صفحه ۶۱ می گوید: شیخ حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن محمد جوزی

محدث بغدادی - که از معتقدان به کفر ابوطالب (علیه السلام) است - در سال پانصد و نود و یک در واسط عراق با اسناد خود از واقدی، مرا خبر داد که:

ابوطالب (علیه السلام) فرزند عبدالمطلب صبح و شام از کنار پیامبر (صلوات الله علیه و آله) دور نمی شد و او را از دشمنانش حفاظت می نمود از این که دشمنانش او را ترور کند بیمناک بود، یک روز او را گم کرد تا شب هم او را ندید و صبح فردای آن روز در جاهائی که گمان بودنش را می برد جستجو کرد و او را نیافت، قلبش فرو ریخت و با خود گفت: وای فرزندم!

پس از آن مستخدمین و ملازمان خود را گردآورد و به آنها گفت:

«محمد (صلوات الله علیه و آله) را دیشب و امروز ندیده ام و تنها حدسی که می زنم این است که قریش او را غافلگیر کرده و به او نیرنگ زده باشند (ترورش کرده باشند) و تنها یک محل باقیمانده که سر زده باشم بعید می دانم که در آنجا باشد». سپس بیست نفر از مستخدمانش را برگزید و به آنها گفت: «بروید و دشنه هایی فراهم آورید و هر یکی از شما برود و در کنار یکی از بزرگان قریش بنشیند، اگر من آمدم و محمد با من بود کاری انجام ندهید و اگر آمدم و محمد با من نبود هر کدام مردی را که در کنار تان نشسته است به قتل برسانید». افراد رفتند دشنه هایشان را تیز کردند تا آنجا که کفایت می نمود. ابوطالب (علیه السلام) به همراه گروهی از خویشان به سوی محلی که حدس می زد راه افتاد. در آن محل - پائین مکه - پیامبر را در حال نماز کنار سنگی یافت. در آغوشش گرفت او را بوسید و گفت: «برادر زاده ام چیزی نمانده بود که بر علیه قومت اقدامی بنمایم. با من بیا». دستش را گرفت و به همراه او به سوی مسجد حرکت نمود. قریش به طور دسته جمعی در کنار کعبه نشسته بودند، و چون ابوطالب (علیه السلام) را دیدند که دست در دست پیامبر حرکت می کند، گفتند: «ابوطالب (علیه السلام) است که به همراه محمد می آید حتماً کاری دار». ابوطالب علیه السلام، در برابرشان ایستاد در حالیکه آثار خشم در چهره اش پیدا بود به مستخدمانش گفت: «آنچه را در دست دارید آشکار نمائید.» هر یک از آنان چنین کردند و قریش چون دشنه ها را دیدند گفتند: ابوطالب علیه السلام! اینها چیست؟ ابوطالب (علیه السلام) گفت: چه می بینید؟ من از دانشمندان روز قبل به ندنبال محمد (صلوات الله علیه و آله) بوم و او را ندیدم این بود که ترسیدم شما به او نیرنگی زده باشید. از این رو این افراد را فرمان دادم که همین جاها که می بینید بنشینند و به آنها گفتم که اگر آمدم و محمد با «امینی»

نمود، هر یک از شما فرد کنار دستش را به قتل برساند و در این کار نیازی به اجازه ی از من نیست اگرچه فرد مقتول از بنی هاشم باشد.

قریش گفتند: «آیا چنین می کردی؟» ابوطالب (علیه السلام) گفت: «سوگند به پروردگار این - اشاره به کعبه - که چنین می کردم.» مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف که از هم پیمانان ابوطالب (علیه السلام) بود، به او اظهار داشت: «آیا تو واقعاً قصد داشتی که علیه قومت اقدام کنی؟» ابوطالب (علیه السلام) پاسخ داد: «همینطور است.» و او - پیامبر - را به همراه خود برد در حالیکه می سرود:

برو ای فرزندم که ترا ذلتی و خفتی نیست

برو که چشمهائی به وجود تو روشن و درخشان شده

به خدا سوگند که با تمام نیرویشان و جمعیتشان بر تو دست نخواهند یافت

مگر آنگاه که من در بستر خاک مدفون شده باشم

تو مرا به این خدا فرا خواندی و دانستم هق این کار از خیر خواهی تست

و راست می گوئی و از پیش نیز امین بوده ای

و یادآور آئینی شدی که به ناگزیر

از بهترین ادیان برای مردم است

پس از این جیان قریش با ملایمت و نرمش با ابوطالب (علیه السلام) رفتار می کرد ولی او با آنها سخن نمی گفت و توجه نمی نمود.

علامه ی امینی قدس سره می گوید:

این شیخ و سالار مکه است که در برابر پیامبر اسلام، تمام قومش را حاضر است قربانی کند. و آماده است که

تمام پیوندهای قومو همه ی پیمانهای دیرین را، پایمال کند و زیر پا بگذارد. خداوند او را بر این عاطفه ی

الهیو پیمان دینی که برتر از همه ی عهدهای خویشاوندی است، پایدار بدارد.

### ابوطالب (علیه السلام) در آغاز دعوت پیامبر (صلوات الله علیه و آله)

هنگامی که آیه ی: «و انذر عشیرتک الاقربین» (شعراء آیه ۲۱۴) یعنی بیم ده خویشساندان نزدیکت را، نازل

شد، رسول خدا از خانه بیرن آمد بر کوه صفا رفت، بانگ برآورد: «یا صباحاه»<sup>۱۴</sup>. مردم پیرانش گرد آمدند فرمود:

«آیا اگر شما را خبر دهم که لشکری از فراز کوه بر علیه شما بیرون می آید، مرا تصدیق می کنید؟» مردم گفتند: «بلی، تا به حال از تو دروغی نشنیده ایم.» پس از این گفتگو پیامبر فرمود: «براستی که من شما را عذابی دردناک بیم می دهم.» ابولهب از میان جمع گفت: «وای بر تو، فقط به این منظور ما را جمع کردی؟»

پس از این جریان، پیامبر خویشاوندانش را در خانه اش فراخواند. در این اجتماع ابولهب آغاز سخنکرد، و اظهار داشت: «اینان، عموها و عموزادگان تو هستند. سخن بگو و خروج از دین پدران و درآمدن به آئین تازه را کنار بگذار. این را هم بدان که قوم و قبیله ی ترا در مقابل تمامی قوم عرب تاب و توان نیست و لا یقترین افرادی که سزاوار است ترا بگیرند و در بند کنند، همین خویشاوندانت هستند و اگر برا ی آنچه که در سر داری بیباخیزی و اقدام کنی، حبس و در بند کردن تو برایشان بسیار آسانتر از رویارویی با تمام قریش است. من هیچکس را ندیده ام که برای خویشانش، ارمغانی بدتر از آنچه تو آورده ای به همراه آورده باشد.» پس از این سخنان رسول خدا دم فرو بست و سخنی نگفت. برای بار دوم آنها را فراخواند و فرمود: «سپاس خداوند را سزاست، او را می ستایم از او یاری می جویم به او پناه می برم و به او توکل می نمایم. و شهادت می دهم که جز خداوند یکتای بی همتا خدائی نیست.» سپس فرمود: «طلایه داور پیشاهنگ به قوم خود دروغ نمی گوید. سوگند به خدائی که جز او معبودی نیست، من رسول خدا هستم و فرستاده او به طور اخص برای شما به طور اعم برای مردم می باشم. به خدا سوگند که همانظر که به خواب می روید، می میرید و پس از مرگ نیز، همانسان که از خواب برمی خیزید، برانگیخته خواهید شد و در مقابل آنچه که انجام می دهید، مورد محاسبه واقع خواهید شد. بهشت، همیشگی و آتش نیز، همیشگی و جاودان خواهد بود.»

ابوطالب (علیه السلام) گفت: «مدد و یاری به تو برای ما بسیار دوست داشتنی است و به خیرخواهی تو روی آورده ایم. و به طور کامل سخنانت را تصدیق می کنیم، اینها که می بینی خویشاوندت هستند که گردهم آمده اند من نیز یکی از آنهایم، با این تفاوت که من نسبت به آنچه مورد علاقه ی توست، عجولترین هستم. برو و ماموریتت را انجام ده. به خدا سوگند که پیوسته محافظ و نگهدار تو خواهم بود. و فقط نفس و باطنم به جدائی از ائین عبدالمطلب رضایت نمی دهد.»<sup>۱۵</sup>

علامه ی امینی قدس سره می گوید:

دین عبدالمطلب - درود خدا بر او - جز آئین توحید و ایمان به خداوند و رسولان و کتب آسمانی، به دور از هر شائبه ی بت پرستی، نبوده است. عبدالمطلب، همان کسی است که در وصیت های خود اعلام کرده: «هیچگاه

ستمگری از دنیا نمی رود، تا از او انتقام گرفته شود و به کیفر برسد تا ستمکای که در دنیا عقوبت ندیده است به هلاکت برسد.» در این مورد از او توضیح خواسته شد، پس از قدری تفکر گفت: «به خدا سوگند که در پس این جهان، دنیائی است که در آن نیکوکار به نیکی خود پاداش می یابد و زشتکار به بدکاری خود عقوبت می بیند.»

عبدالمطلب همان کسی است که به ابرهه<sup>۱۶</sup> گفت: «این خانه - کعبه - صاحبی دارد که از آن دفاع نموده و نگهش می دارد.» او همان کسی است که رسول خدا در جنگ حنین با این رجز خود را به او انتساب داد و با مباحثات فرمود و این کار خود بیانگر ایمان عبدالمطلب است:

من پیامبرم و دروغگو نیستم

من فرزند عبدالمطلب هستم

پس این سخن ابوطالب (علیه السلام) که «نفس و باطنم به جدائی از آئین عبدالمطلب رضایت نمی دهد» در واقع بیانگر آئین توحیدی عبدالمطلب است و مانند دیگر سخنان او صریح است ولی به این شیوه او نوعی پرده پوشی در مقابل حاضران کرده است تا از دشمنی حاصل از جدائیشان در امان ماند و این شیوه سخن گفتن از رسوم اعراب در محاوراتشان می باشد که در عین یکنوع پرده پوشی و در پرده ادا کردن سخندر واقع بر مفهوم و معنی مورد نظر تأکید می ورزند.

و اگر سرور ما ابوطالب علیه السلام، جز همین موضع را نداشت، همین موقعیت در دلالت بر ایمان ثابت، اسلام پایدار و استوار گامی او در آغاز کار پیامبر کفایت می کرد.  
این اثیر می گوید:

در این جریان، ابولهب اظهار داشت: «بخدا قسم که این - پیامبر (صلوات الله علیه و آله) - و کارش، فتنه و آشوب است، جلوی پیشروی او را قبل از آنکه دیگران و غیر شما جلو دارش شوند، بگیرید.» ولی ابوطالب (علیه السلام) گفت: «به خدا سوگند که تا زنده هستیم، از او دفاع خواهیم کرد.»  
و نیز گفته شده:

دعوت پیامبر در خانه ی ابوطالب (علیه السلام) بود.<sup>۱۸</sup>

عقیل فرزند ابوطالب (علیه السلام) و برادر امام علی (علیه السلام) گوید:

قریش به نزد ابوطالب (علیه السلام) آمدند و گفتند: «برادر زاده ات - محمد (صلوات الله علیه و آله) - ما را در جمعمان و در کعبه و در سرزمینمان می آزارد و آنچه را که ناخوش می داریم بر ما فرو می خواند. اگر صلاح می دانی که از این کارش جلوگیری کنی، چنین کن.»

پدرم به من گفت: «ای عقیل به جستجوی پسر عمویت برو.»

من رفتم و پیامبر را در یکی از خانه های گلین ابوطالب (علیه السلام) یافتم و از آنجا بیرون آوردم. او در حالی که همراه من حرکت می کرد، سی و اصرار در برگشتن داشت. ولی موفق نشد تا این که به نزد ابوطالب (علیه السلام) رسیدیم. ابوطالب (علیه السلام) خطاب به او گفت: «ای برادرزاده! به خدا سوگند که تو همواره مطیع و فرمانبردار من بوده ای. قوم تو - قریش - می پندارند که تو در کعبه و در جمعشان آنها را می آزاری و آنچه را که ناخوشایندشان است بگوششان فرو می خوانی. اگر امکان دارد، دست از این کار بدار.»

پیامبر چشم به آسمان دوخت و فرمود: «به خدا سوگند که قادر نیستم آنچه را که پروردگارم مرا به خاطر آن فرستاده است، بازگردانم اگر چه برایم مشعلی به سوزندگی این خورشید برافروزند.»

ابوطالب (علیه السلام) گفت: «به خدا سوگند او هرگز دروغ نگفته است. بازگردید در پناه خدا.»<sup>۱۹</sup>

ابن سعد در کتاب «طبقات الکبری» (جلد ۱ صفحه ۱۷۱) داستان و ماجرای دعوت را از قول علی (علیه السلام) نقل کرده و از جمله می نویسد:

پیامبر صلوات الله علیه و آله سپس فرمود: «چه کسی مرا در این کار یاری می کند و پاسخ می دهد تا که برادرم باشد و به بهشت درآید؟»

من گفتم: «ای رسول خدا، من چنین خواهم کرد.» و این درحالی بود که از همه خردسالتر و از همه کم جثه تر بودم. قریش ساکت شدند سپس گفتند: «ابوطالب! آیا پسرت را نمی بینی؟»

پدرم گفت: «از او دست بردارید چرا که هرز از خیر و نیکی نسبت به پسر عمویش کوتاهی نمی کند.»

ابوعمر و زاهد طبری به نقل از تغلب و او از ابن اعرابی روایت می کند که در مورد لغت «العور» گفت است: «عور یعنی پست و بی ارزش در همه چیز و از مصداقهای آن، روایت ابن عباس است.» سپس داستان علی

(علیه السلام) را به طور کامل نقل می کند تا به اینجا می رسد که علی (علیه السلام) می گوید:

به محض اینکه پیامبر خواست سخن بگوید، ابولهب به او اعتراض کرد و سخنانی گفت و بالاخره اظهار داشتک برخیزید برویم. قریش برخاستند و رفتند. چون فردا در رسید، پیامبر به من دستور داد و من نظیر غذا و



آشامیدنی روز گذشته را تهیه کردم و قریش را فراخواندم، آمدند و خوردند و نوشیدند و رسول خدا برخاست تا سخن بگوید، مجدداً ابولهب به او اعتراض نمود. ابوطالب (علیه السلام) خطاب به ابولهب گفت: ساکت باش ای اعمور (یک چشم)! ترا چه به این کار؟ سپس فرمود: کسی برنخیزد. همه نشستند. سپس خطاب به پیامبر عرض کرد: «سرور من، پیاخی و آنچه را دوست داری و نیز رسالت پروردگارت را ابلاغ نما که تو راستگو و مورد تصدیق هستی.»<sup>۲۰</sup>

علامه ی امینی قدس سره گوید:

این ابوطالب که درود خدا بر او باد چه کافر طاهری است که از اسلام مقدس با همین نیرو و توانائی (مادی و معنوی) دفاع می کند. و با زبانی برنده و آتشین، بزرگان قومش را نیش می زند و پیامبر بزرگوار را به دعوت و ابلاغ رسالت خدائیش ترغیب می کند و او را راستگو و مورد تصدیق می داند.

خطاب ابوطالب (علیه السلام) به علی (علیه السلام): به پسرعمویت ببیوند.

ابن اسحاق گفت:

یکی از دانشمندان خاطر نشان نموده که پیامبر در وقت نماز به همراه علی بن ابیطالب و پنهان از پدر علی (علیه السلام) و از تمام خویشان، به سوی دره های مکه می رفت و دو نفری در آنجا نماز می گذاردند و شامگاهان باز می گشتند. و به این ترتیب تا آن زمان که خدا می خواست، باقی ماندند و کار خود را تکرار کردند، تا این که روزی ابوطالب (علیه السلام) بطور اتفاقی با آنان برخورد کرد و دید دو نفری نماز می خواندن. خطاب به رسول خدا گفت:

«برادر زاده ام، این چه آئینی است که آن را پیروی و اطاعت می نمائی؟»

پیامبر فرمود: «عموجان! این دین خداست، دین فرشتگان، دین انبیاء و دین پدرمان ابراهیم (علیه السلام)

است.»

و گفته اند که به علی (علیه السلام) نیز گفت: پسرکم، این چه آئینی است که به آن معتقد هستی؟

علی (علیه السلام) فرمود: «پدر، به خدا و رسولش ایمان آوردم و پیامبر را در رسالتش تصدیق نمودم و به

همراهش به خاطر خدا نماز گزاردم و او را پیروی نمودم.»

گفته اند که پس از این سخن، ابوطالب (علیه السلام) به علی (علیه السلام) گفت: آگاه باش که پیامبر ترا جز

به خیر فرا نخوانده است. پس به او ببیوند.»

در کلامی از علی (علیه السلام) نقل کرده اند که:

هنگامی که به پیامبر ایمان آورد ابوطالب (علیه السلام) به او گفت: «به سر عمویت پیوند.»<sup>۲۱</sup>

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۴ از حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:

پدرم به من گفت: پسر، به پسرعمویت - پیامبر - پیوند که در پناه او از هر خطر و سختی در زمان حال

و آینده در امان خواهی بود.

سپس این بیت را سرود:

اعتماد و اطمینان در گرو پیوست به محمد (صلوات الله علیه و آله) است.

پس دستانت را به رشته ی دوستیو معاشرت با او پیوند محکم بده.

ابن ابی الحدید اضافه می کند که از اشعار مناسب این موقعیت ابیات زیر از ابوطالب (علیه السلام) است:

راستی را که علی و جعفر مورد اعتماد و اتکای مند

به آن هنگام که سختیها و مصیبتهای روزگار فرا رسد

پسرعمویتان را یاری کنید و خوار و تنهائیش مگذارید که

برای من به منزله ی برادر است و پدر و مادرم فدایش باد

به خدا سوگند که پیامبر را خوار نخواهم ساخت

و نیز هیچیک از فرزندان با شرفم چنین نخواهند کرد<sup>۲۲</sup>

سه بیت فوق را عسکری در کتاب «اوائل» ذکر کرده می نویسد:

ابوطالب (علیه السلام) به همراه فرزندش جعفر بر پیامبر گذشت و دید که او نماز میخواند و علی (علیه

السلام) نیز با اوست. خطاب به جعفر گفت: «در کنار پسرعمویت، نماز بخوان.» جعفر در کنار علی (علیه السلام)

ایستاد و پیامبر از این حرک آگاه شد و به امامت نماز پیشاپیش آن دو ایستاد و مشغول عبادت شدند تا نمازشان

پایان یافت. ابوطالب (علیه السلام) شادمان بازگشت در حالیکه می سرود:

راستی را که علی و جعفر مورد اعتماد و اتکای مند

آن هنگام که سختیها و مصیبتهای روزگار فرا رسد

سپس عسکری ابیاتی را نقل کرده که ابن ابی الحدید ذکر نمود هاست. از جمله این بیت:

ما از این پیامبر پشتیبانی می کنیم

و دشمنان را چون شهاب از اطرافش می رانیم

بویکر شیرازی در تفسیرش آورده است:

هنگامی که وحی خدا بر پیامبر فرود آمد و به نوبت برانگیخته شد به مسجد الحرام درآمد و به نماز ایستاد.

علی (علیه السلام) بر او گذشت و در این هنگام کودکی ۹ ساله بود. پیامبر فرمود:

«ای علی، نزد من بیا.» علی به سوی او روی آورد. پیامبر خاب به او فرمود: «من فرستاده ی خدا، به ویژه

بر تو و به گونه ی عام بر سایر مردم هستم. پس در طرف راست من بایست نماز به جای آر.»

علی (علیه السلام) پاسخ داد: «ای رسول خدا، برم و از پدرم اجازه بگیرم.»

پیامبر فرمود: «برو، او به تو اجازه خواهد داد.»

پس علی (علیه السلام) برای کسب اجازه در پیری از پیامبر به سوی پدرش، روان شد. ابوطالب (علیه السلام

) گفت: «پسرم، میدانی که محمد (صلوات الله علیه و آله) همواره امین خدا بوده است. به سی او بشتاب و او را پیری

کن تا رشد و فلاح یابی.»

علی (علیه السلام) به سوی رسول خدا آمد که در مسجد به نماز ایستاده بود. در طرف راستش ایتساد و نماز

گزارد. ابوطالب (علیه السلام) بر آن دو گذر کرد و دید که نماز می گزارند، پرسید: «محمد! چه می کنی؟» فرمود:

«خدای آسمانها و زمینی را می پرستم او نیز عبادت می کند ترا نیز به پرستش خدای یکتای قهار فرا می خانم.»

ابوطالب علیه السلام، تبسم کرد، آنسان که دندانهای سفیدش آشکار شد و این بیت ها را سرود:

به خدا سوگند که هرگز با همه ی جم و نیرویشان بر تو دست نخواهند یافت

مگر آنگاه که من در خاک مدفون شده باشم

خطاب ابوطالب (علیه السلام) به فرزندش جعفر: به جناح و جبهه پسرعمویت پیوند.

ابن اثیر می نویسد:

ابوطالب علیه السلام، پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) را دید که نماز می گزارند علی در

سمت راست پیامبر (صلوات الله علیه و آله) ایستاده بود. به پسرش جعفر - که خدای از ابوطالب (علیه السلام) راضی

باد - فرمود: «به پسرعمویت پیوند و در سمت چپ او نماز بگزار.» و جعفر، اندکی پس از علی (علیه السلام) اسلام آورد. در این خصوص ابوطالب (علیه السلام) ابیات زیر را سرود:

صبری باید ای «باعلی»، صبری باید بر آئین احمد (صلوات الله علیه و آله)  
یاور و پشتیبان دین باش تا همپای این صبر، توفیق یابی  
نگهبان مدافع آن باش که از سوی پروردگارش، حق آورده است  
و در این مسیر راستی و اراده پیشه کن نه گزندگی و نیش زدن  
وقتی که گفتی که به ابوطالب ایمان آورده ای، شاد شدم  
پس به خاطر خدا ناصر و رسول خدا باش  
و برای قریش، ارمغانی که آورده ای، آشکار کن  
و به وضوح اعلام کن: احمد (صلوات الله علیه و آله) ساحر و جادوگر نیست<sup>۲۳</sup>

برزنجی در اسنی المطالب صفحه ۶ چنین می نویسد:

اخبار در زمینه ی عشق و علاقه ی ابوطالب (علیه السلام) به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و نگهبانی و یاری او بر ابلاغ رسالتش و تصدیق سخنان او به دانشمندان تواتر است و او پسرانش، علی و جعفر را به پیروی و یاری پیامبر، فرمان میداد.

و نیز در صفحه ی ۱۰ همین کتاب می نویسد:

تمام این خبرها به صراحت بیان می دارند که قلب ابوطالب (علیه السلام) از ایمان به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) مالا مال لبریز بوده است.

### **ابوطالب (علیه السلام) و دلسوزیهایش نسبت به پیامبر (صلوات الله علیه و آله)**

ابوجعفر محمد بن حبیب - رحمت خدا بر او باد - در کتاب موسوم به «امالی» می نویسد:

ابوطالب (علیه السلام) هر گاه رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) را می دید، به گریه می افتاد می گفت:

«وقتی او را می بینم، خاطره ی برادرم برایم زنده می شود» و عبدالله - پدر پیامبر - برادر پدری و مادری ابوطالب

(علیه السلام) بود و ابوطالب (علیه السلام) و نیز عبدالمطلب شدیداً نسبت به او علاقه مند و دلسوز بودند.

ابوطالب (علیه السلام) به شدت از این که خوابگاه پیامبر شناسائی شود و بر ابوطالب (علیه السلام) شبیخون آرند، می هراسید. از این رو، شبها علی (علیه السلام) را به جای او در بستر می خواباند. یکشب علی (علیه السلام) گفت: «ای پدر ممکنست من کشته شوم.» ابوطالب (علیه السلام) به او گفت:

فرزندم، صبر کن که صبرشایسته تر است  
و هر زنده ای به سوی مرگ بازخواهد گشت  
همانا که ترا بذل این راه نمودیم و بلا و آزمایش بسیار سخت است  
آزمایش در راه دست و فرزندش - عبدالله و پیامبر -  
هر زنده ای اگرچه از زیادی عمر خسته شود  
سرانجام طعم مرگ را خواهد چشید

علی (علیه السلام) در پاسخ پدر گفت:

آیا مرا به صبر و پایداری در یاری احمد (صلوات الله علیه و آله) - پیامبر - فرمان می دهی؟  
حال آنکه به خدا سوگند آنچه را که گفتم از سر ترس نبود  
ولی دست داشتم که یاری ام را ببینی  
و بدانی که همواره مطیع و فرمانبر تو هستم  
زود باشد که در راه خدا برای یاری احمد (صلوات الله علیه و آله)  
- پیامبر هدایت و ستوده در کودکی و نوجوانی - بکوشم<sup>۲۴</sup>

علامه ی امینی قدس سره گوید:

همانا قرابت خیشاوندی در حد معینی برای حمایت و پشتیبانی ایجاد انگیزه می کند ولی وقتی جانفشانی درباره ی فرزندی چون امیرالمومنین (علیه السلام) برسد که محبوبترین موجود جهان نزد پدرش - ابوطالب (علیه السلام) - است، دیگر فداکاری باز می ایستد و موردی پیدا نمی کند. دیگر برای پدر ساده نیست که پسرش را هر شب به کشتنگاه بفرستد و به جای برادر زاده اش بخواباند. مگر اینکه در این کار انگیزه و عاملی دینی در کار باشد. و همین معنای سرسپردگی و تسلیم ابوطالب (علیه السلام) در برابر دین حنیف است. گفتگوی شاعرانه پدر و پسر هم گیای این مطلب است که پسر به نبوت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) تصریح می کند پدر این سخن را انکار نمی کند

معتقد نیست که این دفاکاری و خود را به مهلکه افکندن صرفاً به دلیل خویشاوندی مستحکمی است که انگیزه ی  
فرزندش برای یاری و انجام وظیفه ی بدون به تعویق افکندن باشد (پس درود خدا بر این پدر و پسر)

### ابوطالب (علیه السلام) و داستان «ابن الزبیری»

قرطبی در کتاب تفسیر صفحه ی ۴۰۶ می نویسد:

سیره نویسان روایت می کنند: روزی پیامبر به سوی کعبه رفته بود و می خواست که نماز بگزارد. چون به نماز ایتساده،  
ابوجهل - لعنت خدا بر او باد - گفت: «چه کسی به جانب این مرد - پیامبر - می رود و نمازش را بر هم می زند؟»  
مردی به نام «ابن الزبیری» برخاست و مشتی خون و سرگین برگفت و بر چهره ی پیامبر (صلوات الله علیه و آله)  
مالید. رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) از نمازش روی برتافت و نزد عمویش ابوطالب (علیه السلام) آمد و فرمود:  
«عموجان نمی بینی که نسبت به من چه رفتاری کرده اند؟» ابوطالب (علیه السلام) پرسید: «چه کسی چنین کرده  
است؟» پیامبر پاسخ داد: «عبدالله ابن زبیری». ابوطالب (علیه السلام) برخاست و شمشیرش را حمایل کرد و به همراه  
پیامبر رفت تا به آن جماعت رسید. آنان تا ابوطالب (علیه السلام) را دیدند برخاستند ولی او خطاب به آنان گفت:  
«بخدا سوگند اگر کسی بپاخیزد، با شمشیر او را به جای خود می نشانم:» آن گروه در جای خود ماندند تا ابوطالب  
(علیه السلام) به نزدیکی آنان رسید پرسید: «پسرجان چه کسی با تو چنین کرده است؟» پیامبر فرمود: «عبدالله بن  
زبیری» آنگاه ابوطالب (علیه السلام) مشتی خون و سرگین برگفت و بر چهره و ریش و جامه هایشان مالید و آنان را  
سزا گفت.

داستان این واقعه و موضع ابوطالب (علیه السلام) در بیش از یک کتاب از اهل سنت یافت می شود که مورد دستبرد  
تصحیف و تحریف هوسها و مسائل دیگر واقع شده و به خواست خدا، خوانندگان را بر حقیقت واقعه تحت عنوان  
«ابوطالب (علیه السلام) از نظر قرآن» آگاه خواهیم کرد.

## رابطه ی سرور ما ابوطالب (علیه السلام) با قریش

ابن اسحاق می نویسد:

زمانی که رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) آشکارا با قومش در خصوص اسلام سخن گفت، و دعوتش را آن سان که خدا فرمان داده بود ظاهر کرد، تا آنجا که من می دانم، خویشانش از او جدا نشدند و به او اعتراض نکردند تا این که پیامبر به خدایانشان - بتها - اشاره کرد و از آنها عیب جوئی نمود. چون پیامبر چنین کرد، کارش بر آنان سخت گران و زشت آمد و در مخالفت دشمنی با او هم رای شدند فقط تنی چند گمنام از آنان که خداوند تعالی به وسیله ی اسلام حفظ و نگهداریشان نموده بود از این کار سر باز زدند. از این پس ابوطالب (علیه السلام) بر پیامبر دلش سوخت و از او دفاع کرد و رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) دلگرم و امیدوار بر کار خود انسان می رفت که هیچ چیز او را باز نمی داشت.

ابن اسحاق ادامه می دهد:

وقتی که قریش تعرض پیامبر به خدایانشان را برای ابوطالب (علیه السلام) بازگفتند به سوی پیامبر آمد و گفت: «ای برادر زاده ام، قوم تو به نزد من آمدند چنین و چنان گفتند. بیا و به من و خودت رحم کن و کاری نکن که از طاقت و توان من بیرون باشد» پیامبر اندیشید که شاید عمویش نسبت به او، تغییر عقیده داده است و می خواهد او را تسلیم قریش کند و از یاری و همراهی با او ناتوان گردیده است. از این رو فرمود: «به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ بنهند تا این رسالت را از دوش فرو گذارم، چنین نخواهم کرد. مگر آنکه خدا این رسالت را پشتیبانی کند و یا من در این راه نابود شوم». پس از آن رسل خدا اندوهگین شد و گریست. سپس پیا خاست و هنگامی که روی گرداند تا برود، ابوطالب (علیه السلام) او را صدا زد گفت: «بازگرد ای برادر زاده» رسول خدا برگشت و ابوطالب (علیه السلام) گفت: «برادر زاده ام برو و آنچه می خواهی بگو به خدا سوگند که به هیچ وجه ترا تسلیم آنان نخواهم کرد.»

قریش وقتی دریافتند که ابوطالب (علیه السلام) از تسلیم پیامبر به آنان خودداری می کند و تصمیم به جدائی افکندن دشمنی با آنها را گرفته است - عماره بن ولید بن مغیره را نزد ابوطالب (علیه السلام) بردند و گفتند: «ای ابوطالب! این عماره بن ولید برجسته ترین و زیباترین جوانان قریش است. او را بگیر و از رایت حمایتش برخوردار شو و به فرزندی انتخابش کن که متعلق به تو می باشد در برابر برادر زاده ات را به ما تسلیم نما. همان برادر زاده ای که مخالفت دین تو و پدران تو بوده و همبستگی قوم تو را از میان برده و کاسه ی صبرشان ابوطالب لبریز نموده است. او را به ما تسلیم کن تا به قتلش برسانیم. اینکار فقط یک تعویض فرد در مقابل فرد دیگر است (و اشکالی ندارد).»

ابوطالب (علیه السلام) گفت: «به خدا سوگند، آنچه از من توقع دارید بسیار زشت است. آیا فرزندان را به من می بخشید تا بزرگش کنم و فرزندی را به شما ببخشم تا به قتلش برسانید؟ به خدا سوگند هرگز چنین نخواهد شد.»

مطعم بن عدی بن نوفل گفت: «ابوطالب، به خدا قسم که قومت قصد خدمت به تو را دارند و سعی دارند تو را از آنچه ناخوش می داری برهانند، بهتر است این پیشنهاد را قبول کنی.»

ابوطالب (علیه السلام) خطاب به او گفت: «به خدا سوگند که قوم - قریش - قصد خدمت ندارند و تو هم جز خواری و خفت من و همپشتی با آنان بر علیه من قصدی نداری. پس هرچه از دستت بر می آید انجام ده.»

کار از کار گذشت و آتش جنگ شعله ور شد و زبانها به بدگوئی یکدیگر گشوده شد. و رو در روی هم ایستادند. در اینجا ابوطالب (علیه السلام) ابیات زیر را سرود که در آن به کنایه از مطعم بن عدی، و به طور عام از آن گروه از قبیله ی عبد مناف که در صدد خوار کردن او بودند و نیز آن گروه از قریش که با او دشمنی می کردند، یاد می کند. و همچنین درخواست آنان و سر باز زدن خودش را از این درخواست مطرح می کند.

هان! بگو عمر و، ولید و مطعم را

که ای کاش نگهداری شما شتران جوان برایم بهره ای می داشت  
شما شتران جوانی که هنوز قطرات بول بر ساقهاتان ترشح می کند  
و درون همتان و ضعیفان و بر چانه هائی بیش نیستید  
روی سخنم خصوصاً با «عبد شمس» و «نوفل» است  
که ما را به دور افکندند همانسان که جرقه از آتش پرتاب می شود  
و نیز طوایف «تیم» و «مخزوم» و «زهره»

که در آغاز فتح و پیروزی بنده و خدمتگزار ما بودند  
به خدا سوگند که دشمنی و کینه از ما جدا نخواهد شد  
تا آن هنگام که از نسل ما کسی باقی مانده باشد

هماناکه عقل و اندیشه شان سبک و بی مقدار شده است

بسان کودکی خردسال، و چه بد است دستاورد چنین کودکی



ابن هشام گوید: «در این ابیات دو بیت را که در آنها ابوطالب (علیه السلام) بدگویی کرده است و دشنام داده است حذف کرده ایم» و علامه ی امینی قدس سره گوید: «ابن هشام سه بیت را حذف کرده و تنها یک هدف از آن داشته است و این انسان است که بر خویشانش آگاه است، اگرچه عذرهای بیاورد. و آن سه بیت این است:

و کینه جز برای آن بزرگواری و سیادتی نیست

که خدا ویژه ی ما فرموده و ما را مایه ی فخر بر آن برگزید

مردمانی از روی حسد دشمنی ژرف روی آور شدند

به سوی بزرگانی و از این رو بینشان همواره کینه حاکم است

از جمله «ولید» که پدرش بنده و برده ی جد ما بوده است

که سحرگهان، خران فریه ناپینا را برای چرا به راه می انداخته است

منظور از «ولید» همان ولید بن مغیره است که پیامبر را استهزاء می کرد در مورد تعویض پیامبر با جوای از

قریش به نزد ابوطالب (علیه السلام) رفت و این آیه ی قرآن در خصوص او نازل شد که: «ذرنی من خلقت وحیدا»

یعنی مرا با آن کس که آفریدمش - وحید - تنها بگذار<sup>۲۵</sup> (ولید بن مغیره در میان قومش وحید نامیده می شد).

ابن اسحاق ادامه می دهد:

ابوطالب (علیه السلام) هنگامی که دید قریش چنین می کنند، در میانه «بنی هاشم» و «بنی مطلب» بپاخواست

و آنان را به حمایت از رسول خدا و قیام در کنار او فرا خواند، آنها نیز به استثنای ابولهب دشمن نفرین شده ی خدا،

دعوتش را اجابت کردند و به گردش جمع شدند و همراهش قیام نمودند. ابوطالب (علیه السلام) وقتی آنچه از تلاش

و اطاعت آنان دید که مایه شادمانیش می شد، به مدح و ثنایشان پرداخت و گذشته هایشان را خاطر نشان کرد و

برتری رسول خدا را یادآوری نمود و موقعیتش را در میان آنان گوشزد نمود. باشدکه آنها را ثبات رای دهد تا به

همراهش به رسالت پیامبر گردند نهند و در این خصوص این ابیات را سرود:

اگر تمامی قریش، روزی برای بزرگنمائی و بر شمردن افتخارات گرد هم آیند

عبد مناف بی پیرایه ترین و بخشنده ترین آنهاست

و اگر بزرگان عبد مناف نیز گرد هم آیند

شریفترین و کهنترین و دیرپا ترینشان بنی هاشم خواهد بود

و اگر بنی هاشم رزی تفاخر کند باید به محمد (صلوات الله علیه و آله) تفاخر کند

چرا که او از میان پاکترین و بخشنده ترین آنها برگزیده شد<sup>۲۶</sup>

### سالار مکه و نامه ی قریش

قریش گرد هم آمدند و هم داستان شدند که نامه ای بنگارند که در آن بر علیه بنی هاشم و بنی مطلب همپیمان گردند که با آنان ازدواج و خرید و فروش نکنند و هیچگاه صلح و سازش آنها را نپذیرند و بر آنان دل نسوزانند، مگر آنگاه که آنان پیامبر خدا را برای کشتن، تسلیمشان نمایند. و حساب خود را از او جدا کنند.

این مطالب را در نامه ای به خط منصور بن عکرمه یا بغیض بن عامر یا نضر بن حرث یا هشام بن عمر و یا طلحه ابن ابی طلحه و یا منصور بن عبد نگاشتند و نسخه ای از آن را در آغاز ماه محرم از هفتمین سال بعثت پیامبر در کعبه آویختند گرد همائی قریش در حنیف بنی کنانه که شن زاری بود، صورت پذیرفت. پس از این جریان بنی هاشم و بنی مطلب باستثنای ابولهب ه دز نزد قریش ماند، به گرد ابوطالب (علیه السلام) آمدند به هرماه وی به دره ای در آمدند و مدت دو سال یا به روایی سه سال در آنجا به سر بردند و در آن دره پایداری و مقاومت کردند تا آنجا که گیاهان خشکیده و برگهای درختان را برای تغذیه مورد استفاده قرار می دادند.

ابن کثیر می نویسد:

ابوطالب (علیه السلام) در مدت اقامت در دره مراقب پیامبر بود. و هر شب بر بالین او حاضر می شد، تا از سوء قصد و غائله ی احتمالی پیشگیری نماید و هنگامی که همه به خواب می رفته اند، یکی از پسران یا برادران یا پسر عموهایش را دستور می داد که در بستر پیامبر بخواند و پیامبر را نیز می گفت که به خوابگاه های آنان برود و در آنجا بخوابد.

پس از مدتی، خداوند بر پیامبرش وحی فرستاد که موریانه تمام مطالب آن نامه را که حاکی از قطع رابطه ها و ظلم و ستم بود خورده و فقط نام «الله» را بر جای نهاده است. پس از آن پیامبر این مطب را به ابوطالب (علیه السلام) خبر داد. ابوطالب (علیه السلام) پرسید: «برادر زاده ام آیا پروردگارت ترا به این مساله آگاه کرد؟» پیامبر پاسخ داد: «آری» ابوطالب (علیه السلام) اظهار داشت: «سوگند به ستارگان گریزان که تو هرگز به من دروغ نگفته ای.»

پس از این سخن به همراه جمعی از بنی هاشم و بنی مطلب روانه شد تا مسجد الحرام رسید. قریش از این کار به شگفت آمدند و پنداشتند که آنان از شدت سختی از دره بیرون آمده اند تا پیامبر را تسلیم شان نمایند. ابوطالب

(علیه السلام) گفت: «ای قریشیان، بین ما و شما مسائلی پیش آمده که در نامه ی شما خاطر نشان نشده است، بروید و نامه را بیاورید، شاید بین ما و شما صلحی پدید آید.»

این سخن را از آن جهت گفت که بیمی داشت مبدا قبل از آوردن نامه آن را نگاه کنند و حقیقت روشن نشود. قریش شکی نداشتند که ابوطالب (علیه السلام) پیامبر را تسلیم آنها خواهد کرد این بود که نامه را نزد خود نگهداشتند و قبل از گشودن نامه به ابوطالب (علیه السلام) گفتند: «آیا هنگام آن نشده است که از آنچه علیه ما و خودتان بر پا کرده اید بازگردید؟»

ابوطالب (علیه السلام) پاسخ داد: «پیشنهادی برای شما دارم که عدالت را بین ما و شما برقرار می کند. برادر زاده ام به من خبری داده مطمئنم که دروغ نگفته است. و آن اینکه: خداوند جانوری را بر علیه نامه شما برانگیخته که جز نام «الله» چیزی از آن باقی نمانده است، اگر مطلب چنانست که او ادعا می کند، پس از کار خود دست بردارید، چرا که در این صورت او را تسلیم نخواهیم کرد. مگر آنکه تا آخرین فرمان کشته شویم. و اگر غیر از این بود و سخن برادر زاده ام باطل بود، او را به شما واگذار می کنیم و شما مختارید او را بکشید یا زنده بگذارید.»

قریش گفتند: «قبول داریم» سپس نامه را گشودند و دیدند که پیامبر درست گفته است و لی از روی عناد گفتند: «اینکار نتیجه ی سحر و جادی برادر زاده ی توست.» و این موضوع باعث افزایش خشم و دشمنیشان شد. ابوطالب علیه السلام، بعد از این که قریش مطلب را همان گونه که پیامبر به او خبر داده بود دریافتند، خطاب به آنان گفت: «چه دلیلی دارد که ما محاصره و حبس را گردن نهیم و حال آنکه مساله روشن شده مشخص گردیده است که شما به قطع رابطه و پیوند و مورد ستم واقع شدن سزاوار ترید.» پس از آن با آنان که همراهش بودند، به میانه برده های کعبه وارد شد و گفت: «خداوند ما را بر آنکس که به ما ستم روا داشت و پیوندهای خویشاوندیمان را گسست و آنچه ناشایست بود نسبت به ما حلال دانست، پیروز فرما.»

پس از این واقعه، گروهی از قریش به مخالفت و نقص مضامین آن نامه پرداختند و ابوطالب (علیه السلام)

در این باره ابیات زیر را سرود:

آیا خبر شاهکار الهی به گوش مهاجران دریا نورد<sup>۲۷</sup> ما رسید؟

شاهکای در دفاع و مراقبت از آنان، چرا که خدا نسبت به مردم مهربان است

خبر اینست: نامه ی قرش پاره پاره شد

و هرچه مورد رضای خدا نباشد رو به تباهی است

آن نامه صرفاً دروغ و نیرنگ و مشتی سحر و جادو بود  
و هر جادوئی پیش از به مقصد رسیدن، نقش بر آب می شود  
هان! برترین مردم از نظر شخصیت خود پدران و خاندان  
آن هنگام که بزرگان مردم برشمرده شوند، احمد (صلوات الله علیه و آله) خواهد بود.  
پیامبر خداست و از تباری کریم

اخلاقی نکو دارد رشید مورد تایید الهی است  
درکارهای عظیم، بس شجاع است آن گونه که می پنداری  
گلوه ای آتشین است که دستان آتش افروزی شعله ور می سازد  
چه وقت اقوام دیگر در کارهای بزرگ ما شرکت کرده اند  
و حال آنکه ما از دیرزمان پیش از ایشان پیوند مودت بسته ایم  
و از دیر باز تن به ستم نداده ایم  
و بر هرچه بخواهیم بدون سختگیری و شدت عمل دست می یابیم  
ای بازماندگان قصی<sup>۲۸</sup> آیا شما صاحب اختیار خود هستید؟  
و آیا در آنچه فردا برایتان پیش می آید دخیلید؟  
بدانید که من و شما مصداق سخن گوینده ای هستیم که گفت:  
«ای کوه اسود<sup>۲۹</sup> اگر سخن بگوئی، شرح و توضیح با تست»<sup>۳۰</sup>

ابن اثیر در صفحه ۳۶ ج ۲ کتاب الکامل خود، داستان نامه را ذکر کرده و می نویسد:  
ابوطالب (علیه السلام) در خصوص نامه و خورده شدن مضامین ستمگرانه و برنده ی پیوند هایش، ابیاتی  
سروده است. از جمله ابیات زیر:

براستی که در جریان نامه، عبرت درسی است  
و آنگاه که غایبان قوم خبردار شوند، تعجب خواهند کرد  
خداوند کفر و ناسپاسی ایشان را از آن محو و نابود کرد  
و نیز تمام کینه توزیهایشان را نسبت به سخنگوی فصیح حق

بس هرچه پیشگوئی کرده بودند باطل شد  
و هرکس سخن ناحقی بیافد، قطعاً دروغگوست

## وصیت ابوطالب (علیه السلام) به هنگام وفات

کلبی گوید:

هنگامی که وفات ابوطالب (علیه السلام) فرا رسید، بزرگان قریش نزدش جمع شدند و ابوطالب (علیه السلام) وصیت کرد. در این وصیت گفت:

«ای قریشیان شما برگزیدگان خدا از میان خلقتش و نیز قلب عرب هستید در میان شما، سالار و سرور مورد اطاعت، پیشتاز شجاع و بخشنده ای گشاده دست موجود است. بدانید که در میان اعراب هیچ مفاخر و نشان بزرگی نیست که شما کسب نکرده باشید و شرف و بزرگواری نیست که شما در نیافته باشید. به همین علل شما بر مردم برتری دارید و به همین دلایل مردم به شما متوسل می شوند و نیز با شما می جنگند به نبرد با شما علاقه مند و همدستند. شما را در بزرگداشت این بنا - کعبه - وصیت می کنم که در آن خشنودی پروردگار و پایداری در اقتصاد و معاش و استواری به هنگام گرفتاری و سختی نهفته است.

به خویشاوندانتان پیوندید و قطع رابطه ی خویشی ننمائید. چرا که صله ی رحم اجل و مرگ را به تاخیر می افکند و نفرات را افزایش می دهد ستم و ناسپاسی نسبت به بزرگترها را از دست بنهید، چرا که رمز هلاکت پیشینیان در این دو بود. دعوتگر را اجابت کنید و به سائل و خواهنده بخشش نمائید، که شرافت مرگ و زندگی در آنست. راستگو باشید و امانتداری کنید که عامل ایجاد محبت در میان نزدیکان و بزرگواری در بین عموم مردم است.

شما را به نیکی در حق محمد (صلوات الله علیه و آله) سفارش می کنم. چرا که او امین قریش است

راستگوی رب و جامع تمام آنچه شما را بدان وصیت نمودم. **او برای ما حامل پیام و رسالتی بود که قلب و روح آنرا**

**می پذیرد.** ولی زبان از ترس بدگویان انکارش می نماید. به خدا سوگند گوئی رنجبران عرب و بادیه نشینان و

مستضعفان را می بینم که دعوتش را لیبیک گفته اند سخنش را تصدیق کرده اند رسالتش را بزرگ داشته اند و

سختیهای مرگ بر آنان ری آور شده است. در عوض، بزرگان و روسای قریش پست و فرومایه شده اند و خانه هاشان

ویران گشته و ضعیفانشان به مقام اربابی و سروری رسیده اند. در این هنگام است که بزرگترین آنها، نیازمندترینشان

در نزد پیامبر است. و دورترینشان، بهره مندترینشان از او. عرب دوستی و محبتش را یکسره متوجه او کرده و دلش را برای او پاک و باصفا نموده و رهبری خود را به او تفویض کرده است.

ای قریشیان! هشدار، هشدار در خصوص فرزند برادرتان.

دوستدار او باشید و حامی حزب او به خدا سوگند کسی راه او را نپیماید، مگر که به رشد دست یابد. و کسی به هدایتش چنگ نزند مگر که سعادت‌مند شود. و اگر برای من عمری باقی بود، و یا مرگم به تاخیر می افتاد، در بلاها و سختیها پشتیبان و حامی او بودم».<sup>۳۱</sup>

علامه ی امینی قدس سره گوید:

این وصیت سرشار از ایمان و رشاد رهنمودی روشن است تاریخ بر این که ابوطالب علیه السلام، تصدیق پیامبر را بر زبان تا لحظه ی مایوس شدن از زندگی و رویارویی با مرگ از بیم بدگویی قومش - که باعث هجوم دسته جمعی مردم و ایجاد ضعف و ناتوانی و پراکندگی نیروها می شد - به تاخیر انداخته بود. چرا که با وقوع چنین حوادثی دفاع از او از پیامبر خدا مصلحت نبود. اگرچه ایمان به رسالت پیامبر از همان روز نخست در قلب و روحش جای گرفته بود ولی به هنگام فرا رسیدن مرگ و بیمورد شدن مصلحت اندیشی فوق الذکر، آنچه را که بند بند وجودش پذیرفته بود، بر زبان نیز جاری ساخت. و با وصیت جاودانش در خصوص پیامبر، مطالب مذکور را سفارش نمود.

### وصیت ابوطالب (علیه السلام) به بازماندگانش

ابن سعد در کتاب طبقات الکبری می نویسد:

وقتی هنگام وفات ابوطالب (علیه السلام) فرا رسید، بنی عبدالمطلب را فراخواند و خطاب به آنان گفت:

«مادامیکه به سخنان محمد (صلوات الله علیه و آله) گوش فرا دارید، و از دستوراتش پیروی کنید، خیر و نیکی را از

دست نخواهید داد. پس او را یاری و پیروی نمائید تا رشد و هدایت یابید.»

و در عبارتی دیگر نقل شده است:

«ای بنی هاشم، محمد (صلوات الله علیه و آله) را اطاعت کنید و او را تصدیق نمائید تا به رستگاری و رشد

دست یابید.»<sup>۳۲</sup>

برزنجی در کتاب اسنی المطالب این سخن را دلیل ایمان ابوطالب (علیه السلام) می داند چه دلیلی بهتر از این. وی می نویسد:

من معتقدم که جداً بعید است ابوطالب (علیه السلام) رشد و هدایت را در تبعیت از پیامبر بدانند و دیگران را نیز به این کار دعوت کند، ولی خودش این تبعیت و فرمانبرداری را ننماید.

علامه ی امینی قدس سره گوید:

عقل سلیم نمی پذیرد که تما این ماجراها و موضع گیریها، انگیزه ای جز گردن گذاری ابوطالب (علیه السلام) به آئین حنیف و تصدیق رسول این آئین، پیامبر (صلوات الله علیه و آله) داشته باشد. وگرنه چه عاملی او را به مقاومت در مقابل خشونت قریش سنگدلی و آزار آنها و کدر شدن صفا و روشنی زندگیش بر می انگیزد. خصوصاً آن هنگام که خود و گروهی معین از خویشانش در آن دره می زیستند که نه زندگی گوارا بود، و نه زیستن دلچسب و نه امنیت اطمینان بخش، و نه خطر از میان رفته بود و سنگدلی و قطع رابطه و ستمگری دردآور را از سوی قومش تحمل می کرد. چه چیزی او را در مقابل این همه، سرپا نگه می داشت؟ و چرا باید محاصره و حبس را به مدت چند سال در آن دره در قبال مساله ای بر خود هموار کند که معتقد به درستی آن نبوده و به حقیقتش گردن نهاده بود؟ خدا گواه است که چنین نیست این همه، انگیزه ای جز ایمان پا پایداری جا و تصدیق تسلیم و اعتراف به رسالت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نمی تواند داشته باشد. و این مطلب برای خواننده نکته سنج از تعمق در جزئیات این وقایع و ماجراها روشن می شود.

خویشاوندی و پیوندهای قومی نیز به تنهایی نمی تواند انگیزه ی تحمل این همه رنج و سختی باشد. همانطور که برای ابولهب، برادرش نبود. به فرض هم که خویشاوندی ابوطالب (علیه السلام) را به دفاع از پا برانگیزد ولی این خویشاوندی دیگر نمی توند عامل این تصریحات در تصدیق پیامبر باشد این که هرچه پیامبر آورده است بر حق است و این که پیامبر، رسولی است همانند موسی که در کتب پیشینیان به او بشارت داده شده و این که هر کس پیرو او باشد، هدایت یافته است و این که گمراه کسی است که از طریق پیامبر منحرف شود و سرپیچی نماید و امثال این مطالب که تماماً به صراحت لهجه و با بلندترین فریادها به سوی پیامبر دعوت نمود.

## حدیثی از ابوطالب (علیه السلام)

«ابن حجر» در «الاصابه» صفحه ۱۱۶ جلد ۴ از طریق اسحاق بن عیسی هاشمی از ثقول ابورافع می

نویسد:

از ابوطالب (علیه السلام) شنیدم که می گفت: «از برادر زاده ام محمد (صلوات الله علیه و آله) بن عبدالله

شنیدم که می گفت پروردگارش او را به ایجاد پیوندهای خویشاوندی (صله ی ارحام) و این که فقط خدا را

بپرستند نه غیر خدا را، برانگیخته است. و محمد بسیار راستگو و امین است.»<sup>۳۳</sup>

«شیخ ابراهیم حنبلی» در کتاب «نهایه الطلب» از «عروه تقفی» روایت می کند که:

از ابوطالب (علیه السلام) رضی الله عنه شنیدم که می گفت: «برادرزاده ی صادق و امینم که به خدا سوگند

بسیار راستگوست، می گفت که خداوند او را برای برقراری پیوندهای خویشاندی (صله ی ارحام) و بر پا

داشتن نماز و دادن زکات فرستاده است. نیز می گفت: شکرکن تا روزی بیابی و کفرمورز تا عذاب نشوی.»



- (۱) دیوان ابوطالب علیه السلام، صفحه ۳۳ تا ۳۵ - تاریخ این عساکر، جلد ۱ صفحه ۲۶۹-۲۷۲-الروض  
الانف، جلد ۱، صفحه ۱۲۰.
- (۲) طلب باران از اخدا از طریق دعا و عبادت در سالهای خشک و کم آب.
- (۳) منظور از پسر، پیامبر (صلوات الله علیه و آله) است.
- (۴) شرح بخاری تألیف قسلائی، جلد ۲ صفحه ۳۲۷ - المواهب اللدینه جلد ۱، صفحه ۴۸ - الخصایص الکبری،  
جلد ۱، صفحه ۸۶، ۱۲۴ - شرح بهجه المحافل جلد ۱، صفحه ۱۱۹ - السیریه الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۱۲۵  
- السیره النبویه تألیف زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ۸۷ - طلبه الطالب صفحه ۴۲.
- (۵) این ابیات قبلاً گذشت:
- روسپیدی که ابر از روی او پر آب می گردد.  
فریاد رس یتیمان و پناه بیوه زنان است
- (۶) بر خواننده پژوهشگر مخفی نیست که قصیده مورد بحث را ابوطالب (علیه السلام) (علیه السلام) در ایام  
تبعید در شعب ابی طالب سروده است.
- (۷) حافظ کنجی شافعی در صفحه ۲۶۰ کتاب کفایه الطالب آنرا نقل کرده و می نویسد: مسلم بن خالد زنجی (از  
شیوخ شافعی) و عبدالعزیز بن عبدالصمد از قول زنجی آنرا نقل نموده اند.
- (۸) رجوع کنید به: طرائف سید بن طاوس صفحه ۸۵ و ضیاء العالمین تألیف ابوالحسن الشریف.
- (۹) آیه ی ۶ سوره ی ص .
- (۱۰) گفته شده که گوینده این سخن عقبه بن ابی معیط بوده است.
- (۱۱) رجوع کنید به صفحه ۸۵ کتاب «طرائف» تألیف سید بن طاووس.
- (۱۲) تمام ابیات ترجمه نشده اند پژوهندگان می توانند به صفحه ۳۵۰، جلد ۷، الغدیر رجوع نمایند.
- (۱۳) از اجداد پیامبر (صلوات الله علیه و آله)
- (۱۴) نوعی دعوت برای گردآمدن مردم.
- (۱۵) جلد ۲، صفحه ۲۴، کتاب الکامل تألیف ابن اثیر.
- (۱۶) پادشاه حبشه که به همراه پیل سوارانش به مکه حمله کرد و به عذاب خدا گرفتار آمد (قرآن - سوره ی  
فیل).

- (۱۷) طبقات ابن سعد، چاپ مصر، شماره ی مسلسل صفحه ۶۶۵ - تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۱۲۹.
- (۱۸) سیره ی حلبی، جلد ۱، صفحه ۳۰۴.
- (۱۹) علامه ی امینی قدس سره می نویسد: بخاری در تاریخش به اسناد رجالی که همه مورد اعتمادند این مطلب را نقل کرده است و الحب الطبری در صفحه ۲۲۳، ذخائر العقبی به همین لفظ نقل نموده است، به استثنای این که ابن کثیر وقتی به کلمه ی راشدین که نشانگر ایمان ابوطالب (علیه السلام) است رسید آنرا حذف کرد (تاریخ ابن کثیر، جلد ۳، صفحه ۴۲)، زهی امانتداری!
- (۲۰) النهایه تألیف ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۱۵۶ - الفائق تألیف زمخشری، جلد ۲، صفحه ۹۸ (به نقل از ابن اعرابی) - لسان العرب، جلد ۶، صفحه ۲۹۴ - تاج العروس، جلد ۳، صفحه ۴۲۸ (در مآخذ فوق به این حدیث و سخن ابوطالب (علیه السلام) نسبت به ابولهب، اشاره شده است).
- (۲۱) سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۶۵ - تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۲۱۴ - تفسیر ثعلبی، عیون الاثر، جلد ۱، صفحه ۹۴ - الاصابه، جلد ۴، صفحه ۱۱۶ - اسنی المطالب، صفحه ۱۰.
- (۲۲) این سه بیت در صفحه ۳۶ دیوان ابوطالب (علیه السلام) موجود است.
- (۲۳) اسدالغابه، جلد ۱، صفحه ۲۸۷ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۵ - الاصابه جلد ۴، صفحه ۱۱۶ - السیره الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۲۸۶ - اسنی المطالب، صفحه ۶.
- (۲۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۰ - کتاب «الحجه» تألیف ابوعلی الموضح العمری العلوی.
- (۲۵) آیه ۱۱ سوره ی مدثر - در ای مآخذ به شان نزول مورد بحث اشاره شده است: الروض الانف جلد ۱، صفحه ۱۷۳، تفسیر بیضاوی جلد ۲، صفحه ۵۶۲ - الکشاف جلد ۳، صفحه ۲۳۰ - تاریخ ابن کثیر جلد ۴، صفحه ۴۴۳ - تفسیر خازن جلد ۴، صفحه ۳۴۵.
- (۲۶) سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۷۵ - طبقات ابن سعد جلد ۸، صفحه ۱۸۶ - تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۲۱۸ تا ۲۲۱ - دیوان ابوطالب (علیه السلام) صفحه ۲۴ الروض الانف، جلد ۱، صفحه ۱۷۱ و ۱۷۲ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۰۶ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۱۲۶ و ۲۵۸ و جلد ۳، صفحات ۴۲ و ۴۸ و ۴۹ - عیون الاثر، جلد ۱، صفحه ۹۹ و ۱۰۰ - تاریخ ابی الفدا جلد ۱، صفحه ۱۱۷ - السیره الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۳۰۶ - اسنی المطالب، صفحه ۱۵، (که می گوید این ابیات از نادره های

مدایح ابوطالب (علیه السلام) برای پیامبر است که دلالت بر تصدیق پیامبر از سوی او دارد) - طبه الطالب، صفحه ۵ تا ۹.

(۲۷) منظور مهاجرانی است که از راه دریا به حبشه حجرت کردند.

(۲۸) قصی بن کلاب از اجداد پیامبر.

(۲۹) اسود نام کوهی است که در آن فردی به قتل رسیده بود و قاتل نامعلوم بود، اولیای مقتول گفتند: «ای کوه اسود اگر سخن بگویی...» و این مطلب پس از آن ضرب المثل شد.

(۳۰) طبقات ابن سعد، جلد ۱، صفحه ۱۷۳ و ۱۹۲ - سیره ی ابن هشام جلد ۱، صفحه ۳۹۹ تا ۴۰۴ - عیون الاخبار تألیف ابن قتیبه، جلد ۲، صفحه ۱۵۱ - تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۲ - الاستیعاب، ترجمه‌ی سهل بن بیضاء، جلد ۲، صفحه ۵۷۰ - صفه الصفوه، جلد ۱، صفحه ۳۵ - الروض الانف، جلد ۱، صفحه ۲۳۱ - خزانه الادب تألیف بغدادی، جلد ۱ صفحه ۲۵۲ - تاریخ ابن کثیر جلد ۳، صفحات ۸۴ و ۹۶ و ۹۷ - عیون الاثر، جلد ۱، صفحه ۱۲۷ - خصایص الکبری، جلد ۱، صفحه ۱۵۱ - دیوان ابوطالب علیه السلام، صفحه ۱۳ - السیره الحلبیه جلد ۱، صفحه ۳۵۷ تا ۳۶۷ - سیره ی زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ۲۸۶ تا ۲۹۰ - طلبه الطالب صفحه ۹ و ۱۵ و ۴۴ - اسنی المالب صفحه ۱۱ تا ۱۳.

(۳۱) الروض الانف، جلد ۱، صفحه ۲۵۹ - المواهب، جلد ۱، صفحه ۷۲ - تاریخ الخمیس، جلد ۱، صفحه ۳۳۹ - ثمر الاوراق، جلد ۲، صفحه ۹ - بلغ الارب، جلد ۱، صفحه ۳۲۷ - السیره الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۳۷۵ - سیره ی زینی دحلان، جلد ۱ صفحه ۹۳ - اسنی المطالب، صفحه ۵.

(۳۲) تذکره السبط، صفحه ۵ - الخصائص الکبری، جلد ۱، صفحه ۳۷۲ و ۳۷۵ - سیره ی زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ۹۲ ۹۳ - اسنی المطالب، صفحه ۱۰.

(۳۳) حدیث مذکر را سید زینی دحلان در صفحه ۶ کتاب اسنی المطالب ذکر کرده و می نویسد: این حدیث را خطیب و نیز سید فخار بن معدد در صفحه ۲۶ کتاب الحجج از طریق حافظ ابونعیم اصفهانی (در سند دیگر از طریق ابو الفرج اصفهانی) نقل کرده اند.

## آنچه که خویشاوندان خاندانش از او نقل می کنند

در این بخش صرفاً از مدارک عامه - اهل سنت - استفاده شده است

از بزرگان خاندان هاشم و بازماندگان عبدالمطلب فرزندان ابوطالب (علیه السلام) و فرزندان ابوطالب (علیه السلام) چیزی جز بانگ رسای ایمان ثابت ابوطالب (علیه السلام) نقل روایت نشده است. و این همه نقلها دلالت دارند که انگیزه ی یاری پیامبر پاک تسط ابوطالب (علیه السلام) چیزی جز گرویدن به محتوای رسالت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نبوده است و «خانگی داند که اندر خانه چیست»<sup>۱</sup>

ابن اثیر در کتاب جامع الاصول می نویسد که از نظر اهل بیت علیهم السلام از عموهای پیامبر کسی جز حمزه و عباس و ابوطالب علیه السلام، اسلام نیاورد.

آری، اهل بیت در تمام عصرها و بر همه ی نسل ها به صراحت تمام این حقیقت را فریاد کردند و در مقابل مخالفین موضعگیری نمودند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۲ می نویسد:

با اسناد متعدد که بعضی از عباس بن عبدالمطلب و بعضی دیگر از ابوبکر بن ابی قحافه است روایت شده که ابوطالب (علیه السلام) از دنیا نرفت مگر آنگاه که گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله. و این خبر معروف است که ابوطالب (علیه السلام) به هنگام فات سخنی آهسته گفت که برادرش عباس آنرا شنید.<sup>۲</sup>

و نیز علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «ابوطالب (علیه السلام) از دنیا نرفت مگر اینکه رضایت رسول خدا را از خود حاصل نمود.»

ابوالفداء و شعرانی از ابن عباس نقل می کنند که گفت:

وقتی بیماری ابوطالب (علیه السلام) شدت یافت، رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) به ابوطالب (علیه السلام) فرمود: «ای عمو، آن سخن را بگو تا در روز قیامت مشمول شفاعت من گردی.» و منظورش از آن سخن، ادای شهادت بود. ابوطالب (علیه السلام) پاسخ داد: «اگر از بیم شماتت نبود و این که قریش بپندارند که آن سخن را از ترس مرگ می گویم، حتماً! آنرا بر زبان می آوردم.» و چون مرگ فرا رسید دو لبش به حرکت درآمد و عباس به او گوش فرا داد و گفت: «به خدا سوگند ای برادر زاده ام، آن سخنی را که فرمان دادی بگوید، ادا نمود.» و رسول خدا فرمود: «شکر خدا را. خدائی که ترا ای عمو هدایت فرمود.»<sup>۳</sup>

احمد زینی در کتاب «سیره ی حلبیه» جلد ۱ صفحه ۹۴ می نویسد:

شیخ سحیمی در شرحش بر شرح جوهره التوحید شعرانی و سبکی و جمعی دیگر نقل می کند که حدیث عباس - حدیث فوق الذکر - نزد برخی از اهل کشف (صوفیان) ثابت شده است و اسلام ابوطالب (علیه السلام) از نظر آنها محل تردید نیست.

علامه ی امینی قدس سره گوید:

این حدیث را ما صرفاً به خاطر همگانی و همراهی با اهل سنت خاطر نشان کردیم و الا ابوطالب (علیه السلام) را چه حاجت به تلفظ این دانشمندان کلامی که زندگی ارزشمند خود را در فریاد گری آنها در شعر و نثر و در فراخواندن به آنها و دفاع از آنها در مقابل مخالفین رنج کشیدن به خاطر آنها تا آخرین روز زندگی، سپری نموده بود؟ در این لحظات آخر زندگی، ابوطالب (علیه السلام) را چه نیاز به بر زبان آوردن این دانشمندان کلام به گونه ای رسمی؟ و اصلاً چه وقت ابوطالب (علیه السلام) در زندگی کافر و یا گمراه شده بود، که با این دو سخن ایمان و هدایت یابد؟ آیا شهادت به حقانیت پیامبر از آن همه سخن که اشاره کردیم و آن همه اشعار که ابوطالب (علیه السلام) سروده است، معلوم نمی شود؟ آن همه شعر و سخنی که اگر بسیار کمتر از آن از یکی از صحابه ی پیامبر بر جای می ماند کوس شهرتش را بر بام فلک می زدند و چنگ اندازان به خزه ها و خاشاکها در نقل فضائل او و غلو درباره اش در بوق و کرنا می دمیدند. ولی به نظر من، فهم و ادراک اسلام آوردن ابوطالب (علیه السلام) بر اینان دشوار است. اگرچه به بانگی هزار بار رساتر از این فریاد زند، چرا؟ منم نمی دانم!

ابن سعد در طبقات الکبری جلد ۱ صفحه ۱۰۵ از قول عبیدالله بن ابو رافع از قول علی (علیه السلام) نقل می

کند که فرمود:

رسول خدا را از وفات ابوطالب (علیه السلام) مطلع کردم، گریست و سپس فرمود:

برو و او را غسل و کفن نما و دفن کن. خدایش بیامرزد و بر او رحمت نماید.

همین مطب در نقل «واقدی» موجود است با این تفاوت که:

رسل خدا بسیار گریست و سپس فرمود: «برو و ...»<sup>۴</sup>

و در صفحه ۳۵ «اسنی المطالب» برزنجی می نویسد:

رسول خدا صرفاً از بیم شر سفیهان قریش از حضور بر جنازه ی ابوطالب (علیه السلام) خودداری کند و

نماز نخواندنش بر جنازه نیز فقط به دلیل عدم مشروعیت نماز میت در آن موقع بود.

از «اسلمی» و دیگران نقل شده که:

ابوطالب (علیه السلام) در نیمه شوال سال دهم بعثت پیامبر وفا یافت و خدیجه حدود سی و پنج روز پس از او از دنیا رفت و به همین جهت این دو مصیبت، حزن و اندوهی شدید بر پیامبر وارد آورد تا آنجا که آن سال را سال حزن اندوه نام نهادند.<sup>۵</sup>

توجه: در تاریخ وفات ابوطالب (علیه السلام) در مآخذ سنی نیز منابع شیعه اختلاف است. بعضی همان نیمه ی شوال سال دهم بعثت و بعضی در شوال (بدن ذکر روز) و بعضی اول ذیقعد و بعضی هیجدهم رمضان سال دهم بعثت پس از خروج از دره تبعیدگاه و بعضی در ماه رجب همان سال خروج از دره را ذکر نموده اند.

بیتهقی از ابن عباس نقل می کند که:

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) از سر جنازه ی ابوطالب (علیه السلام) بازگشت در حالی که می فرمود:

«ای عمو، با تو پیوند خویشی داشتم و از سوی خدا پاداش داده شدی.»

و در روایت خطیب این گونه نقل شده:

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به جنازه ی ابوطالب (علیه السلام) برخورد و فرمود: «ای عمو، با تو پیوند

خویشی داشتم، خدایت جزای خیر دهد.»<sup>۶</sup>

یعقوبی در تاریخش جلد ۲ صفحه ۲۴ می نگارد:

هنگامی که به رسول خدا ابوطالب (علیه السلام) گفته شد: «ابوطالب (علیه السلام) در گذشت» اندوه قلبش را فشرد و بی تابیش شدت گرفت. بر سر جنازه حضور یافت و سمت راست صورت عمویش را چهار بار و سمت چپ را سه بار مسح کرد و سپس فرمود: «عموجان، در کودکی تربیت نمودی. در یتیمی کفالت فرمودی. در بزرگی یاری کردی. خدا از سوی من ترا پاداش خیر دهد. و به مقابل تابوت رفت و شروع به گریستن شدید فرمود و سپس فرمود: «خویشاوند تو بودم و تو جزای خیر دریافت کردی.»

اسحاق بن عبدالله حارث گفت:

عباس - عموی پیامبر - گفت: «ای رسول خدا، آیا امید داری که ابوطالب (علیه السلام) مورد لطف و عفو

پروردگار واقع شود؟»

پیامبر پاسخ داد: «هر خیر و رحمتی را از پروردگارم امید دارم.»<sup>۷</sup>

انس بن مالک گفت:

اعرابی به نزد رسول خدا آمد عرض کرد: «ای پیامبر خدا، به سوی تو آمده ایم در حالیکه شتری برایمان باقی نمانده و به اندازه سیر کردن طفلی شیرخوار، شیر نداریم.» و این ابیات راسرود:

در حالی نزد تو آمده ایم که دخترکانمان گریبان خود را غرق خون کرده اند  
و مادران از شدت ناتوانی، از طفل خود دست کشیده اند  
و توانائی در آغوش گرفتن کودکانشان را ندارند  
و بی هیچ فایده خاصیتی مانده اند  
و از آنچه که خوراک مردم است ما را نصیبی نیست  
جز هندوانه ی ابوجهل و خوراکی از خون پشم  
و هیچ راهی جز گریز به سوی تو نداریم  
و گریزگاه مردم جز به سوی پیامبران به کجا تواند بود؟

پس رسول خدا به پا خاست در حالیکه ردایش بر زمین کشیده می شد بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا بجای آورد و سپس فرمود: «خداوندا، بر ما بارانی فراوان و گسترده و طولانی بباران که کشت ها به وسیله آن بروید و پستانهای مادران به خاطر آن پر شود و زمین پس از دوران مرگش توسط آن حیات دوباره یابد. آن سان که آدمیان چنین می شوند.» هنوز دعای پیامبر پایان نیافته بود که آسمان برق زد باران شروع شد. چنان بارانی که شجاعان و بی باکان، همه هراسان از رسول خدا استمداد می کردند که یا رسول الله غرق شدیم. رسول خدا فرمود: «باران، را بر اطراف ما ببار نه بر خود شهر.» این بود که ابرها بسان تاجی مرصع از مدینه رخت برستند. رسول خدا خندید آنگونه که دندانهایش آشکار گردید و فرمود: «خدا ابوطالب (علیه السلام) را خیر دهد، اگر زنده بود چشمانش فروغ و روشنی می یافت. کیست که شعری از او برایمان بخواند؟»

علی (علیه السلام) عرض کرد: «ای رسول خدا! گویا منظورت این سخن اوست»

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه      و ابیض یستسقی الغمام بوجهه

ثمال التامی عصمه الارامل      ثمال الیتامی عصمه الارامل

پیامبر فرمود: «آری» پس ابیاتی از قصیده را بر خواند در حالیکه پیامبر بر فراز منبر برای ابوطالب (علیه

السلام) طلب بخشش می نمود. تا این که مردی از کنانه برخاست و این ابیات را سرود:

سپاس ترا سزد سپاس از آن کسی است که شکر کند

و ما به برکت چهره ی پیامبر باران را دریافتیم

پیامبری که آفریدگارش را خواند

خواندی که همه جان چشم به سوی او شده بود

چیزی نگذشت و در واقع بی شباهت به حمله ی مرگ نبود

که دعا مستجاب شد و ما قطرات باران را دیدیم

بارانی تند ابرهائی پربار

که خدای متعال با آن قوم «مضر» را سیراب نمود

و درست همانظر که عمویش ابوطالب (علیه السلام) گفته بود

او - پیامبر - سپید روئی صاحب کمال است

که خداوند به خاطر او از ابرها باران فرو می بارد

و این امر حقیقتی آشکار است

پیامبر فرمود: اگر شاعری نیکو بسراید، تو محققاً یکی از آن شاعرانی<sup>۸</sup>.

برزنی در اسنی المطالب می نویسد:

این گفتار پیامبر که فرمود: «خدا ابوطالب (علیه السلام) را خیر دهد» نشان می دهد که اگر ابوطالب (علیه

السلام) زنده بود و پیامبر بر فراز منبر در حال طلب باران می دید حتماً خشنود می شد و چشمانش نور و فروغ می

گرف تو چنین سخنی از پیامبر بعد از وفات ابوطالب (علیه السلام) شاهدی است بر این معنا که ابوطالب (علیه السلام

) از سخنان پیامبر خوشحال می شد و چشمش روشن می گشت و این حالت دلیلی جز شادمانی عمیق قلبی ابوطالب

(علیه السلام) از تصدیق نبوت پیامبر و آگاهی به کمالات او نمی تواند داشته باشد.

علامه ی امینی قدس سره گوید:



گروهی از مورخین، این حدیث و داستان طلب باران توسط پیامبر را نقل کرده و عبارت «خدا ابوطالب (علیه السلام) را خیر دهد» را از آن حذف نموده اند. و خواننده هدف از این تحریف را بهتر در می یابد و البته علت آن از چشم ما نیز دور نمانده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۶ می نویسد:

در کتب سیر - زندگینامه ها - و مغازی - جنگنامه ها - آمده است که «عتبه بن ربیع» یا «شبیبه» وقتی در جنگ بدر، پای «ابوعبیده بن حارث بن مطلب» را قطع کرد علی (علیه السلام) و حمزه - عموی پیامبر - به کمک ابوعبیده شتافتند و او را نجات دادند و عتبه را به قتل رسانیدند و سپس ابوعبیده را از میدان جنگ به سوی خیمه گاه مخصوص - جایگاه فرماندهی - بردند و در حضور رسول خدا قرارش دادند در حالیکه مغز استخوان پایش نمایان بود. ابوعبیده گفت: ای رسول خدا، اگر ابوطالب (علیه السلام) زنده بود، می دید که در این گفتارش به خطا نرفته است که:

به خانه ی خدا سوگند، دروغ گفتید که محمد را رها خواهیم کرد

و حاضر نخواهیم بود در کنارش بجنگیم و حمایتش نمائیم

او را یاری خواهیم کرد تا آنزمان که در اطرافش از پای در آئیم

و در این راه زن و فرزندان را نیز از یاد خواهیم برد

حاضران گفتند: رسول خدا در آن روز، برای او و ابوطالب (علیه السلام) طلب آمرزش فرمود.»

از رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) نقل شده که خطاب به عقیل بن ابوطالب (علیه السلام) فرمود:

«ای ابایزید، من ترا به دو اعتبار دست دارم، یکی برای اینکه با من خویشاوندی و یکی به خاطر اینکه از

شدت علاقه عمویم ابوطالب (علیه السلام) نسبت به تو آگاهم.»<sup>۹</sup>

این مطلب، گواه صادقی است بر این که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به ایمان آوردن - عمویم معتقد بود

و گرنه دوست داشتن کافر برای افراد عادی چه ارزشی دارد که برای پیامبر آنهم نسبت به اولاد آن فرد، داشته باشد؟

این سخن پیامبر (صلوات الله علیه و آله) خطاب به عقیل، بعد از اسلام آوردن عقیل است.<sup>۱۰</sup>

آیا دوستی پیامبر نسبت به ابوطالب (علیه السلام) با قبول این فرض که ابوطالب (علیه السلام) به آئین پیامبر

گردن نهاده بود، شگفت آور نیست؟ و شگفتتر از آن اعلام این محبت پس از وفات ابوطالب علیه السلام! و دست

داشتن عقیق به خاطر علاقه ی ابوطالب (علیه السلام) به او!! می باشد.

ابونعیم و عده ای دیگر از ابن عباس نقل کرده می نویسند:

ابوطالب علیه السلام، رسول خدا را بسیار دست می داشت. به طوری که فرزندان خود را به اندازه ی ایشان دست نمی داشت. و همیشه او را بر فرزندان خود پیشقدم می نمود و از این رو جز در کنار او نمی خوابید و هر وقت بیرون می رفت او را به همراه خود می برد.

پس از وفات ابوطالب (علیه السلام) قریش آن آزار و اذیتی را که در زمان حیات ابوطالب (علیه السلام) نمی توانست نسبت به رسول خدا، اعمال نماید، شروع کند. تا آنجا که بی خردی از نادانان قریش، بر سر پیامبر خاک ریخت. رسول خدا به خانه درآمد در حالیکه خاک بر روی سرش بود. یکی از دخترانش در حالیکه خاکها رامی شست، گریه می کرد. پیامبر خطاب به او فرمود «دخترم، گریه مکن. چرا که خدا نگهدار پدرت است. قریش قبل از این که ابوطالب علیه السلام، از دنیا برود، اقدامی در جهت مخالفت با من نمی نمود.»<sup>۱۱</sup>

عبدالله گفت:

رسول خدا در جنگ بدر به اجساد کشتگان که در میدان افتاده بودند می نگرید و خطاب به ابوبکر فرمود: «اگر ابوطالب (علیه السلام) زنده بود می دید که چگونه شمشیرهای ما بزرگان و دلیران را نشانه گرفته است. که مضمون این بیت از ابوطالب (علیه السلام) بود»:

سوگند به کعبه که دروغ گفتید، چه اگر آنچه می بینیم جدی باشد

شمشیرهایمان را به ریو بزرگان و دلیرانتان خواهیم کشید<sup>۱۲</sup>

حافظ کنجی در کتاب کفایه صفحه ۶۸ از طریق حافظ ابن فبخویه حدیثی مرفوع را از ابن عباس نقل کرده که خطاب به علی (علیه السلام) می گوید:

اگر تعیین جانشین (برای پیامبر) به عهده ی من بود، هیچکس را سزاوارتر تو نمی دیدم. چرا که تو در اسلام آوردن پیشقدم بوه ای. خویشاوند رسول خدا هستی و داماد او - شوهر فاطمه (سلام الله علیهما)، سالار زنان مومن - پیش از این نیز پدر ابوطالب (علیه السلام) بلاها سختیها تحمل کرده است. ابوطالب (علیه السلام) در هنگام نزول قرآن نزد من آمد و من علاقه مند بودم که حقش را در مورد فرزندان او ادا نمایم.

در پایان این بخش، علامه امینی گوید:

مضمون هیچ یک از این احادیث با مساله کفر ابوطالب (علیه السلام) سازگار نیست مثلاً پیامبر هیچ گاه خلیفه اش - علی (علیه السلام) - را امر به غسل و کفن کافر نمی کند یا برایش طلب آمرزش و ابراز ترحم نمی نماید (چنانکه در حدیث شماره ۳ گذشت) و یا برای او بخشی و بلکه تمام خیر را آرزو نمی کند (چنانکه در حدیث شماره ۴ گذشت) و یا از خدا برای او خیر نمی خواهد (چنانکه در حدیث ششم گذشت) و یا عقیل را به خاطر محبت ابوطالب (علیه السلام) نسبت به خودش دوست نمی دارد. چرا که کفر، مسلمان را از انجام تنها یکی از این اعمال نیز منع می کند، چه رسد به تمام آن و آنهم از جانب شخصی چون پیامبر که خود بیانگر این سخن خدای تعالی است که: «هیچ قوم گروهی را نمی یابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند در عین حال دشمنان خدا و رسولش را دوست بداند. اگرچه این کسان پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشاوندانشان باشند.» (سوره مجادله آیه ۲۲)

و یا: ای ایمان آورده ها! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوست مگیرید که با آنان طرح دوستی افکنید و در حال آنکه آنان به تمامی آنچه که از حق به سوی شما آمده است کفر می ورزند. (سوره ممتحنه آیه ۶۰)

و یا: ای ایمان آورده ها، پدران و برادرانتان را اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند دوست مگیرید و هر که از شما چنین کسان را دوست و یاور سرپرست خود بگیرد، از ستمکاران است. (سوره توبه آیه ۲۳)

و یا: اگر اینان به خدا و پیامبر و آنچه از خدا بر پیامبر فرو فرستاده شده است، ایمان می آوردند، به هیچ وجه آنان را یار و یاور و سرپرست خود نمی گرفتند. (سوره مائده آیه ۸۱)

و بسیاری آیات دیگر با همین مضامین.

## سخنان پاک

این قسمت ، مجموعه ای از فرمایشات ارزشمند پیامبر (صلوات الله علیه و آله)،  
امام علی (علیه السلام) و دیگر ائمه و کسان در حق ابوطالب (علیه السلام) است.

### فرمایشات پیامبر (صلوات الله علیه و آله):

تمام رازی در کتاب فواید با استناد از قول عبدالله بن عمر نقل می کند که گفت:

رسول خدا فرمود: به هنگام برپائی قیامت برای پدرم ، مادرم ، عمویم ابوطالب (علیه السلام) و برادری که در ایام جاهلیت داشتم، شفاعت خواهم کرد.

در کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۲۶ نقل شده که پیامبر فرمود:

خدای عزوجل مراد رخصت چهارکس وعده شفاعت داده است؟

پدرم ، مادرم ، عمویم و برادری از ایام جاهلیت.<sup>۱۳</sup>

این جوری با اسنادش از قول علی (علیه السلام) از پیامبر نقل می کند که فرمود:

جبرئیل (علیه السلام) بر من فرود آمد و گفت: خداوند ترا سلام می رساند و می فرماید آتش را بر پشتی که ترا پدید

آورد (پدرت) و شکمی که ترا حمل نمود و خویشاوندی که سرپرستی ات کرد، حرام نمودم، آن پشت عبدالله و آن

شکم آمنه بنت وهب و آن خویشاوند عمو یعنی ابوطالب (علیه السلام) و فاطمه بنت اسد هستند.<sup>۱۴</sup>

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۱ می نویسد:

رسول خدا فرمود: جبرئیل به من گفت: خداوند در خصوص شش نفر ترا حق شفاعت عنایت فرموده است: شکمی که

ترا حمل نمود - آمنه بنت وهب - ، پشتی که ترا فرود و پدید آورد - عبدالله بن عبدالمطلب - ، خویشاوندی که

سرپرستی ترا پذیرفت - ابوطالب (علیه السلام) - خانه ای که ترا پناه داد - عبدالمطلب - و برادری از ایام جاهلیت  
و ...

مرثیه ی امیرالمومنین (علیه السلام) برای پدر بزرگوارش:

سبط ابن جوزی در صفحه ی ۶ تذکره اش نقل می کند که امام علی (علیه السلام) در رثای پدرش این ابیات را سرود:

ابوطالب (علیه السلام) ، ای پناه پناهندگان

و ای باران سیل آسای رحمت و ای نور تاریکی ها

به راستی که فقدان تو مردان غیور را شکسته و سست کرد

و پروردگار صاحب نعمت ها بر تو درود فرستاد

و خشنودی خود را بر تو ارزانی داشت

چرا که به راستی برای پیامبر (صلوات الله علیه و آله) ، بهترین عمو بودی<sup>۱۵</sup>

ابن ابی الحدید نیز در همین خصوص ابیات زیر را از امام علی (علیه السلام) نقل می کند:

دلَم برآن پرندگان دیرگاه شب سوخت که آواز خوانان

یکبار دیگر مرا یاد اندوه دردناکم می انداختند

اندوه فقدان ابوطالب علیه السلام، پناه فقرا و بخشنده

بخشنده ای که عازم انجام اموری بود که به او رو آورده بود

قریش از وفاتش شادمان شدند

و من هیچ زنده ای را نمی بینم که جاودان بزید

قریش در پی نقشه ای که آرزوهایشان ترسیم کرده بود رفتند

و همین آرزوهای ستمگرانه به زودی به جایگاهی نادل خواه درخواهدشان آورد

آرزومند دروغ بستن بر پیامبر و به قتل رساندن اویند

و درباره ی پیشینه اش افترا می زنند

به خانه ی خدا - کعبه - سوگند که دروغ گفتند تا این که

طعم سرنیزه ها و شمشیرهای هندی را به شما بچشانیم

پس یا شما ما را نابود می کنید و یا ما شما را

و یا این که صلح بین خویشاوندان را نیکو تر خواهید یافت  
و گرنه زندگی واقعی تنها در کنار محمد (صلوات الله علیه و آله) امکان پذیر است  
و بنی هاشم تابع برترین و برگزیده ترین مردم - پیامبر - می باشد

شعر بلند دیگری نیز با اندکی تغییر و اضافات در دیوان منسوب به امیر المومنین (علیه السلام) در رثای ابوطالب (علیه السلام) موجود است که برای جلوگیری از تکرار آن را نقل نکردیم.

### **سخنان ائمه (علیهم السلام): سخن امام سجاد (علیه السلام)**

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۲ می نویسد:

روایت شده که از امام علی بن حسین (علیه السلام) در خصوص ایمان ابوطالب (علیه السلام) پرسش شد و امام فرمود: شگفتا! خداوند تعالی رسولش را از تجویز نکاح زن مسلمان به مرد کافر نهی فرمود، در حالی که فاطمه بنت اسد - مادر امام علی (علیه السلام) و همسر ابوطالب (علیه السلام) - از پیشگامان قبول اسلام بود و تا هنگام وفات نیز در عقد ابوطالب (علیه السلام) بود.

### **سخن امام باقر (علیه السلام)**

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۱ می نویسد:

از امام باقر (علیه السلام) در خصوص این مطلب که بعضی مردم می گویند ابوطالب (علیه السلام) در گودالی از آتش - جهنم - به سر می برد سوال شد و امام (علیه السلام) فرمود:

اگر ایمان ابوطالب (علیه السلام) در یک کفه ی ترازو و ایمان این خلق در کفه ی دیگر قرار داده می شد، ایمان ابوطالب (علیه السلام) می چربید. و سپس فرمود:

آیا نمی دانید که امیرالمومنین (علیه السلام) در ایام حیاتش فرمان داد که برای عبدالله و فرزندش و ابوطالب (علیه السلام)، حج به جا آورده شود و در وصیت خود نیز به انجام فریضه ی حج برای آنها سفارش فرمود؟

### **سخن امام صادق (علیه السلام)**

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۲ مینویسد:

از ابو عبدالله جعفر بن محمد - امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: اصحاب کهف، ایمان را پنهان و کفر را آشکار کردند و خدا به همین سبب پاداشی دو چندان به آنان عطا نمود. و ابوطالب (علیه السلام) نیز ایمان را پنهان و شرک را آشکار نمود و خدا پاداش او را نیز دو چندان فرمود.

علامه ی امینی قدس سره گوید:

این حدیث را تفه الاسلام کلینی در اصول کافی صفحه ۲۴۴ به نحو غیر مرفوع از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده و عبارتش این است: مثال ابوطالب (علیه السلام) همانند داستان اصحاب کهف است که ایمان را پنهان و شرک را آشکار نمودند و خدا پاداششان را دو چندان فرمود.

سید فخارین معد در کتاب الحججہ صفحه ۱۷ از طریق حسین بن احمد مالکی همان عبارت ابن ابی الحدید را نقل کرده و این عبارت را نیز اضافه نموده است:

ابوطالب (علیه السلام) از دنیا نرفت تا این که بشارت خدای تعالی در مورد بهشت را دریافت .

### سخن امام رضا (علیه السلام)

ابان بن محمود در نوشته ای خطاب به امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، چنین نگاشت:

فدایت گردم، من در اسلام ابوطالب (علیه السلام) گرفتار تردید شده ام . امام در پاسخ او نوشت: هر کس بعد از روشن شدن هدایت، رسول خدا را در زحمت و عذاب افکند و راهی سوی راه مومنان در پیش گیرد، آن چه را دست می دارد، بر او ولایت و سرپرستی خواهیم داد و سرایش جهنم خواهد بود و چه بد بازگشتگاهی است<sup>۱۶</sup> و بعد بدان که اگر معتقد به ایمان ابوطالب (علیه السلام) نباشی، بازگشت به آتش است فشرده سخن درباره ی سید و سالار مکه - ابوطالب (علیه السلام) - از دیدگاه اهل سنت

هر یک از این حلقه های زرین به تنهایی برای اثبات منظور ما - ایمان ابوطالب (علیه السلام) - کفایت می کند، چه رسد به مجموعه ی آن. آن چه قطعی است و غیر قابل تردید، این است که امامان از نسل ابوطالب (علیه السلام) آگاهترین مردم به احوال جدشان هستند و همان ها جز حقیقت خالص و بی پرده را بیان نمی کنند. چرا که عصمت و پاکیشان آن ها را از این کار باز می دارد و چه نیکو گفته است مفتی شافعیان در مکه مکرمه.<sup>۱۷</sup>

روشی را که علامه سید محمد بن رسول برزنجی در خصوص رستگاری ابوطالب (علیه السلام) در پیش گرفته است، کسی قبل از ویژه بدان نپرداخته است خدایش نیکوترین پاداشها دهد. این روش، هر فرد منصف با ایمانی را خشنود می سازد. چرا که در آن، راه باطل کردن متون و یا تضعیف محتوای آن ها را در پیش گرفته است و نهایتاً متن ها را

بر معانی استحسانی آن‌ها حمل نموده است که اشکال و جدال را از میان بر می‌دارد و باعث روشنی چشم پیامبر (صلوات الله علیه و آله) می‌گردد و از افتادن به ورطه‌ی کینه‌توزی یا نقص پیدا کردن در ابوطالب (علیه السلام) مصون می‌دارد چرا که این ورطه، مایه‌ی آزار رسول خداست و خداوند می‌فرماید: آنان که خدا و رسولش را می‌آزارند، خداوند در دنیا و آخرت لعنتشان می‌کند و عذابی دردناک برایشان مهیا می‌سازد<sup>۱۸</sup> و نیز می‌فرماید: آنان که رسول خدا را می‌آزارند عذابی دردناک در پیش دارند<sup>۱۹</sup> امام احمد بن حسین موصلی حنفی مشهور به ابن وحشی در شرحش بر کتاب شهاب الاخبار تالیف علامه محمد بن سلامه قضاعی (متوفی به سال ۴۵۴ ه.ق) می‌نویسد:

کینه‌توزی نسبت به ابوطالب (علیه السلام)، همپای کفر ورزیدن است.

از پیشوایان مالکی نیز علامه علی اجهوری در فتوهایش بر این مسأله تأکید می‌کند و تلمسانی در حاشیه اش بر کتاب شفا به هنگام یادآوری از ابوطالب (علیه السلام) می‌نویسد:

شایسته نیست که از ابوطالب (علیه السلام) جز در موضع حمایت از پیامبر (صلوات الله علیه و آله) یاد کنیم چرا که او، پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را با گفتار و کردارش یاری و حمایت نمود. و به زشتی از ابوطالب (علیه السلام) یادکردن، در واقع آزردهن پیامبر است کسی که پیامبر را بی‌آزارد کافر است و کافر باید کشته شود.

ابوطاهر نیز معتقد است:

هر کس به ابوطالب (علیه السلام) کینه ورزد، کافر است.

از جمله مسائلی که تحقیق علامه برزنجی را در خصوص رستگاری ابوطالب (علیه السلام) تأیید می‌کند این است که بسیاری از دانشمندان محقق و اولیای عارفان اهل کشف و شهود (متصوفه) به رستگاری ابوطالب (علیه السلام) معتقدند از جمله: قرطبی، سبکی، شعرانی و بسیاری دیگر، اینان می‌گویند: این مسأله ای است که به «ص» معتقد و مومنینیم. اگر چه روش اثبات این مطلب از نظر آن‌ها با آنچه که برزنجی انجام داده است، تفاوت می‌کند با این وجود همه در اعتقاد به رستگاری ابوطالب (علیه السلام) متفقند. بنابراین اعتقاد این پیشوایان و بزرگان در این خصوص برای بندگان در نزد خدای تعالی، حتم است. به ویژه با دلائل و براهینی که علامه برزنجی در این مورد ارائه داده است.



زینی دحلان در کتاب اسنی المطالب صفحات ۴۳ و ۴۴ شعر بلندی در همین زمینه نقل کرده که چون مضمون بسیاری از ابیات آ «ص» تا کنون به عبارات دیگری مطرح شده است، برای جلوگیری از تکرار و مراعات اختصار از نقل آن خودداری می نمائیم.

## ابوطالب مظلوم تاریخ

allamehaminy.com

(۱) اهل البیت ادری بما فی البیت

(۲) سیره ابن هشام ، جلد ۲ ، صفحه ی ۲۷ - دلائل النبوه تالیف بیهقی - تاریخ ابن کثیر، جلد ۱ ، صفحه ی ۱۳۱، الاصابه ، جلد ۴ ، صفحه ی ۱۱۶ - المواهب اللدنیه ، جلد ۱ ، صفحه ی ۷۱ - السیره الحبییه ، جلد ۱ ، صفحه ی ۳۷۲ - السیزره الحلانیه ، جلد ۱ ، صفحه ی ۸۹ - اسنی المطالب صفحه ی ۲۰ .

(۳) جلد ۱، صفحه ی ۱۲۰ تاریخ ابوالفداء و جلد ۲ ، صفحه ی ۱۴۴ کشف الغمه شعرانی.

(۴) اسنی المطالب ، صفحه ی ۲۱ - دلائل النبوه تالیف بیهقی - تذکره سبط ابن جوزی ، صفحه ی ۶ - شرح ابن ابی طالب تالیف برزنجی.

(۵) طبقات ابن سعد، جلد ۱ ، صفحه ی ۱۰۶ - الامتاع تالیف مقریزی صفحه ی ۲۷ - تاریخ ابن کثیر ، جلد ۳ ، صفحه ی ۱۳۴ - السیره الحبییه ، جلد ۱ صفحه ی ۳۷۳ - سیره زینی دحلان ، جلد ۱ صفحه ی ۲۹۱ - اسنی المطالب ، صفحه ی ۱۱ .

(۶) دلائل النبوه تالیف بیهقی - تاریخ الخطیب بغدادی ، جلد ۱۳ ، صفحه ی ۱۹۶ - تاریخ ابن کثیر ، جلد ۳ ، صفحه ی ۱۲۵ - تذکره سبط ، صفحه ی ۶ - نهاییه الطلب تالیف شیخ ابراهیم حنفی - طرائف ، صفحه ی ۸۶ - الاصابه ، جلد ۴ صفحه ی ۱۱۶ - شرح شواهد المغنی ، صفحه ی ۱۳۶ .

(۷) ابن سعد در جلد ۱ ، صفحه ی ۱۰۶ کتاب طبقات الکبری به سند صحیح که تمام رجال «ص» مورد اعتمادند و عبارتند از : عفان بن مسلم ، حماد بن سلمه ، ثابت البنایی ، اسحاق بن عبدالله ، مطلب را نقل

کرده است همچنين رک خصايص الكبرى، جلد ۱، صفحه ی ۸۷ - نهايت الطلب تالیف شیخ ابراهیم دینوری حنفی (به نقل از صفحه ی ۶۸ طرائف) - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ی ۳۱۱ - التعظیم و المنه تالیف سیوطی، صفحه ی ۷ (به نقل از ابن سعد)

(۸) اعلام النبوه تالیف مارودی، صفحه ی ۷۷ - بدايع الضایع، جبرئیل ۱، صفحه ی ۲۸۳ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ی ۳۱۶ - السیره الحبیة - عمده القاری، جلد ۳ صفحه ی ۴۳۵ - شرح الشواهد المغنی تالیف سیوطی، صفحه ی ۱۳۶ - سیره زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ی ۸۷ - اسنی المطالب، صفحه ی ۱۵ - طلبه الطالب، صفحه ی ۴۳ .

(۹) استیعاب تالیف ابو عمر، جلد ۲، صفحه ی ۵۰۹ - ذخائر العقبی، صفحه ی ۲۲۲ (که از بغوی و طبرانی نقل می کند) - تاریخ الخمیس، جلد ۱، صفحه ی ۱۶۳ - عماد الدین یحیی عمری مولف بهجه المحافل، جلد ۱، صفحه ی ۳۲۷ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ی ۳۱۲ (که می گوید این حدیث، مشهور مورد اعتمادند).

(۱۰) بهجه المحافل از امام العامری .

(۱۱) در روایت دیگر قریش پیوسته چهار چشمی مراقب بود تا ابوطالب (علیه السلام) از دنیا رفت و در روایت سوم: قریش پیوسته ترسان بود تا ابوطالب (علیه السلام) وفات یافت تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ی ۲۲۹ - تاریخ ابن عساکر، جلد ۱، صفحه ی ۲۸۴ - مستدرک الحاکم، جلد ۲ صفحه ی ۶۲۲ - تاریخ ابن کثیر جلد ۳، صفحه ی ۱۲۲ و ۱۳۴ - اصفوه تالیف ابن جوزی، جلد ۱ صفحه ی ۲۱ - الفائق تالیف زمخشری، جلد ۲، صفحه ی ۲۱۳ - تاریخ الخمیس، جلد ۱، صفحه ی ۲۵۳ - السیره الحبیة، جلد ۱، صفحه ی ۳۷۵ - فتح الباری، جلد ۷ صفحه ی ۱۵۳ و ۱۵۴ - شرح شواهد المغنی صفحه ی ۱۳۶ (به نقل از بیهقی) - اسنی المطالب صفحه ی ۱۱ و ۲۱ - طلبه الطالب، صفحه ی ۴ و ۵۴ .

(۱۲) الاغانی، جلد ۱۷، صفحه ی ۲۸ - طلبه الطالب صفحه ی ۳۸ (به نقل از دلائل الاعجاز).

(۱۳) در دو حدیث فوق، برادر را برادر شیری پیامبر (صلوات الله علیه و آله) معرفی کرده اند.

(۱۴) صفحه ی ۲۵ التعظیم و المنه از سیوطی .

(۱۵) این ابیات در صفحه ی ۳۶ دیوان ابوطالب (علیه السلام) نیز یافت می شود که ابوعلی موضح در صفحه ی کتاب الحجّه تالیف سید فخارین معد خاطر نشان نموده است.

(۱۶) آیه ی ۱۱۵ سوره ی نساء . (۱۷) صفحه ی ۳۳ اسنی المطالب .

(۱۷) آیه ی ۵۷ سوره ی احزاب . (۱۹) آیه ی ۶۱ سوره ی توبه.

## آنچه که توسط گردآمدگان به نزد ابوطالب (علیه السلام) و تصدیق کنندگانش

### به ویژه نسبت داده شده است

این بخش شامل ۴۰ حدیث است.

هیچ یک از شیعیان اهل بیت در ایمان ابوطالب (علیه السلام) تردید و دو دلی به خود راه نمی دهند و او را جلد ررتبه ای عالی و مقامی ترفیع از ایمان و اسلام می بینند و این اعتقاد را نسل از پی نسل از زمان صحابه پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و تابعین<sup>۱</sup> نیکوی ایشان دریافت نموده اند و به واسطه ی نصوص رسیده از امامان خود و پس از اثبات درستی این مطالب در رابطه ی با جد پاکشان - پیامبر (صلوات الله علیه و آله) - به حقانیت مساله اعتراف کرده اند.

معلم اکبر ، شیخ مفید در کتاب «اوائل المقالات» صفحه ی ۴۵ می نویسد:

شیعیان امامیه در مورد این مطلب که پدران رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) از آدم (علیه السلام) تا عبدالله به خداوند عزوجل ایمان داشته و موحد بوده اند، اتفاق نظر دارند.

او سپس می افزاید:

و شیعیان بر این که ابوطالب (علیه السلام) ، مومن از دنیا رفت و آمنه بنت وهب - مادر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) - بر آئین توحید بود ، اجماع - وحدت نظر به طور کامل - دارند.

شیخ طوسی در کتاب تبیان جلد ۲ صفحه ی ۳۹۸ می نویسد:

بر مبنای سخنان امام صادق (علیه السلام) یا امام حسین (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) ابوطالب (علیه السلام) (مسلمان بود. و در این خصوص شیعیان امامیه اختلافی ندارند. و درباره ی این موضوع دلایل قاطعی دارند که ایجاد یقین می نماید.

شیخ طبرسی در مجمع البیان جلد ۲ صفحه ی ۲۸۷ می نویسد:

اجماع اهل بیت بر ایمان ابوطالب (علیه السلام) ثابت شده است و این اجماع، حجت است، چرا که ایشان یکی از دو ثقل هستند که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) با این سخن مردم را فرمان به تمسک به ایشان داد که: اگر به آنان چنگ در زنید، هرگز گمراه نخواهید شد.

سید فخارین معد در کتاب الحجج صفحه ی ۱۳ می نویسد:

اجماع اهل بیت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) برای ما به عنوان استدلال بر ایمان ابوطالب (علیه السلام) کافی است و نیز، عالمان شیعه بر اسلام و ایمانش متفق الرای هستند. و آن چه که شاهد و گواه اسلام راستین و ایمان واقعی اوست مجموعه گفتارها و کردارهایی است که جز انسان های مومن و مسلمان انجام نمی دهند. و با این همه اجماع اهل بیت به تنهایی حجت است و قابل اعتماد و اتکا.

شیخ فتال در کتاب روضه الواعظین صفحه ی ۱۲۰ می نویسد:

بدان و آگاه باش که طائفه ی بر حق - شیعه - بر ایمان ابوطالب (علیه السلام)، عبدالله بن عبدالمطلب و آمنه بنت وهب اجماع نموده اند و اجماعشان حجت است.

سید بن طاووس در کتاب طرائف صفحه ی ۸۴ می نویسد:

به درستی که من علمای شیعه را بر ایمان ابوطالب (علیه السلام) هم داستان متفق یافته ام.

و در صفحه ی ۸۷ همین کتاب می نویسد:

شک نیست که عترت - امامان و اهل بیت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) - از بیگانگان نسبت به باطن ابوطالب (علیه السلام) آگاه تر هستند و شیعیانشان نیز بر این امر اجماع نموده اند و در این خصوص تالیفاتی نیز دارند و مانده و نشنیده ایم که مسلمانی به اندازه ی آنان - منکرین ایمان ابوطالب (علیه السلام) - نیازمند به دلیل باشد. اگر چه آنان، آن گونه که می شناسیمشان ایمان کافران ترا، با کمترین خبر واحد و یا تلویح، اثبات می کنند و فقط مساله دشمنی با بنی هاشم آنان را به انکار ایمان ابوطالب (علیه السلام) واداشته است. اگر چه دلائل برنده ای برای اثبات این مطلب موجود است و این جریان، خود از جمله شگفتی هاست.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۱ می نویسد:

مردم درباره ی ابوطالب (علیه السلام) به اختلاف افتادند. در این خصوص امامیه و اکثر زیدیه معتقدند که ابوطالب (علیه السلام) از دنیا نرفت مگر آن گاه که اسلام آورد و بعضی از بزرگان معتزلی نظیر شیخ ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و دیگران به این مساله معتقدند.

علامه ی مجلسی در بحار الانوار جلد ۹ صفحه ۲۹ می نویسد:

شیعیان در مورد اسلام آوردن ابوطالب (علیه السلام) اجماع دارند و او حقیقتاً در ابتدای کار پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به او ایمان آورد. و هرگز بتی نپرستید و بلکه از اوصیای حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود و اسلام آوردنش بیشتر از ناحیه ی مذهب شیعه مشهور است. تا آن جا که همه ی مخالفین، این مطلب را به شیعیان نسبت ائمه ی طاهرین بدهند و اخبار از طریق عامه و خاصه در این خصوص به حد تواتر رسیده است. و بسیاری از عالمان و محدثان ما در این باره کتاب های مستقل نگاشته اند که بر پژوهشگران کتب رجال این مطلب پوشیده نیست.

نقطه ی اتکای این اجماع و هم داستانی، صرفاً مدارک و سخنان بزرگمردان خاندان وحی در خصوص سالار مکه است. که لااقل چهل حدیث است و ما برای مراعات اختصار وعدم تکرار، اسناد تمام احادیث را ذکر نموده و فقط آن احادیث را نقل می کنیم که تکرار نشده باشند:

۱: داستان فرود آمدن جبرئیل بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و اعلام تحریم آتش جهنم بر پدر و مادر و عموی پیامبر (صلوات الله علیه و آله).<sup>۳</sup>

۲: داستان فرود آمدن جبرئیل بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و اجازه ی شفاعت بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) در خصوص پدر و مادر و عمو و ...<sup>۴</sup>

۳: معلم اکبر، شیخ مفید می نویسد:

وقتی ابوطالب (علیه السلام) از دنیا رفت، علی (علیه السلام) به نزد رسول خدا آمد و او را آگاه ساخت. پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به شدت اندوهگین شد و خطاب به امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: برو کار غسل و حنوط و کفنش را به عهده بگیر و وقتی آماده ی دفن بر تختش قرار دادی به من اطلاع بده.

علی (علیه السلام) چنان کرد و وقتی جسد را بر تخت قرار داد رسول خدا با جسد مواجه شد اندوهگین و غم زده گردید و فرمود: ای عمو با تو پیوند خویشی داشتم و امیدوارم پاداش خیر در یافت داری چرا که در کودکی عهده دار

پرورش گشتی و در بزرگی یار و یاورم بودی. پس از ، این سخنان رو به مردم کرد و فرمود: به خدا سوگند ، از عمویم چنان شفاعتی کنم که آدمیان تو جنیان به شگفت آیند.

و در نقل شیخ صدوق سخن پیامبر (صلوات الله علیه و آله) با این عبارت آمده است:

ای عمو: در یتیمی سرپرستم بودی و رد کودکی مربی ام و در بزرگی ، یاورم. خداوند ترا بهترین پاداش ها عطا فرماید.<sup>۵</sup>

۴: آرزومندی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) برای ابوطالب (علیه السلام) .<sup>۶</sup>

۵ : سخن پیامبر (صلوات الله علیه و آله) خطاب به عقیل بن ابی طالب .<sup>۷</sup>

۶: شفاعت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) برای پدر و مادر و عمویم و ...<sup>۸</sup>

۷: امام حسین (علیه السلام) به نقل از پدرش امیرالمومنین (ع)

امیرالمومنین در میدان گاهی نشسته بود و مردم در اطرافش بودند، مردی به پاخاست و خطاب به امام گفت: ای امیرمومنان ، تو در این مقام و مرتبه ای که خداوند ارزانیت داشت، هستی در حالی که پدرت در آتش دوزخ، گرفتار عذاب است. امام در پاسخ فرمودند: دست بردار ، خداوند دهاند را بشکنند. سوگند به آن که محمد را مبعوث به حق فرموده، اگر پدرم درباره ی هر گنه کاری بر روی زمین شفاعت کند، خداوند شفاعتش را خواهد پذیرفت. آیا می شود که پدرم در آتش دوزخ گرفتار عذاب باشد در حالی که من که پسر اویم تقسیم کننده ی بهشت و دوزخ باشم؟ سوگند به آن که محمد را مبعوث به حق کرد، روز قیامت نو ابوطالب (علیه السلام) از فرط درخشش نورهای دیگر مردم را تاریک و بی جلوه می کند مگر نور پنج تن را : محمد (صلوات الله علیه و آله)، فاطمه ، حسن ، حسین و دیگر امامان. بدانید که نور او از نور ماست و خداوند آن را هزاران سال قبل از آفرینش آدم، خلق نمود.<sup>۹</sup>

۸: امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود:

به خدا سوگند که پدرم و وجدم عبدالمطلب و نیز هاشم و عبد مناف هرگز بتی را نپرستیدند . از او پرسیدند: اینان چه چیز را عبادت می کردند؟

پاسخ داد : به سوی کعبه و به آئین ابراهیم نماز می گزاردند.<sup>۱۰</sup>

۹: ابوظیف عامربن واثله گفت:

علی (علیه السلام) فرمود: هنگامی که وفات پدرم فرا رسید، رسول خدا در کنارش حضور یافت و درباره اش به من چیزی را خبر داد که برای من از دنیا و هر چه در آن است ارزشمند تر است.<sup>۱۱</sup>

۱۰: امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود:

ابوطالب (علیه السلام) از دنیا نرفت مگر آن که که رسول خدا را از خود خشنود کرده بود.<sup>۱۲</sup>

۱۱: شعبی به نقل از امیرالمومنین (علیه السلام) می نویسد:

به خدا سوگند که ابوطالب (علیه السلام) مومن و مسلمانی بود که از بیم دشمنی و کینه قریش نسبت به بنی هاشم، ایمانش را پوشیده می داشت.

و ابوعلی موضح نیز مرثیه امام علی (علیه السلام) در رثای پدرش را که در بخش سخنان پاک نقل کردیم، عنوان می

کند ۱۳.

۱۲: داستان ابن الزبیری ۱۴

۱۳: ابن فیاض در کتاب شرح اخبار می نویسد:

علی (علیه السلام) در حدیثی فرمود: ابوطالب (علیه السلام) به طور ناگهانی بر من و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) وارد شد در حالی که ما در سجده بودیم، گفت: آیا آن را - نماز - به جا آوردید؟ سپس شروع به تشویق و ترغیب من در این مورد نمود.<sup>۱۵</sup>

۱۴: روایت شده که از امیرالمومنین (علیه السلام) پرسیدند: آخرین وصی قبل از پیامبر (صلوات الله علیه و آله) که بود؟ امام فرمود: پدرم<sup>۱۶</sup>

۱۵: از امام سجاد (علیه السلام) سوال شد که آیا ابوطالب (علیه السلام) ایمان آورده بود یا نه امام فرمود: آری. گفتند: گروهی هستند که می پندارند او کافر بود. امام فرمود:

شگفتا! آیا با این سخن قصدشان طعنه زدن بر ابوطالب (علیه السلام) یا پیامبر (صلوات الله علیه و آله) است؟ در حالی که خداوند پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را نهی کرد که زن مومنی را در نکاح مرد کافری باقی بگذارد و این مطلب را در بیش از یک آیه از قرآن بیان فرموده است و هیچ کس تردید ندارد که فاطمه بنت اسد - مادر حرت علی (علیه السلام) - که خدا از او راضی باشد از زنان پیش قدم در ایمان بود و تا هنگامی که ابوطالب (علیه السلام) از دنیا رفت در خانه او می زیست (و بنا بر این ابوطالب (علیه السلام) نمی توانست کافر باشد).<sup>۱۷</sup>

۱۶: ابوبصیرلیث مرادی گفت:

از امام باقر پرسیدم: سرور من، مردم می گویند ابوطالب (علیه السلام) در گودالی ابوطالب (علیه السلام) آتش جهنم است که از حرارت آن مغزش در حال جوشیدن است امام فرمود: به خدا سوگند که دروغ می گویند: اگر ایمان

ابوطالب (علیه السلام) در یک کفه و ایمان این مردم در کفه دیگر ترازو قرار گیرد ایمان ابوطالب (علیه السلام) بر آنان می چربد.<sup>۱۸</sup>

۱۷: حدیث مقایسه ایمان ابوطالب (علیه السلام) با اصحاب کهف.<sup>۱۹</sup>

۱۸ و ۱۹: حدیث سوال در مورد ایمان ابوطالب (علیه السلام) و پاسخ ائمه .<sup>۲۰</sup>

۲۰: وصیت ابوطالب (علیه السلام) از قول امام صادق (ع).<sup>۲۱</sup>

۲۱: شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین صفحه ی ۱۰۳، با اسنادش از محمد بن مروان از امام صادق روایت می کند که :

ابوطالب (علیه السلام) کفر را آشکار و ایمان را پنهان می داشت، وقتی که وفاتش سر رسید خداوند به پیامبرش وحی فرستاد که : از مکه خارج شو چرا که در این شهر از این پس یار و یآوری نخواهی داشت. پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نیز به سوی مدینه هجرت فرمود.

همین مطلب را سید مرتضی در صفحه ی ۸۰ کتاب فصول المختاره نقل کرده می گوید:

این مطلب دلیل ایمان ابوطالب (علیه السلام) از روی یقین و تحقیق در باره یاری رسول خدا و تقویت کار و رسالت او می باشد.

در ذیل همین حدیث که سید فخاربن تمعد در کتابش «الحجه» صفحه ی ۳۰ روایت کرده در صفحه ی ۱۰۳ می نویسد:

وقتی ابوطالب (علیه السلام) درگذشت جبرئیل بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرود آمد و گفت: خداوند تو را سلام یم رساند می فرماید: قومت بر آن شدند که ترا شب هنگام در خانه به قتل رسانند و حال که یا و یاورت - ابوطالب (علیه السلام) - درگذشته است از مکه بیرون شو و او را به مهاجرت فرمان داد.

لختی در این خصوص بیندیش و شهادت خدا را بر این که ابوطالب (علیه السلام) یار پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بود در نظر بگیر که در این سخن نهایت افتخار و ارج و ارزش برای ابوطالب (علیه السلام) موجود است ...

۲۲: سوال در مورد ایمان ابوطالب (علیه السلام) و پاسخ ائمه .<sup>۲۲</sup>

۲۳: فخار ابن معد در صفحه ی ۲۲ کتاب الحجه از ششیخ صدوق از - داوود رقی نقل می کند که گفت:

به خدمت اباعبدالله (علیه السلام) (امام حسین (علیه السلام) یا امام صادق (ع)) رسیدم در حالی که از شخصی طلبکار بودم می ترسیدم در پرداخت آن تاخیر کند، این نگرانی را به خدمت امام عرض کردم، فرمود: وقتی از مکه عبور می



کنی به نیابت از عبدالمطلب یک دور طواف کعبه کن و دو رکعت نماز بگزار و نیز به نیابت از ابوطالب (علیه السلام) ، عبدالله - پدر پیامبر - آمنه - مادر پیامبر - و فاطمه بنت اسد - مادر حضرت علی (علیه السلام) طواف کن و از جانب هریک دو رکعت نماز بگزار و بعد از خدا بخواه که مالت را به تو برگرداند من نیز چنین کردم و بعد از باب صفا که خارج می شدم بدهکارم را دیدم آن جا ایستاده می گوید: داوود، نزد من بیا و مالت را بگیر.

همین مطلب را علامه مجلسی در بحار جلد ۹ صفحه ی ۲۴ ذکر نموده است.

۲۴: تفه الاسلام کلینی در صفحه ی ۲۴۴ کافی از قول امام صادق نقل می کند که فرمود:

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) در مسجد الحرام بود و لباس نوی برتن داشت، مشکران ، زهدای شتری آوردند و جامه پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را با آن آلودند، پیامبر (صلوات الله علیه و آله) با همان حال به نزد ابوطالب (علیه السلام) رفت و پرسید: عمو جان! مگر حسب (خویشان و اجداد) من در میان شما چگونه است؟ ابوطالب (علیه السلام) گفت: برادر زاده عزیزم! مگر چه شده است؟ پیامبر (صلوات الله علیه و آله) جریان را تعریف کرد و ابوطالب (علیه السلام) حمزه را فراخواند و شمشیر برگرفت و گفت: این زهدان شتر را بگیر و سپس به اتفاق به سوی آن قوم رفتند و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نیز همراه آنان بود تا نزد قریش رسیدند در حالی که قریش در اطراف کعبه بودند و چون ابوطالب (علیه السلام) را دیدند شر و فتنه را در سیمایش ملاحظه کردند. ابوطالب (علیه السلام) به حمزه فرمان داد: زهدان شتر را بر سبیل هایشان بمال و او چنین کرد تا به آخرین نفر رسید و سپس رو کرد به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و گفت: این است حسب و موقعیت تو در بین ما.

۲۵: ابوالفرج اصفهانی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که:

حضرت علی (علیه السلام) از این که شعرهای ابوطالب (علیه السلام) خوانده شود و تدوین گردد خشنود می شد و در این خصوص فرمود: آن را (ضعرها) بیاموزید و به فرزندانان یاد دهید چرا که ابوطالب (علیه السلام) بر آئین خدا بود و دانش فراوان داشت<sup>۲۳</sup>

۲۶: فرمان ابوطالب (علیه السلام) به فرزندش جعفر در خصوص پیوست به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) .<sup>۲۴</sup>

۲۷: تفه الاسلام کلینی در صفحه ی ۲۴۲ کافی از قول درست ابن ابومنصور نقل می کند که:

از امام کاظم (علیه السلام) سوال کردم: آیا ابوطالب (علیه السلام) بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) خدا مقام حجیت داشت؟ امام فرمود: نه ولی وصایای الهی در نزد او بودیعت نهاده شده بود و آن ها را به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) تحویل داد . پرسیدم: آیا تحویل این وصایا به این علت نبود که او حجت بر پیامبر بود؟ فرمود: اگر ابوطالب (علیه

السلام) بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) مقام و سمت حجیت می داشت این وصایا با به او تحویل نمی داد. سوال کردم ابوطالب (علیه السلام) چگونه بود: فرمود: او به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و محتوای رسالتش ایمان آورد و وصایای الهی را به آورد کرد و همان روز از دنیا رفت.

علامه ی امینی قدس سره گوید:

این مقام بسیار فراتر و والاتر از ایمان است و همانند مطلبی است که قبلا از پیشوایمان امیرالمومنین (علیه السلام) در این خصوص نقل شد که در آن مقام ولایت و حجیت را رد زمان ابوطالب (علیه السلام) علاوه بر ایمان صرف او اثبات می نماید و این مطلب تا آنجا قوت می یابد که سوال کننده از امام می پندارد که ابوطالب (علیه السلام) قبل از بعثت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بر ایشان مقام حجیت داشته است ولی امام این مطلب را نفی می کند و سمت وصایت را درباره ی ابوطالب (علیه السلام) اثبات کرده و اعلام یم دارد که ابوطالب (علیه السلام) بر آئین پاک ابراهیم بوده ات تا آن گاه که آفتاب جمال محمدی نورافشان می شود و ابوطالب (علیه السلام) وصایا را به یاشان وا میگذارد و پیش از این نیز به مقام ولایت علوی که فرزند نیکوی ابوطالب (علیه السلام) - اما علی (علیه السلام) - بر آن قیام کرده بود اشاره شد.

۲۸: نامه ی ابان بمن محمد بن امام رضا (علیه السلام) و سوالات او .<sup>۲۵</sup>

۲۹: مفسر کبیر شیخ ابوالفتوح در تفسیرش جلد ۴ صفحه ی ۲۱۱ از قول امام رضا (علیه السلام) نقل کرده می گوید از پدران امام (علیه السلام) نیز به طرق گوناگونی روایت شده که:

نقش انگشتی ابوطالب (علیه السلام) این بود: رضیت بالله ربا و باین اخی محمد نبیا و بابنی علی له وصیا .<sup>۲۶</sup>

۳۰: شیخ صدوق به اسنادش نقل می کند که:

عبدالعظیم عبدالله علوی حسینی (حسنی) مدفون در شهر ری بیمار بود، نامه ای به امام رضا (علیه السلام) نگاشت به این مضمون: ای فرزند رسول خدا (ص)، در مورد این خبر مرا روشن کن که می گوید: ابوطالب (علیه السلام) در گودالی از آتش به سر می برد که مغزش به سبب آن به جوش می آید، امام رضا در پاسخ فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم . اما بعد، اگر در ایام ابوطالب (علیه السلام) تردیده خود راه دهی بازگشت گاهت آتش خواهد بود.<sup>۲۷</sup>

۳۱: شیخ صدوق به اسنادش از امام حسن عسگری و او از پدرانش در حدیثی طویل نقل می کند:

خداوند تبارک و تعالی خطاب به پیامبرش وحی فرستاد که من ترا به توسط دو دسته از پیروانت یاری و تأیید نموده ام دسته ای که تو را در نهان یاری می کنند و دسته ای که در آشکار تأییدت می نمایند از میان دسته نهانی، برترین و

سالارشان عمویت ابوطالب (علیه السلام) و از میان گروه آشکار برترین شان فرزند او، علی (علیه السلام) است و سپس فرمود: ابوطالب (علیه السلام) همانند مومن آل فرعون<sup>۲۸</sup> است که ایمانش را کتمان می نمود.<sup>۲۹</sup>

۳۲: شیخ صدوق در کتاب امالی صفحه ی ۳۶۵ از اعمش از عبدالله ابن عباس از پدرش نقل می کند که گفت:

ابوطالب (علیه السلام) از رسول خدا پرسید: برادرزاده ام! آیا خدا تو را به پیامبری فرستاده است: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: آری. ابوطالب (علیه السلام) گفت: پس آیه و نشانه ای به من ارائه کن پیامبر فرمود: آن درخت را به سوی من فراخوان ابوطالب (علیه السلام) چنین کرد، درخت پیش آمد تا این که در برابر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) سجد کرد و بعد بازگشت، ابوطالب (علیه السلام) گفت: شهادت می دهم که تو راست می گویی، ای علی به پسر عمویت بیبوند.

همین مطلب را ابوعلی فتال در صفحه ی ۱۲۱ روضه الواعظین نقل می کند و سید بن معد نیز در صفحه ی ۲۱ کتاب الحجه به این عبارت روایت می نماید:

ابوطالب (علیه السلام) در حضور جمعی از قریش برای این که فضیلت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را بنمایاند خطاب به او گفت: ای برادرزاده! آیا خدا تو را فرستاده است: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) پاسخ داد: آری، ابوطالب (علیه السلام) اظهار داشت:

پیامبران هر یک معجزه و عمل خارق العاده ای داشته اند تو نیز به ما آیه و نشانه ای ارائه کن پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: آن درخت را بخوان و به او بگو: محمد بن عبدالله به تو می گوید به اجازه خدا به سوی من روی آور شود، ابوطالب (علیه السلام) چنین کرد و درخت پیش آمد تا در حضور پیامبر (صلوات الله علیه و آله) سجد کرد و سپس پیامبر دستور به بازگشتش داد و درخت بازگشت. ابوطالب (علیه السلام) گفت: گواهی می دهم که تو راستگویی سپس خطاب به فرزندش علی (علیه السلام) گفت: پسر من به پسر عمویت بیبوند.

۳۳: حدیث در مورد ایمان ابوطالب (علیه السلام) و مقایسه او با اصحاب کهف .<sup>۳۰</sup>

۳۴: حدیث بیوستن علی (علیه السلام) و جعفر به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) در نماز به فرمان ابوطالب (علیه السلام) (۳۱)

۳۵: عکرمه از ابن عباس نقل می کند که گفت: پدرم به من خبر داد که ابوطالب (علیه السلام) رضی الله عنه در هنگام وفات به یگانگی خدا و رسالت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) گواهی داد.<sup>۳۲</sup>

۳۶: در تفسیر وکیع از طریق ابوذر غفاری نقل شده که گفت:

قسم به خدا که جز او معبودی نیست ابوطالب (علیه السلام) از دنیا نرفت مگر آن گاه که به زبان حبشی اسلام آورد و خطاب به رسول خدا گفت: آیا زبان حبشی بلدی؟ پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: عمو جان خدا تمامی زبان ها را به من آموخته است این بود که ابوطالب (علیه السلام) گفت: یا محمد! اسدن لمصا قاقاطالاها یعنی با اخلاص گواهی می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست رسول خدا گریست و فرمود: خدا چشم مرا به ابوطالب (علیه السلام) روشن کرد.<sup>۳۳</sup>

ابوطالب (علیه السلام) ادای شهادت را به زبان حبشی دوست می داشت و این کار پس از ادای شهادت در مواقف و موقعیت های بسیاری به زبانی غیر از آن بود و در این خصوص شیخ ابوالحسن شریف فتونی در کتاب گرانقدرش به نام ضیاء العالمین که ارزشمندترین کتابیست که در موضوع امامت تالیف شده است به تفصیل سخن گفته است.

۳۷: شیخ ابوالحسن قطب الدین راوندی در کتابش به نام الخرائج و الجرائح از فاطمه بنت اسد نقل می کند که گفت: پس از وفات عبدالمطلب، ابوطالب (علیه السلام) بنا به وصیت پدرش سرپرستی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را بر عهده گرفت و من نیز او را خدمت می نمودم، در باغ خانه ی ما چند درخت خرما وجود داشت و اوایل فصل خرمای تازه بود و من هر روز دو مشت پر خرما برای پیامبر می چیدم و خدمتکار من نیز همین کار را می کرد، یک روز بر حسب اتفاق فراموش کردم که خرما برایش بچینم و خدمتکار نیز فراموش نمود پیامبر (صلوات الله علیه و آله) خوابیده بود و کودکان همه ی خرماهای رسیده ای را که از درخت افتاده بود بردند، من هم در حالی که صورتم را از خجالت پوشانده بودم خود را به خواب زدم تا وقتی که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بیدار شود، او بیدار شد و به باغ رفت و خرمایی بر زمین ندید به نخل اشاره کرد و فرمود: ای نخل من گرسنه ام و من دیدم که نخل شاخه هایش را که خرما داشت فرو افکند تا پیامبر هر چه می خواست خرما بخورد و بعد به جای خود بازگشت من از این کار در شگفت شدم. ابوطالب (علیه السلام) نیز در این موقعیت در خانه نبود هنگامی که آمد و در زد یا برهنه به سوبش شتافتم و در را گشودم و آن چه را که دیده بودم برایش تعریف کردم، ابوطالب (علیه السلام) گفت: همانا که او پیامبری خواهد بود و تو پس از یائسگی فرزندی به دنیا خواهی آورد که وزیر او خواهد بود و من همان طور که او گفته بود علی (علیه السلام) را به دنیا آوردم.

۳۸: فقیه بزرگوار، شیخ صدوق در کتاب امالی صفحه ی ۱۵۸ به اسناد از ابوطالب (علیه السلام) و او از عبدالمطلب روایت می کند:

در خانه (یا در حجر اسماعیل) خوابیده بودم، رویایی دیدم که مرا ترساند، به نزد کاهنه ی قریش رفتم در حالی که جامه بلندی از خز پوشیده بودن و انبوه گیسوانم بر شانه هایم ریخته بود، آن زن به من نگریست و آثار دگرگونی و نگرانی را در چهره ام دریافت، به حالت احترام به پا خاست (چون من در آن هنگام سید و سالار قوم خود بودم) و گفت: حال سرور عرب چگونه است که رنگش دگرگون شده؟ آیا گردش روزگار عرصه بر او تنگ کرده است؟ گفتم: آری، در خواب دیدم که از پشتم درخت روئید که رسول بر آسمان می سائید و شاخه هایش به شرق و غرب می رسید و نوری دیدم که از آن درخت می تابید و هفتاد بار درخشان تر از نور خورشید بود و عرب و عجم را دیدم که بر آن درخت سجده می کنند و هر روز بر نور و عظمت آن افزوده می شود و ینز گروهی از قریش را دیدم که می خواهند آن درخت را از بن برکنند ولی وقتی به آن نزدیک شدند جوانی که خوش سیما و خوش لباس ترین مردم بود آن ها را گرفت و پشتشان را شکست و چشمهایشان را برکند، من دست بردم تا یکی از شاخه های درخت را بگیرم، آن جوان بر من فریاد زد و گفت: دست بردار، تو از این درخت بهره ای نداری، من گفتم: چطور می شود که درخت از من بروید و من از آن بی نصیب باشم، جوان گفت: نصیب این درخت از آن کسانی است که بدان درآویخته اند و به سویش بازمی گردند، پس از این جریانات من وحشت زده از خواب برخاستم در حالی که رنگم دگرگون شده بود.

پس از این سخنان دیدم که رنگ زن کاهنه نیز دگرگون شد و گفت:

اگر راست گفته باشی از نسل تو فرزندی پدید خواهد آمد که مالک شرق و غرب جهان می شود و در میانه مردم به پیامبری مبعوث می گردد. پس از این جواب بود که غم و ناراحتی از دلم بیرون رفت.

عبدالمطلب سپس اضافه می کند:

ابوطالب (علیه السلام) دقت کن شاید آن درخت و آن فرزند، تو باشی.

ابوطالب (علیه السلام) این داستان را بازگو می کرد و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) می فرمود: به خدا سوگند که آن درخت، ابوالقاسم امین - ابوطالب (علیه السلام) - است.

۳۹: سید فخار بن معد در کتاب الحجه می نویسد: شریف نسا به ابو علی علوی عمری معروف به موضح به اسنادش روایت می کند که:

وقتی ابوطالب (علیه السلام) از دنیا رفت هنوز دستور نماز میت بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نازل نشده بود از این رو آن حضرت بر ابوطالب (علیه السلام) و خدیجه نماز میت نگذارد جنازه ی ابوطالب (علیه السلام) را که می بردند پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)، جعفر و حمزه نشستند بودند برخاستند و جنازه را تشییع کردند و برایش طلب آمرزش نمودند، گروهی گفتند: ما برای مردگان و نزدیکانی از ما که مشرک باشند طلب آمرزش می کنیم و با این سخن می پنداشتند که ابوطالب (علیه السلام) مشرک از دنیا رفته است چرا که او ایمانش را پوشیده می داشت ولی خداوند با این آیه ی قرآن، گمان شرک را درباره ی پدرم نفی فرمود و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و سه نفر دیگر را تنزیه نمود: پیامبر و مومنان را نسزد که برای مشرکان استغفار کنند اگر چه خویشاوندانشان باشند. پس هر کس معتقد به کفر ابوطالب (علیه السلام) باشد در واقع درباره ی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) قضاوت خطا نموده است در حالی که خداوند او را از جهت گفتار و کردار پاک و منزّه اعلام می فرماید.

ابوالفرج اصفهانی به اسنادش از محمد بن حمید و او از پدرش نقل می کند که: ابوالجهم بن حذیفه پرسید: آیا پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بر جنازه ی ابوطالب (علیه السلام) نماز گزارد؟ گفتم: در آن زمان نماز میت کجا بود؟ نماز بعد از مرگ او واجب شد، و رسول خدا از مرگ ابوطالب (علیه السلام) اندوهگین شد و علی (علیه السلام) را به امر تدفین او امر فرموده و خود نیز بر جنازه اش حضور یافت و عباس و ابوبکر نیز بر ایمانش گواهی دادند و من نیز به درستی گواهی آن دو شاهد می دهم چرا که ابوطالب (علیه السلام) ایمانش را کتمان می نمود و اگر تا زمان ظهور و غلبه ی اسلام زنده می بود حتما ایمانش را آشکار می نمود.

۴۰: در کتاب ضیاء العالمین تالیف فتونی از قول مقاتل نقل می کند:

قریش وقتی دیدند کار تبلیغ و دعوت پیامبر و پذیرش مردم نسبت به او بالا گرفته است گفتند: محمد چیزی جز کبر و غرور بر خود نیفزوده است و قطعا یا جادوگر است و یا مجنون و پیمان بستند که اگر ابوطالب (علیه السلام) از دنیا رفت تمام قبایل را در مورد کشتن محمد متحد کنند. خبر این پیمان به گوش ابوطالب (علیه السلام) رسید، بنی هاشم و هم پیمانانشان را از قبیله قریش گرد آورد و در مورد پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به آنان سفارشات کرد و گفت: پدران و دانشمندان ما آن چه را که برادرزاده ام - محمد (صلوات الله علیه و آله) بر زبان می آورد پیشگویی کرده اند و محمد پیامبری راستین و امینی ناطق است و دارای بالاترین مراتب و مقامات است و رتبه اش در نزد پروردگار

برترین مراتب است، دعوتش را اجابت کنید و برای یاری او گرد هم آئید و دشمنش را از اطرافش پراکنده نمائید چرا که او شرف و بزرگی جاودانی برای شما خواهد بود، سپس این اشعار را سرود:

پسرم علی و برادرم عباس - عموی پیامبر - را

به یاری پیامبر نیک چهر سفارش می کنم

و نیز حمزه که شیراز صولت او می هراسد

و جعفر را که او در برابر دیگران دفاع کنند

و تمامی بنی هاشم را به یاری او سفارش می کنم

تا جنگ آزموده هاشان را به هنگام نبرد به کار گیرند

مادرم و فرزندانش به فدایتان باد

به هنگام هراس و جنگ، برای احمد (صلوات الله علیه و آله) بسان سپر باشید

و با شمشیرهای صیقلی تان که شب ها

چون شعله های آتش به نظر می آید از او دفاع نمائید

در پایان این مبحث ، سخن علامه ی امینی قدس سره را نقل می کنیم که می گوید:

این همه (این چهل حدیث از روایت راویان حق و حقیقت) مختصری بود از آن چه در این بررسی بدان اکتفا نمودیم و به جهت مراعات اختصار از ذکر بیش از آن چشم پوشیدیم و اگر خواننده این ها را به آن چه که از خاندان و بستگان ابوطالب (علیه السلام) نقل شده و نیز آن چه که در مواضع سالار مکه - ابوطالب (علیه السلام) - نقل شد بیافزاید و این همه را به شهادت های صریح موجود را شعار ابوطالب (علیه السلام) که حاکی از ایمان خالص و اسلام مبتنی بر صدها دلیل اوست اضافه نماید آیا برای اندیشمندان راهی برای استناد به اسلام و ایمان هرکس کافی است در مورد ابوطالب (علیه السلام) کفایت نمی کند؟ شاید گفته شود: آری، این همه کافی نیست چرا که در مورد ابوطالب (علیه السلام) رمزی وجود دارد که ایمانش را ولو با هزار دلیل اثبات نمی کند در حالی که ایمان دیگران با گفتاری مجهول و یا یک ادعای صرف اثبات می شود!

و تو، ای خواننده ، بخوان و خود قضاوت کن.

(۱) نسل پس از صحابه که زمان پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را درک نکرده باشند.

(۲) اشاره به حدیث معروف تقلین

(۳) روضه الواعظین تألیف ابوعلی فتال ، صفحه ی ۱۲۱ - کافی تألیف کلینین ، صفحه ی ۲۴۲ - معانی الاخبار

تألیف شیخ صدوق - کتاب الحججه تألیف سید فخار بن معد ، صفحه ی ۸ - تفسیر ابوالفتوح رتزی ، جلد ۴ ،

صفحه ی ۲۱۰.

(۴) کتاب الحججه ، صفحه ی ۸ .

(۵) تفسیر علی بن ابراهیم ، صفحه ی ۳۵۵ - امالی شیخ صدوق - فصول المختاره تألیف سید مرتضی ، صفحه

ی ۸۰ - الحججه علی الذاهب ال تکفیر ابی طالب ، صفحه ی ۶۷ - بحار الانوار ، جلد ۹ ، صفحه ی ۱۵ -

درجات الرفیعه تألیف سید شیرازی - ضیاء العالمین تألیف فتونی.

(۶) کتاب الحججه ، صفحه ی ۱۵ - درجات الرفیعه.

(۷) علل الشرائع تألیف شیخ صدوق - الحججه ، صفحه ی ۳۴ - بحار الانوار ، جلد ۹ ، صفحه ی ۱۶ .

(۸) تفسیر علی بن ابراهیم ، صفحه ی ۳۵۵ ، ۴۹۰ - تفسیر برهان ، جلد ۳ ، صفحه ی ۷۹۴ .

(۹) المناقب المائه تألیف شیخ ابوالحسن بن شاذان - کنز الفوائد تألیف کراجکی ، صفحه ی ۸۰ - امالی تألیف ابن

شیخ ، صفحه ی ۱۹۲ - احتجاج طبرسی (به نقل از بحار) - تفسیر ابوالفتوح ، جلد ۴ ، صفحه ی ۲۱۱ ،

الحججه صفحه ی ۱۵ - الدرجات الرفیعه - بحار الانوار ، جلد ۹ ، صفحه ی ۱۵ - ضیاء العالمین - تفسیر

برهان ، جلد ۳ ، صفحه ی ۷۹۴ .

(۱۰) کمال الدین تألیف شیخ صدوق ، صفحه ی ۱۰۴ - تفسیر ابوالفتوح جلد ۴ ، صفحه ی ۲۱۰ - تفسیر برهان

، جلد ۳ ، صفحه ی ۷۹۵ .

(۱۱) ظاهرا منظور خبر شفاعت است.

الحججه تألیف سید فخار بن معد ، صفحه ی ۲۳ - ضیاء العالمین تألیف فتونی

(۱۲) تفسیر علی بن ابراهیم ، صفحه ی ۳۵۵ - کتاب الحججه ، صفحه ی ۲۳ - درجات الرفیعه - ضیاء العالمین.

(۱۳) کتاب الحججه صفحه ی ۲۴

(۱۴) رک: بخش کردارها ، داستان شماره ی ۱۰ .



(۱۵) و (۱۶) ضیاء العالمین تألیف ابوالحسن فتونی.

(۱۶) الحجّه ، صفحه ی ۲۴ - درجات الرفیعه - ضیاء العالمین (که معتقد است حدیث متواتر است).

(۱۷) الحجّه ، صفحه ی ۱۸ - درجات الرفیعه - ضیاء العالمین.

(۱۸) کافی، صفحه ی ۲۴۴ - امالی صدوق ، صفحه ی ۳۶ - روضه الواعظین ، صفحه ی ۱۲۱ - الحجّه ، صفحه

ی ۱۱۵ - همین حدیث از طریق حسین بمن احمد مالکی به لفظ دیگری در بحار ، جلد ۹ ، صفحه ی ۲۴

- درجات الرفیعه - ضیاء العالمین - تفسیر ابوالفتوح ، جلد ۴ ، صفحه ی ۲۱۲ نقل شده است.

(۱۹) کافی ، صفحه ی ۲۴۴ (از اسحاق بن جعفر (ع)) - تفسیر برهان، جلد ۳ ، صفحه ی ۷۹۵ - جمعی دیگر

از بزرگان شیعه به نقل از کلینی رد کافی .

(۲۰) روضه الواعظین، صفحه ی ۱۲۱ ، بحار الانوار ، جلد ۹ ، صفحه ی ۲۳ .

(۲۱) کنزالفوائد تألیف کراجکی ، صفحه ی ۸۰ ، الحجّه ، صفحه ی ۱۷ - ضیاء العالمین .

(۲۲) الحجّه ، صفحه ی ۲۵ - بحار الانوار ، جلد ۹ ، صفحه ی ۲۴ - ضیاء العالمین .

(۲۳) امالی شیخ صدوق، صفحه ی ۳۰۴ - تفسیر ابوالفتوح ، جلد ۴ ، صفحه ی ۲۱۱

(۲۴) ر.ک: بخش سخنان پامک ، سخن امام رضا (ع)

(۲۵) کنزالفوائد، صفحه ی ۸۰ - الحجّه، صفحه ی ۱۶ - درجات الرفیعه - بحار الانوار، صفحه ی ۳۳ - ضیاء العالمین .

(۲۶) این مطلب را سید شیرازی در درجات الرفیعه و اشکوری در محبوب القلوب روایت کرده اند.

(۲۷) صفحه ی ۱۶ کتاب الحجّه و نیز کتاب ضیاء العالمین تألیف ابوالحسن شریف فتونی.

(۲۸) ر.ک: قرآن سوره مومن.

(۲۹) صفحه ی ۱۱۵ کتاب الحجّه و نیز کتاب ضیاء العالمین تألیف فتونی.

(۳۰) امالی صدوق، صفحه ی ۳۶۶ - الحجّه ۹۴ و ۱۱۵ - و بسیاری از بزرگان حدیث در کتبشان .

(۳۱) ر.ک: بخش کردارها و گفتارها ، داستان شماره ی ۸ .

روضه الواعظین ، صفحه ی ۱۲۳ - الحجّه ، صفحه ی ۵۹ - کنزالفوائد.

(۳۲) و (۳۳) ضیاء العالمین تألیف فتونی.

## مولفانی که در مورد ایمان ابوطالب (علیه السلام) کتاب نوشته اند

در خصوص ایمان ابوطالب (علیه السلام) ، جمعی از بزرگان شیعه هم چون علامه ی مجلسی در بحارالانوار جلد ۹ ، صفحه ی ۱۴ تا ۳۳ ، و علامه ی شیخ ابوالحسن شریف فتونی در کتاب گرانقدر ضیاء العالمین جلد ۲ ، به تفصیل سخن گفته اند و مآخذ اخیر بهترین مطلبی است که در این موضوع نگاشته شده است همان طور که نوشته های برزنجی که احمد زینی دحلان آن را به تلخیص نموده است بهترین کتابی است که از سوی اهل سنت نوشته شده و علاوه بر این ها تالیفاتی در این خصوص به شرح زیر صورت گرفته است:

۱: سعید بن عبدالله ابوالقاسم اشعری قمی متوفی به سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ ه.ق که به نقل از صفحه ی ۱۲۶ کتاب رجال نجاشی کتابی در مورد فضیلت ابوطالب (علیه السلام) ، عبدالمطلب و عبدالله – پدر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) – و نگاشته است.

۲: ابوعلی کوفی احمد بن محمد بن عمار متوفی به سال ۳۴۶ ه.ق که به نقل از صفحه ی ۲۹ فهرست شیخ و صفحه ی ۷۰ رجال نجاشی کتابی به نام ایمان ابوطالب (علیه السلام) دارد.

۳: ابومحمد سهل بن احمد بن عبدالله دیباجی که به نقل از تلعبکبری – (متوفی به سال ۳۷۰ ه.ق) و به نوشته صفحه ی ۱۳۳ فهرست نجاشی کتابی درباره ی ایمان ابوطالب (علیه السلام) دارد.

۴: ابونعیم علی بن حمزه بصری تمیمی لغوی متوفی به سال ۳۷۵ ه.ق کتابی در زمینه ایمان ابوطالب (علیه السلام) دارد که نسخه ای از آن در سامرا نزد شیخ میرزا محمد تهرانی موجود است و بعضی از فصول آن را ، ابن حجر در اصابه ی رد شرح حال ابوطالب (علیه السلام) نقل کرده و مولفش را به رافضیگری متهم نموده است.

۵: ابوسعید محمد بن احمد بن حسین خزاعی نیشابوری (جد مادری مفسر کبیر شیخ ابولفتوح خزاعی) کتابی به نام منی الطالب فی ایمان ابی طالب دارد که شیخ منتخب الدین در صفحه ی ۱۰ فهرستش از آن نام می برد.

۶: ابوالحسن علی بن بلال بن ابومعاویه مهلبی ازدی به نقل از صفحه ی ۹۶ فهرست شیخ و صفحه ی ۱۸۸ رجال نجاشی کتابی به نام البیان عن خیره الحرمین در زمینه ایمان ابوطالب (علیه السلام) و نیاکان پیامبر (صلوات الله علیه و آله) دارد.

۷: احمد بن قاسم کتابی در مورد ایمان ابوطالب (علیه السلام) دارد که نجاشی نسخه ای از آن را به نقل از صفحه ی ۶۹ فهرستش به خط حسین بن عبیدالله غضائری دیده است.

۸: ابوالحسن احمد ابن محمد بن احمد بن طرخان کندی جرجانی متوفی به سال ۴۵۰ ه.ق، دوست نجاشی بوده و به نوشته صفحه ی ۶۳ کتاب فهرست نجاشی کتابی در خصوص ایمان ابوطالب (علیه السلام) دارد.

۹: شیخ بزرگوار ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) متوفی به سال ۴۱۳ ه.ق به نقل از ضیاء العالمین ۲۸۴ فهرست نجاشی کتابی در باب ایمان ابوطالب (علیه السلام) دارد.

۱۰: ابوعلی شمس الدین سید فخاربن معد موسوی متوفی به سال ۶۳۰ ه.ق کتابی به نام الحجه علی الذاهب الی تکفیر ابي طالب دارد که علامه سید محمد صادق بحرالعلوم با این ابیات بر آن تقریظی نگاشته است (و ما برای مراعات اختصار فقط یک بیت از آن را نقل می کنیم):

بشارت باد ترا ای فخار به خاطر شایستگی

که خدا برای روز محشر به تو عنایت فرمود

۱۱: ابوالفضائل احمد بن طاووس حسنی (سید بن طاووس) متوفی به سال ۶۷۳ نوشته ای درباره ی ایمان ابوطالب (علیه السلام) دارد که آن را در کتابش به نام مقاله العلویه لنقض الرساله العثمانیه گرد آورده است (این کتاب را در رد رساله ابوعثمان جاحظ نگاشته است و در خصوص امامت می باشد).

۱۲: سید حسین طباطبائی یزدی حائری مشهور به واعظ متوفی به سال ۱۳۰۷ ه.ق کتابی به زبان فارسی به نام بغیه الطالب فی ایمان ابي طالب دارد که چاپ شده است.

۱۳: مفتی شریف سید محمد عباس تستری هندی متوفی به سال ۱۳۰۶ ه.ق که از شعرای غدیر است کتابی به نام بغیه الطالب فی ایمان ابي طالب دارد.

۱۴: شمس العلماء میرزا محمد حسین کرکانی کتابی به نام مقصد الطالب فی ایمان آباء النبی و عمه ابي طالب دارد که به زبان فارسی است و در سال ۱۳۱۱ ه.ق در بمبئی چاپ شده است.

۱۵: شیخ محمد علی بن میرزا جعفر علی فصیح هندی کتابی به نام القول الواجب فی ایمان ابي طالب دارد.

۱۶: شیخ میرزا محسن بن میرزا محمد تبریزی.

۱۷: سید محمد علی آل شرف الدین عاملی متوفی به سال ۱۳۷۳ ه.ق کتابی به نام شیخ الابطح او ابوطالب (علیه السلام) دارد که در سال ۱۳۴۹ در ۹۶ صفحه چاپ شده است.

۱۸: شیخ میرزا نجم الدین فرزند شیخ میرزا محمد طهرانی کتابی به نام شهاب الثاقب لرجم مکفرابی طالب دارد.

۱۹: مرحوم شیخ جعفر بن حاج محمد تقدی کتابی به نام مواهب الوهاب فی فضائل ابی طالب دارد که در سال ۱۳۴۱

در نجف اشرف در ۱۵۴ صفحه ی چاپ شده است و مشتمل بر فواید بسیار و طرفه ها و نادره های فراوان است.

## ابوطالب مظلوم تاریخ

allamehaminy.com

اشعار سروده شده در وصف ابوطالب علیه السلام

بسیاری از بزرگان شیعه در اشعارشان ویژگی های ابوطالب (علیه السلام) را به نظم در آورده اند که به مقتضای مجال بخشی از آنها را نقل می کنیم.

سید ابومحمد عبدالله بن حمزه حسنی زیدی در قصیده ای که دو بیتش را نقل می کنیم سروده است:

او - پیامبر - را ، پدرمان ابوطالب (علیه السلام) حمایت نمود

و در حالی اسلام آورد که مردم نیاورده بودند

ایمانش را کتان می نمود

ولی ولاء و دوستیش را پنهان نمی توانست کرد

سید علی خان شیرازی درک «درجات رفیعه» ابیاتی دارد که بعضی را نقل می کنیم:

ابوطالب (علیه السلام) عموی پیامبر - محمد - بود

که به نیرویش قامت دین راست شد و شوکت آن فزونی یافت

از افتخارات همین او را بس

که مدد کار و کفالت کننده پیامبر در میانه مردم بود

اگر او نبود دعوت پیامبر قوام واستواری نمی یافت

و شب دیر پای ظلم و باطل ها از میان نمی رفت

چگونه رواست نکوهش ساحت آن بزرگواری که

از اول تا پایان زندگیش پسندیده و شایسته بود

سلام خدا بر او باد که تا آن هنگام که خورشید از مشرق می تابد

نیکی ها و فضایلش باز گو می گردد

سید بزرگوار آیه الله میرزا عبدالهادی شیرازی قصیده ی بلندی دارد که ابیاتی از آن نقل می کنیم:

در ستایش از بزرگ مردی هوشمند زمینه ای وسیع در دست دارم

بزرگ مردی که جداولی الامر - امامان - هم سنگ قرآن است

او پرچم هدایتی است که من با ستودنش

شعور خود را زینت می دهم و شعر خود را سرفرازی می بخشم

پدر اوصیاء و عموی پیامبر است

که از راه او تبار نیکویی ها نشر پیدا کرد  
در دنیا یگانه است، همتایی چون آزرم دارد  
و در روشنی و صفا پس از خورشید و ماه بر جایگاه سوم نشسته است  
از افتخار، او را همین بس که  
پدر حیدر - امام علی (علیه السلام) - است که در منتهای سختی های پناهگاه مردم بود تا آن زمان که باد صبا می  
وزد، بر آن آزاد مردی درود خدا  
که در طول عمر همواره ره زبانش ستایشگر سالار مکه - پیامبر - بود  
علامه اردوبادی نظیر در ابیات ذیل از یک شعر بلند، ابوطالب (علیه السلام) را می ستاید:  
با شیخ مکه - ابوطالب (علیه السلام) - بود که صلاح و هدایت نشر یافت  
و در پرتو نور او بود که مکه درخشیدن گرفت  
در توحید، خداوند او را هم چو شمشیر برانی آفرید  
که هر شرک و طعیانی را رام می نمود  
در مقام دفاع از دین خدا، تیغ اراده از نیام برکشید  
تیغی که از درخشش آن، دیگر سلاح ها را جلوه و رونق افتادند  
و حقیقت را شعارش آشکار کرد  
اشعاری که لبریز از حقایق و نیکی هاست  
وجودش، دانشی است آراسته با خوی جوان مردی  
و دینی که در راهش از خود گذشته و گشاده دست است  
سخن کوتاه و روشن: او پدر علی (علیه السلام) است  
که در اصالت دینش هیچ تردید و شکی روا نیست  
نور ماه شب چهارده آشکار روییده است  
اگر چه سگان از اطراف زوزه سر دهند  
گیرم که من بگویم صبح، شب است  
ولی آیا بر صاحب بینایی، روز مخفی می ماند؟

سالار مکه - ابوطالب (علیه السلام) - چنان است که در راه هدایت

پیشوایی و سعادت دست در دست او نهاده اند

علامه ی یگانه شیخ محمد تقی صادق عاملی در قصیده ای در مدح اهل بیت (علیه السلام) ابیات زیر را سروده است:

با قدرت شمشیر علی (علیه السلام) بود که بنیان کاخ دین استواری گرفت

همان گونه که به همت پدر علی - ابوطالب (علیه السلام) - ستون های این بنا برافراشته شد

او رمز و راز بزرگ منشی است

و سرآغاز و سرانجام دیباچه ی هدایت

در جمع فضیلت ها و خردمندی بی همتاست

گویی که تمامی کرامت ها در زیر جامه او گرد آمده است

در راه سربلندی آئین معامله چه مبارک است!

علامه ی بزرگوار سید علی نقی لکهنوی در چند بیت ذیل از یک شعر، بدینسان ابوطالب (علیه السلام) را می ستاید:

مکه به خاطر ابوطالب (علیه السلام) - پدر وصی پیامبر - در پگاه

پگاه آن روز که ز پیامبر (صلوات الله علیه و آله) دفاع کرد، نورباران شد

برای یاری اسلام و علیرغم هر خود خواه گمراهی

او بود که یک تنه به پاخواست

از روی صدق و صفا به خداوند بر حق ایمان آورد

با قلبی یکتا پرست، نیکوکار و متقی

آبرو و عزت آئین پیامبر (صلوات الله علیه و آله) در آغاز رسالت وابسته به او بود

و به فرزند پاکش علی (علیه السلام) منتهی گردید

علامه ی فاضل شیخ محمد سماوی متوفی به سال ۱۳۷۰ در قصیده ای که در صفحه ی ۱۳۵ کتاب الحجه تالیف سید

معد فخار چاپ شده ابیات ذیل را سروده است:

قلبم، سحرگهان در سینه ام می تپد

و یا چون گویی بازیچه ی دست های بازیگری است

تو گویی که در دایره ای از هوس قرار دارم

دایره ای چون ستاره اقبال که گاه طلوع می کند و گاه غروب  
این دایره چنان است که پنداری در میان قومش پناه گرفته است  
گویی که پدر، ابوطالب (علیه السلام) است  
مایه افتخار و عموی پیامبر (صلوات الله علیه و آله)  
و سالار مکه و از فرزندان غالب  
آنسان بلند مرتبه است  
که باز شکاری را توان پرگشودن به سوی او نیست  
چهره اش آن چنان در چشم ها تلالو دارد  
که شمشیر از نیام برکشیده  
دین را در سایه ی شمشیرش حمایت کرد  
و در مکه جانبدار و یاور دین شد  
و در نهان به خدا ایمان آورد  
آن خدایی که آئینش برای هر جوینده ای روشن است  
و وحی احمد (صلوات الله علیه و آله) را تصدیق کرد  
و به آن چه که واجب بود قیام نمود  
و چه بسیار کسان که در نهان تصدیقش می کردند  
و دیگرانی که به دروغ این تصدیق را آشکار می ساختند  
اگر ابوطالب (علیه السلام) نبود شاید پیامبر (صلوات الله علیه و آله) دعوتش را آشکار نمی کرد  
و به روشنی مردم را به آئین خدا دعوت نمی نمود

پژوهشگر فاضل، صاحب تالیفات گران بها، شیخ جعفر بن حاج محمد تقدی متوفی به سال ۱۲۸۰ ه.ق در کتابش به نام

«مواهب الواهب فی فضائل ابی طالب» چاپ نجف صفحه ی ۱۵۴ قصیده ای دارد که ابیاتی از آن را نقل می کنیم:

برق خنده ی تو مکه را روشن کرد

و حیا و آزرم چهره ات تشنه کامان را سیراب

هر جا که بزرگی ها روی هم انباشته می شوند



همان جا من درباره ی پدر جانشین پیامبر (صلوات الله علیه و آله) - ابوطالب (علیه السلام) - لب به سخن می گشایم

باران مکرمت ها و بزرگی ها و شیر بیشه ی سختی ها  
فریادرس دادخواه و ماه تمامی که در افقی دوردست می درخشد  
سالار مکه آن که به شمشیرش  
مردم، گام زن میدان رشد و هدایت شدند  
بزرگی ها در برابرش گردن ذلت و کوچکی کج می کنند  
و روزگار، فضیلت رهبری را نصیب او کرده است  
جد امامان و پیر امت احمد (ص)  
خانه ی آمال و باران پر برکت بهاری  
مردم را در دورانی به سوی هدایت فراخواند  
که هیچ یک راه رشد را نمی دانستند  
قریش، چه بسیار معجزاتی از او در خاطر دارد  
که از پی آن معجزات، مردم گروه ها گروه، رسالت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را دریافتند  
معجزاتی هم چون به دایه سپردن احمد (ص)  
و پذیرش دعوت او برای آبیاری مکه<sup>۱</sup>  
روش های نیکویی از او در راه اسلام به جا مانده است  
که همچون گردنبند و مدال افتخار بر سینه ی مسلمین می درخشد  
بهترین مردم - پیامبر - را سرپرستی نمود  
و حقوقش را با صداقت و محبت تمام رعایت کرد  
در کودکی پرورشش داد و در جوانی مراقبتش نمود  
و در سنین میانه از آزار دشمنان حمایتش نمود  
و در یاری از پیامبر (صلوات الله علیه و آله) آن چنان مداومت نمود

---

<sup>۱</sup> اشاره به داستان طلب باران کردن پیامبر (ص).

تا آئینش در همه ی سرزمین ها شکوه و عظمت یافت  
به درستی می دانست که پیامبر ، برگزیده خداست  
خدای آسمان و بر پا دارنده ی هر ستون و نیرویی  
اگر چشمی بتواند جوان مردی ها را در کالبدی تجسم یافته ببیند  
قطعا ترا ای ابوطالب (علیه السلام) ، به عنوان روح آن کالبد خواهد دید  
سپاس خدا را که ترا به درجه ای از خصال نیک رساند  
که باغ های هفتگانه شداد از آنها فرحناک گردید  
به نازم هیبتت را که دشمنان مجد ترا  
آن کافران را به لرزه درآورد

ابوطالب مظلوم تاریخ

[allamehaminy.com](http://allamehaminy.com)

## نسبت های ناروا (۱)

### ابوطالب (علیه السلام) از نظر قرآن

این قوم - موخان و محدثان اهل سنت - در بدگویی و افترا نسبت به قهرمان اسلام و اولین مسلمان پس از فرزند نکوکارش - علی (علیه السلام) - آن چنان راه اغراق در پیش گرفته اند که داستان پردازی ها و حکایت های ساختگی آنان را - کفایت نمده و به کتاب خدا - قرآن - روی آورده اند و کلام خدا را از موضعش تحریف نموده اند و در سه آیه ی قرآن ، مطالبی ساختگی بافته اند که از درستی دور - است و با حقیقت فاصله ای بسیار - از مشرق تا مغرب - دارد ، این مطالب ساختگی، مشهورترین چیزهایی است که این قوم در خصوص اسلام نیاوردن ابوطالب (علیه السلام) به آن استناد کرده اند و اینک به بیان این مطالب می پردازیم:

نخستین آیه

سوره ی انعام آیه ۲۶:

آنان از گرایش به او ممانعت به عمل می آوردند و دیگران و خودرا نیز از او دو می دارند، جز این نیست که فقط خودشان را به هلاکت می رسانند و خود نیز در نمی یابند.

طبری و دیگران از طریق سفیان ثوری و او از حبيب بن ابی ثابت از فردی از قول ابن عباس نقل می کنند که این آیه در خصوص ابوطالب (علیه السلام) نازل شده است که از آزار رساندن به رسول خدا باز می دارد و از این که اسلام آورد، دوری می جوید.<sup>۱</sup>

قرطبی می گوید که این آیه در مورد تمام کفار عمومیت دارد یعنی کفار از پیروی محمد (صلوات الله علیه و آله) نهی می کنند و از او دوری می جویند باز از طریق ابن عباس و حسن نقل شده که این آیه در خصوص ابوطالب (علیه السلام) است که کفار را از آزار پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نهی می کرد و از ایمان آوردن به او اجتناب می نمود. سیره نویسان نیز از ابن عباس، داستان ابن الزبیری را نقل کرده و می افزایند که پس از موضعگیری ابوطالب (علیه السلام) در برابر قریش به دنبال این جریان ، آیه مورد بحث بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نازل شد و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود:

ای عمو! آیه ای درباره ی تو نازل شد، ابوطالب (علیه السلام) پرسید: کدام آیه ؟

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: تو قریش را از آزار رساندن به من باز می داری و از این که به من ایمان بیاوری امتناع می نمایی، پس از این جریان ابوطالب (علیه السلام) ابیاتی سرود. (این ابیات قبلا نقل شده اند).

مردم پرسیدند: ای رسول خدا، آیا یاری ابوطالب (علیه السلام) سودی دارد؟ فرمود: به خاطر همین یاری است که ابوطالب (علیه السلام) زغل و زنجیرهای عذاب و همجواری با شیاطین رهایی یافته است و به لانه ی مارها و کژدم های دوزخ وارد نشده است.

عذاب او معادل عذاب پوشیدن کفشهایی از آتش است که مغز سرش را به جوش می آورد و این عذاب، کمترین کیفر اهل آتش است.<sup>۲</sup>

علامه ی امینی قدس سره معتقد است:

نزول این آیه در شان ابوطالب (علیه السلام) ، باطل و از جهات مختلفی نادرست می باشد:

۱- این حدیث مرسل است و منسوب به شخص مجهولی است که مابین ابن عباس و حبیب بن ابی ثابت وجود دارد و مردمان غیر قابل اعتماد بسیاری وجود داشته اند که از ابن عباس روایت نموده اند و شاید این فرد مجهول نیز از آن ها باشد.

۲- حبیب ابن ابی ثابت تنها راوی این حدیث است و هیچ کس جز او آن را روایت نموده است و به فرض هم که او را ثقه و مورد اعتماد فرض کنیم، پیروی کردن از آنچه که او روایت کرده است امکان ندارد اگر چه بان حبان در خصوص او می گوید: مردی فریبکار بود و عقیلی نیز می گوید که ابن عون، حبیب را بدین گونه نام معرفی کرده و حبیب از قول عطاء احادیثی نقل کرده است که بر آن ها متابعت نمی شود و قطان نیز می گوید که حبیب از قول عطاء احادیث زیادی روایت کرده است که مورد توجه واقع نمی شود و آجری نیز از قول ابو داوود می نویسد که حبیب از قول عاصم بن ضمره حدیث صحیحی ندارد و ابن خذیمه نیز معتقد است که حبیب، مردی فریبکار بوده است.<sup>۳</sup>

به علاوه ما در خصوص موقعیت سفیان ثوری در سند این حدیث مناقشه نمی کنیم و گفتار کسی را که معتقد است سفیان فریبکار بوده و از قول دروغ گویان حدیث نقل می کرده است،<sup>۴</sup> عنوان نمی نمائیم.

۳- روایات ثابت و مسلم از ابن عباس که مسندا و به طرق گوناگون نقل شده است با این حدیث ساختگی مخالفت دارد، آن چه را که طبری و ابن منذروان ابی حاتم و ابن مردویه از طریق علی بن ابی طلحه و عوفی از ابن عباس نقل می کند این است که آیه مورد بحث در خصوص مشرکینی است که مردم را از ایمان آوردن به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) باز می داشتند و از او دور نگه می داشتند،<sup>۵</sup> همین مطلب را آن چه

که طبری و ابن ابی شیبه و ابن منذروابن ابی حاتم و عبد بن حمید از طریق وکیع از سالم از ابن حنیفه و از طریق حسین بن فرج از ابومعاذ و از طریق بشر از قتاده روایت کرده اند تاکید و تایید می نماید.

عبدالرزاق و ابن جریر و ابن منذرو ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از قتاده و سدی و ضحاک و از طریق ابونجیح از مجاهد و از طریق یونس از ابن زید نقل کرده اند که مفهوم آیه مورد بحث این است که گروه مورد بحث از گرایش به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و قرآن نهی می کردند و دور نگه می داشتند.

در همه ی این روایات هیچ ذکری از ابوطالب (علیه السلام) به میان نیامده است و منظور آیه کافرانی است که از پیروی رسول خدا یا قرآن نهی می نمودند و با جنگ و راندن مردم، آنان را از پیامبر (صلوات الله علیه و آله) دور نگه می داشتند و خواننده محققا آگاه است که تمام این امور برخلاف آن چیزی است که در شرح حال پیر مکه، ابوطالب (علیه السلام) نقل شده که در سراسر عمرش، پیامبر (صلوات الله علیه و آله) را یاری کرده و از او حمایت نمود و تا دم آخر، مردم را به سوی او فراخواند.

۴- آنچه از سیاق آیه کریمه برمی آید این است که خداوند تعالی در این آیه مردمان زنده ای را نکوهش می کند که از پیروی پیامبرش منع و نهی نموده و مردم را از او دور نگه می دارند، و همین عمل زشت را در خصوص پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به مرحله ی ظهور رسانیده اند و در هنگام نزول آیه نیز مرتکب همین کار بوده اند و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نیز ابوطالب (علیه السلام) را در خصوص نزول آیه آگاه نموده است.<sup>۶</sup>

و اما نگاهی به آن چه که صحیحین در خصوص این آیه از سوره ی قصص که: ای پیامبر، تو نیم توانی که هر که را دوست داشته باشی هدایت کنی در حالی که خدا قادر است هر که را اراده نماید هدایت کند پنداشته اند و آیه بعد از وفات ابوطالب (علیه السلام) نازل شده است، نزول آیه ی مورد بحث ما را که در خصوص مردم زنده درباره ی ابوطالب (علیه السلام) است، قطعی نمی نماید چرا که سوره ی انعام آیه ی مورد بحث در آن است به یک باره بو به فاصله پنج سوره بعد از سوره ی قصص نازل شده است<sup>۷</sup> و امکان ندارد که مفاد آن بر ابوطالب (علیه السلام) قابل تطبیق باشد چرا که ابوطالب (علیه السلام) مدت ها قبل از نزول آیه از دنیا رفته و زیر خروارها خاک مدفون شده بود.

۵- سیاق آیه کریمه و آیات قبل آن چنین است:

از آنان ، گروهی هستند که علیرغم این که به گفتار تو گوش فرایم دهند آن را در نمی یابند و نمی فهمند چرا که بر قلبهایشان مهر و بر گوش هایشان پرده ای کشیده ایم و اگر هر آیت و نشانه ای را ببینند ایمان می آورند تا جائیکه وقتی هم به نزد تو ایم آیند با تو از در مجادله در می آیند و کافران گویند این(قرآن یا آئین پیامبر) چیزی جز همان اساطیر پیشین نیست، اینان از گرایش به او ممانعت به عمل می آوردند و دیگران و خود را نیز از او دور می دارند، جز این نیست که فقط خودشان را به هلاکت می رسانند و خود نیز در نمی یابند. همان طور که به وضوح پیداست ، مردا آیات، کافرانی است که پیش پیامبر (صلوات الله علیه و آله) آمده و مجادله می نمودند و به کتاب مبین او - قرآن - تهمت اساطیرالاولین بودن می زدن و همینان مردم را زا او و کتابش نهی می نمودند و خود و دیگران را زا او دور می داشتند، این همه کجا و ابوطالب (علیه السلام) کجا؟ ابوطالب علیه السلامی که در تمام طول زندگیش به چنین کارها دست که نزده، سهل است همواره حامی و مدافع پیامبر بوده است.

مفسران نیز این موضوع را می دانسته اند و به این سخن که شان نزول آیه مورد بحث در خصوص ابوطالب (علیه السلام) است ، وقعی نهاده اند، بعضی آن را گفتاری فاقد سند دانسته و دیگرانی خلاف و عکس آن را قابل قبول تر عنوان کرده اند و اینک به نمونه ای از این نظرات توجه می نمائیم:

طبری در جلد ۷ صفحه ی ۱۰۹ تفسیرش می نویسد که «مراد از افراد مورد بحث آیه ، مشرکان دروغ زن به آیات خدا هستند که مردم را از پیروی محمد (صلوات الله علیه و آله) باز می دارند و خود و دیگران را از او دور میدارند». سپس از همان طرقی که سابقا ذکر کردیم از قول ابن حنفیه ، ابن عباس، سدی قتاده و ابومعانی، اسناد را نقل کرده و در این خصوص گفتار دیگری را ذکر می کند که مراد آن است که اینان نهی می کنند که به قرآن گوش داده شود و به آن چه در قرآن است عمل شود و این قول را به قتاده ، مجاهد و ابن زید نسبت می دهد، پس از آن، طبری در همان کتاب صفحه ی ۱۱۰ در خصوص نزول آیه درباره ابوطالب (علیه السلام) و حدیث حبیب بن ابی ثابت را از کسی که از ابن عباس شنیده ، چنین می گوید: شایسته ترین این سخنان در تاویل آیه این است که قائل شویم که افراد مورد بحث همان هایی هستند که دیگران را زا پیروی پیامبر نهی کرده و باز می دارند و این بدان جهت است که آیات پیشین اشاره به ذکر جماعت مشرکین متخاصم و دروغزنی آنان به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و رویگردانی از وحی و تنزیل خدایی بر پیامبر دارد پس شایسته است که تعبیر آنان از گرایش به او نهی می کنند خبر از اعمال این جماعت باشد چرا که دلیلی نداریم که در روال طبیعی آیات، طرف خطاب آیات عوض شده باشد بلکه قبل و بعد آیه صحت این سخن را ثابت می کند که آیات در خصوص بحث

از مشرکین قوم پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و نه در خصوص فرد یا افراد معینی از آنان است بر این مبنا، تاویل آیه چنین است: ای محمد! اگر این مشرکان هر آیت و نشانه ای را ببینند ایمان نمی آورند تا آن گاه که به سوی تو رو می آوردند با تو نیز به مجادله برخاسته و می گویند آن چه که به عنوان کتاب آسمانی برای ما آورده ای چیزی جز قصه ها و اخبار پیشینیان نیست و از گوش فرا دادن به آیات نازله نهی می کند و خود و دیگران را از تو دور می دارند و با این کار جز خودشان را به هلاکت نمی رسانند.

رازی در تفسیرش (جلد ۴ صفحه ی ۲۸) دو قول را نقل می کند: نخست نزول آیه در خصوص مشرکینی که مردم را از پیروی پیامبر و اقرار به رسالت او باز می داشتند و دوم، نزول آیه در خصوص ابوطالب (علیه السلام) .

رازی سپس می افزاید: قول نخست به دو دلیل موجه تر است: اول این که تمام آیات ما قبل در نکوهش روش این جماعت است پس نهی و منع مردم از پیروی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نیز در همین روند است و اگر این نهی را در خصوص ابوطالب (علیه السلام) فرض می کنیم، کار ابوطالب (علیه السلام) ، بعکس این جماعت در نهی و منع از آزار پیامبر (صلوات الله علیه و آله) است، دلیل دوم این است که خداوند متعال به دنبال آیه مورد بحث میافزاید که اینان جز خودشان را به هلاکت و نابودی نمی کشانند و منظور همان است که اشاره کردیم و درست نیست که منظور از این سخن این باشد که آنهایی که از رسیدن آزار و اذیت به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نهی و منع می نمایند خودشان را نابود می کنند چرا که چنین کار نیکویی مستوجب هلاکت و نابودی نیست.

اگر گفته شود که عبارت آنان جز خودشان را به هلاکت نمی رساند به بخش از او دور می دارند مربوط می شود و نه بخش از گرایش به او نهی و منع می نمایند چرا که منظور از این عبارت این است که گروه مورد بحث آیه به واسطه ترک آئین پیامبر و ناسازگاری با او از وی دور می شوند و این کار نکوهیده ای است و درست نیست که استدلال شما را در این خصوص بپذیریم ، پاسخ ما این است که ظاهر فرمود: خداوند تعالی در عبارت و آنان جز خودشان را هلاک نمی کنند به تمام آنچه که قبل از آن ذکر شده مربوط می شود چرا که این تعبیر عینا مثل این که گفته شود: فلان کس ، فلانی را از آن کار دور می سازد و از او فراری می دهد و بدین وسیله جز خودش را زیان نمی رساند در حالیکه این زیان فقط به یکی از این دو وارد نمی شود بلکه هر دوی آنها را شامل می گردد.

ابن کثیر در تفسیرش جلد ۲ صفحه ی ۱۲۷ قول نخست را از ابن حنفیه و قتاده و مجاهد و ضحاک و بسیاری دیگر نقل کرده و می نویسد این قول به نظر موجه تر و منطقی تر می رسد و ابن جریر (طبری) نیز همین را برگزیده است.

نسفی در تفسیرش در حاشیه تفسیر خازن جلد ۲ صفحه ی ۱۰ ، قول نخست را نقل کرده و می گوید: گفته اند که منظور از مطلب، ابوطالب (علیه السلام) است در حالی که احتمال اول (ارتباط آیه با مشرکین) منطقی تر است. زمخشری در کتاب کشاف جلد ۱ صفحه ی ۴۴۸ و شوکانی در تفسیرش جلد ۲ صفحه ی ۱۰۳ و دیگران نیز قول نخست را نقل کرده و احتمال دوم را همچون گفتاری فاقد سند دانسته اند و بالاخره آلوسی آمده و قول نخست را به تفصیل عنوان کرده و قول دوم را نیز ذکر نموده و می نویسد: امام آن را رد نموده است و سپس ماحصل سخنان رازی را نقل کرده است.

علامه ی امینی قدس سره سپس می افزاید:

ای کاش قرطبی همان گاه که نا آگاهانه به سوی ما قدم می نهاد و بین دو لیش روایتی بود که همچون هیزم کشان در شب، آن را از جایی برداشته بود ما را به اصل و ریشه این داستان که بافته است رهنمون می گشت که این داستان را از کجا اخذ نموده و اسنادش به چه کسی می رسد در نقل این روایت کدام یک از حافظان با او هم داستانند و کدام یک از مولفان پیش از ویژه آن را تدوین نموده اند و چه کسی می گوید که آن چه قرطبی از اشعار ابوطالب (علیه السلام) نقل می کند همان اشعاری است که ابوطالب (علیه السلام) در داستان و قضیه ی ابن الزبیری سروده است؟

و چه کسی نزول آیه ی مورد بحث را در همان روز روایت نموده است؟ و چه ربط و تناسبی بین آیه و اخطار آیه از سوی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نسبت به ابوطالب (علیه السلام) از یک سو و اشعار ابوطالب (علیه السلام) از دیگر سو وجود دارد؟ و آیا این بافته قرطبی را که: ای عمو! درباره ی تو آیه ای نازل شده هیچ یک از ائمه حدیث چه قبل و چه بعد از قرطبی روایت کرده اند؟ و آیا قرطبی برای قسمت آخر روایتش جز تفسیر خودریشه و مصدر دیگری نیز یافته است؟ و آیا او لانه ی مارها و کژدم ها را دیده و آن را خالی از ابوطالب (علیه السلام) یافته است؟ و آیا غل و زنجیرها را بازو بسته کرده تا بداند که پیرو سالار مکه - ابوطالب (علیه السلام) - به این غل و زنجیرها بسته نشده است؟ یا این که این مطالب فقط برداشت خود او از این حدیث نبوی است؟

چه خوب بود اگر خواب های شیرین به واقعیت می پیوست، و رد هر حال این قرطبی است آیه با برهان های مختلف ما مغلوب و محکوم است.

آیات دوم و سوم



۱- پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را نرسد که پس از آگاهی بر این که مشرکان از یاران دوزخ اند برای آنان طلب آمرزش کنند اگر چه از خویشان و نزدیکان باشند (آیه ۱۳۳ سوره ی توبه).

۲- ای پیامبر! تو هر که را که دوست داشته باشی هدایت نتوانی کرد ولی خدا هر که را اراده نماید هدایت می کند و اوست که به احوال هدایت یافتگان، آگاه تر است. (آیه ۵۶ سوره قصص).

بخاری در صحیح خود جلد ۷ صفحه ی ۱۸۴، در بخش تفسیر در مبحث قصص می نویسد: ابوالیمان از شعیب از زهری حدیث کرد که سعید بن مسیب از پدرش روایت کرده که گفت:

وقتی که ابوطالب (علیه السلام) از دنیا می رفت، رسول خدا بر بالینش حاضر شد و ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره را در آنجا دید، پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: ای عمو! بگو لا اله الا الله که این کلامی است که به وسیله ی آن نزد خدا برای تو حجت بیاورم «ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند:» آیا از آئین عبدالمطلب روی می گردانی؟ این مطلب را رسول خدا عنوان می کرد و این دو نفر نیز سخن خود را تکرار می نمودند تا وقتی که ابوطالب (علیه السلام) سخن آخرش را گفت که: بر آئین عبدالمطلب و از گفتن لا اله الا الله امتناع نمود. رسول خدا فرمود: به خدا سوگند تا آن زمان که از استغفار برای تو نهی نشده باشم این کار خواهم کرد. خداوند این آیه را نازل فرمود: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را نرسد که برای مشرکان استغفار نمایند و در شان ابوطالب (علیه السلام) نیز این آیه نازل شد: ای پیامبر! تو هر که را که دوست داشته باشی هدایت نتوانی کرد ولی خدا هر که را اراده نماید هدایت می کند.

طبری هم در حدیث مرسل خود نقل می کند:

این آیه نازل شد: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را نرسد که ... و نیز این آیه: ای پیامبر! تو هر که را دوست داشته باشی ....

مسلم نیز در صحیح خود از طریق سعید بن مسیب و بزرگان مفسرین نیز به دلیل حسن ظن خود به مسلم و بخاری و صحیحین این دو، همین مطالب را نقل نموده اند.

نظری به روایت:

۱- سعیدبن مسیب که تنها ناقل روایت است از جمله افرادی است که دشمنی خود را با امیرالمومنین علی (علیه السلام) آشکار نموده است، پس از آن چه که می گد می گوید یا درباره ی علی (علیه السلام) و پدرش و خاندانش می سازد نمی تواند بع عنوان دلیل پذیرفته شود چرا که اشتهای آورترین غذا برای چنین فردی در

سرزنش و بدگویی از این خاندان خلاصه می شود. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۱ صفحه ی ۳۷ می نویسد:

سعید بن مسیب درحق علی (علیه السلام) انحراف داشت و عمر بن علی (علیه السلام) را نیز با او به گونه شدیدی برخورد نمود، عبدالرحمن بن اسود از ابو داوود همدانی نقل می کند که: «سعید بن مسیب را دیدیم که عمر بن علی بن ابی طالب به سویش آمد ، سعید خطاب به او گفت: ای برادر زاده ! تو را چه می شود که این قدر به مسجد رسول خدا رفت و آمد می کنی آن طور که برادران و پسر عموهایت نیز چنین می کنند عمر گفت: ای پسر مسیب ! آیا باید هر وقت وارد مسجد می شوم تو را گواه بگیرم (یعنی آیا تو ادعایی نسبت به این مسجد و رفت و آمد به آن داری؟) سعید گفت: دوست ندارم که تو خشمگین شوی چرا از پدرت - شنیدم که می گفت: همانا من از سوی خدا مقام و منزلتی دارم که برای فرزندان ابوطالب (علیه السلام) بهتر از تمام چیزهای روی زمین است». عمر نیز گفت: من هم از پدرم شنیدم که می گفت: هیچ کلام حکمت آمیزی در قلب منافق وجود ندارد که قبل از رفتن از دنیا آن را بر زبان جاری نسازد ، سعید گفت: ای برادرزاده ! آیا با این سخن به من نسبت منافق بودن دادی؟ عمر پاسخ داد: همین است که گفتم و سپس بازگشت.

واقعی نقل می کند که :

سعید بن مسیب بر جنازه ی امام سجاد (علیه السلام) علی بن الحسین (علیه السلام) گذر کرد و بر آن نماز نخواند به او گفته شد : آیا بر این مرد صالح که از اهل بیت صالحان است نماز نمی گزاری ؟ پاسخ داد : دو رکعت نماز خوش تر می دارم تا نماز بر این مرد صالح.

و برای معرفی سعید بن مسیب و میزان احاطه اش در دین خدا کافی است که آنچه را ابن حزم در کتاب محلی جلد ۴ صفحه ی ۲۱۴ از قول قتاده نقل می کند بیاوریم:

قتاده گفت: از سعید پرسیدم : آیا رواست که پشت سر حجاج بن یوسف - جلاد معروف بنی امیه - نماز بگزاریم ؟ سعید پاسخ داد: من حتی پشت سر هر کس که او بدتر هم باشد حاضرم نماز بخوانم.

۲- ظاهر روایت بخاری و دیگران حاکی از آن است که هر دو آیه به دنبال یکدیگر و به هنگام وفات ابوطالب

(علیه السلام) نازل شده اند همان طور که صریح مفاهیم هریک از دو آیه نیز به نزول آن در آن هنگام دلالت

می کند در حالی که این مطلب درست نیست چرا که آیه اولی مدنی، و بنا به اتفاق نظر مفسرین، بعد از فتح

نازل شده و در سوره ی توبه که مدنی می باشد و آخرین سوره ی نازل قرآن است ، واقع می باشد و آیه دومی ، مکی است و فاصله ی نزول دو آیه قریب ده سال می شود.

۳- آیه یاستغفار (پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را نرسد که ....) در مدینه به فاصله حدود هشت سال پس از وفات ابوطالب (علیه السلام) نازل شد، آیا در این مدت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) با استناد به گفتار خودش که فرمود: به خدا سوگند که مادام که از طلب آمرزش برای تو نهی نشده باشم استغفار خواهم کرد، به این کار مشغول بوده است؟ و چگونه می تواند چنین باشد در حالی که خود پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان از دوستی و محبت و استغفار - که خود از روشن ترین مصادیق دوستی و محبت است - برای مشرکان و منافقان برای مدت های مدید به استناد آیه ۲۲ سوره مجادله ممنوع شده بودند: هیچ قوم و گروهی را نمی یابی که به خداوند و روز باز پس ایمان داشته باشند و در عین حال دوستی و محبتی نسبت به کسانی که با خدا رسولش دشمنند، داشته باشند اگر چه این کسان، فرزندان یا برادران و یا خویشاوندان آنها باشند، این گروه مومنان از آن ها هستند که خدا ایمان را در قلب هایشان نگاهشته است و با روحی از جانب خود تایید شان فرموده است.

این آیه از سوره مجادله به فاصله ی هفت سوره قبل از سوره ی توبه - که آیه ی استغفار در آن است - در مدینه نازل شده است<sup>۸</sup> و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم و ابونعیم و بیهقی و ابن کثیر<sup>۹</sup> و شوکانی<sup>۱۰</sup> و آلوسی<sup>۱۱</sup> نقل می کنند که :

به حسب بعضی تفاسیر، این آیه در روز بدر در سال دوم هجری و به حسب آن چه که حلبی در کتاب سیره خود می نویسد به اتفاق آرای مورخان و مفسران در جنگ احد در سال سوم هجری نازل شده است بنابراین آیه سوره مجادله چندین سال قبل از آیه استغفار نازل شده است.

از دیگر آیات مربوط به این بحث، آیه ۱۴۴ سوره نساء است: ای ایمان آورده ها! کافران را به جای مومنان ، ولی و سرپرست و دوست می گیرید آیا می خواهید با چنین کاری، حجت و دلیل بزرگی علیه خود در اختیار خداوند بنهید؟ این آیه در سوره ی نساء بوده و به قول نحاس، علقمه و دیگران که معتقدند<sup>۱۲</sup> هر آیه قرآن که با خطاب ای مردم آغاز می شود ، مکی است ، در مکه نازل شده و اگر فرض قرطبی را در تفسیرش<sup>۱۳</sup> که بعض دیگر نیز آن را پذیرفته اند ، قبول کنیم که به کتاب صحیح بخاری جلد ۷ صفحه ی ۳۰ از قول عایشه استناد می کنند که گفته است: هیچ قسمتی از سوره ی نساء نازل نشد مگر آن که من در نزد رسول خدا بودم، این سوره در سال های اول هجرت در مدینه نازل

شد و به هر تقدیر این سوره به فاصله بیست و یک سوره قبل از سوره ی توبه که آیه ی مورد بحث ما - آیه استغفار - در آن قرار دارد نازل شده است.<sup>۱۴</sup>

از دیگر آیات مربوط به بحث ما، این آیه است: «آیا آنان که کافران را به عوض مومنان اولیای خود می گیرند در نزد آن ها عزت می جویند؟ (سوره ی نساء آیه ی ۱۳۹)».

این آیه نیز در سوره ی نساء واقع است که قبل از سوره توبه نازل شده است. آیه دیگر این است: مومنان، کافران را به جای مومنان ولی و دوست و سرپرست خود نمی گیرند و هر که چنین کند پیوندی با خدا ندارد مگر این که این کار به خاطر تقیه انجام پذیرد و خداوند شما را از خودش بر حذر می دارد و بازگشت به سوی خداست (سوره ی آل عمران آیه ۲۸).

این آیه در سوره ی آل عمران واقع است که هشتاد و چند آیه ی آغاز سوره در - اوائل هجرت در روز وفد نجران نازل شده است<sup>۱۵</sup> و به استناد قول قرطبی و دیگران<sup>۱۶</sup> این آیه در روز جنگ احزاب - خندق - در سال پنجم هجرتدرباره ی عباد بن صامت نازل شده است و به هر تقدیر سوره ی آل عمرا به فاصله بیست و چهار سوره قبل از سوره ی توبه نازل گردیده است.<sup>۱۷</sup>

از دیگر آیات مربوطه این است: برای آنان - منافقان - تفاوت می کند که استغفار بنمایی یا نه چرا که خداوند هر گز بر آنان نمی بخشاید (سوره ی منافقین آیه ۶).

این آیه در سوره ی منافقین واقع است که در سال غزوه ی بنی المصطلق (سال ششم هجری) نازل شده و نزد صاحبان کتابهای مغازی (کتاب هایی در شرح غزوات پیامبر (صلوات الله علیه و آله)) و سیره نویسان مشهور است آن چنان که ابن کثیر<sup>۱۸</sup> نقل می کند و این سوره نیز به فاصله هشت سوره قبل از سوره ی توبه نازل شده است.<sup>۱۹</sup>

از دیگر آیات مربوط به بحث، آیه ۲۳ سوره توبه می باشد: ای ایمان آورده ها! اگر پدران و برادرانتان، کفر بر ایمان ترجیح دادند ولایتشان را نپذیرید و هر که چنین ولایتی را بپذیرد از ستمکاران است.

و نیز این آیه: ای پیامبر (صلوات الله علیه و آله)! تو برای اینان - منافقان یا مشرکان و کفار - استغفار بکنی اگر چه هفتاد بار و یا استغفار نکنی خداوند هرگز بر آنان نخواهد بخشید (سوره ی توبه آیه ۸۰).

این دو آیه در سوره ی توبه واقع هستند که قبل از آیه استغفار - آیه ی مورد بحث - نازل شده اند با اینهمه آیات نازل شده قبل از آیه ی استغفار آیا قابل قبول است که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) با وجود این که عمویش به قول مدعیان در حالت کفر از دنیا رفته است، سال ها برای او استغفار نماید و تازه در تمام عمر ابوطالب (علیه السلام) نیز،

پیامبر از نزدیک، شاهد و ناظر احوال او بوده باشد؟ ، حاشا که چنین باشد! حاشا که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) عظمت ها چنین باشد!

شاید به همه ی این دلایل بوده است که حسین بن فضل نزول آیه استغفار را در خصوص ابوطالب (علیه السلام) ، بعید دانسته و گفته است: این مساله - نزول آیه در شان ابوطالب (علیه السلام) - بعید است ، چرا که این سوره ، از آخرین سوره های نازل شده ی قرآن است، در حالی که ابوطالب (علیه السلام) در عنفوان اسلام و به هنگامی که رسول خدا در مکه بود از دنیا رفته بود، این مطلب را قرطبی نیز در تفسیرش جلد ۸ صفحه ی ۲۷۳ نقل کرده و پذیرفته است.

۴- روایاتی وجود دارد که با شان نزول آیه در خصوص ابوطالب (علیه السلام) متضاد است و ما بعضی را نقل می نماییم: حدیث صحیحی به نقل از طیالسی، ابن ابی شیبیه ، احمد ، ترمذی ، نسائی ، ابویعلی ، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم ، ابوالشیخ ، حاکم (که بر حدیث ، صحه نیز گذاشته )، ابن مردویه بیهقی (در کتاب شعب الایمان) و ضیاء (در کتاب مختاره) از علی (علیه السلام) روایت شده است که : شنیدم که مردی برای والدینش استغفار می کرد و پدر و مادرش هر دو مشرک بودند، گفتم: آیا برای آنان با وجود مشرک بودنشان استغفار می کنی: گفت: مگر نه این که ابراهیم نیز چنین استغفاری کرد؟ این قضیه را برای پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نقل کردم و این آیات نازل شد: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را نرسد که برای مشرکانی که روشن شده است از دوزخیانند استغفار نمایند اگر چه خویشاوندانشان باشند و استغفار ابراهیم برای پدرش جز به خاطر وعده و قولی که به او داده بود ، انجام نگرفت، پس آن گاه که برایش روشن شد که پدرش ، دشمن خدا است از او بیزاری جست، براستی که ابراهیم صبور و بردبار بود (آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره توبه) از این روایت برمی آید که مجاز نبودن استغفار برای مشرکان ، امری شناخته شده بوده که قبل از نزول آیه نیز مشخص بوده است و به همین دلیل امام علی (علیه السلام) سخن این فرد را رد می نماید و این سخن امام با استغفار پیامبر (صلوات الله علیه و آله) برای عمویش با قبول این فرض که عمویش - ابوطالب (علیه السلام) - مشرک بوده است ، سازگار نمی نماید و ملاحظه می کنید که طرف گفتگوی با امام (علیه السلام) هرگز عمل خود را با عمل استغفار رسول خدا برایش عمویش با آگاهی بر این که پیامبر به هیچ وجه برای مشرکین استغفار نمی کند ، توجیه نمی نماید.

سید زینی دحلان در کتاب اسنی المطالب صفحه ی ۱۸ می نویسد:

ای روایت ، درست است و ما برای آن شاهی در دست دارم که عبارت است از حدیثی از ابن عباس به این مضمون : مردم برای پدرانشان استغفار می کردند تا وقتی که آیه مرد بحث نازل شد، پس از نزول آیه از استغفار برای مردگان خودداری کردند، و در عین حال از استغفار برای زندگانشان مادام که زنده اند ، منع نشدند سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: استغفار ابراهیم برای پدرش ... یعنی که ابراهیم برای پدرش تا زمانی که زنده بود استغفار می کرد ولی پس از فوت پدرش از این کار خودداری کرد و ...

این شاهد درستی است ، وقتی که این روایت شاهد درستی روایت قبلی باشد، آن روایت درست تر و عمل به آن اولویت دارد، اولویت روایت قبلی در این است که آیه در خصوص استغفار مردم برای پدران مشرکشان است و نه در خصوص ابوطالب (علیه السلام) .

از جمله روایات دیگر، روایتی است که در خصوص علت نزول آیه ی استغفار نقل شده و مسلم آن را در کتاب صحیح و احمد در کتاب مسند و ابو داوود در سنن و نسائی و ابن ماجه از قول ابوهریره نقل کرده اند که گفت:

رسول خدا بر سر مزار مادرش آمد و گریست و تمام اطرافیانشان را نیز گریاند ، رسول خدا ، سپس فرمود: از خداوند اجازه واستم که برای مادرم استغفار کنم ولی خداوند اجازه نداد ، پس اجازه خواستم که به زیارت قبرش بیایم و این را اجازه داد ، پس شما نیز قبرها را زیارت کنید که یادآور آخرت هستند.<sup>۲۰</sup>

حاکم ، طبری ، ابن ابی حاتم و بیهقی از قول ابن مسعود و بریده و طبرانی و ابن مردویه و طبری از طریق عکرمه از قول ابن عباس نقل رده اند که گفت:

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) هنگامی که عازم غزوه تبوک بود، عمره به جای آورد ، سپس بر سر مزار مادرش حضور یافت و از خداوند اجازه خواست که برای مادرش استغفار کند و نیز تقاضا کرد که خداوند به او اجازه شفاعت در روز قیامت بدهد ، خداوند این تقاضاها را اجابت فرمود و سپس آیه استغفار نازل شد

۲۱ .

طبری در تفسیرش جلد ۱۱ ، صفحه ی ۳۱ ، از قول عطیه نقل می کند که :

وقتی رسول خدا عازم مکه شد بر مزار مادرش توقف کرد تا زمانی که تابش خورشید ، او را گرم کرد و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به این امید بود که به او اجازه ی استغفار در خصوص مادرش داده شود ولی چنین نشد و این آیه نازل شد : پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را نرسد که ...

زمخشری در کشف جلد ۲ صفحه ۴۹، حدیث نزول آیه ی استغفار در خصوص ابوطالب (علیه السلام) را نقل کرده و سپس این حدیث (حدیث مورد بحث) را درباره ی علت نزول آیه بیان می کند و به دنبال آن می گوید:

این درست تر است چرا که مرگ ابوطالب (علیه السلام)، قبل از هجرت بود در حالی که آیه مرود بحث، از آیات آخرین سوره ای بود که در مدینه نازل شد.

قسطلانی در کتاب ارشاد الساری مذهب ۷، صفحه ی ۲۷۰ می نویسد:

در تاریخ ثبت شده است که پیامبر به هنگام عمره بر مزار مادرش حاضر شد و از خداوند اجازه استغفار برای مادرش را خواست، آیه ی استغفار نازل شد.

ابن ابی حاتم و حاکم نیز از ابن مسعود و طبرانی از ابن عباس همین را نقل کرده اند و این خود دلالتی است بر این که نزول آیه بعد از وفات ابوطالب (علیه السلام) بوده است و اصل نیز بر عدم تکرار نزول آیات می باشد.

در این خصوص علامه امینی می نویسد:

چرا و چگونه رسول خدا تا روز نبرد تبوک، بعد از آن همه آیات نازل شده که قبلاً ذکر کردیم (و همه قبل از آیه ی مورد بحث نازل شده اند) نمی دانست که به او و مومنان اجازه استغفار و شفاعت برای مشرکان داده نشده است؟ تا پیامبر بیاید و برای مادرش از خداوند طلب آمرزش و شفاعت بنماید؟ یا شاید تصور می کرد که مادرش، حسابی جدا از دیگر افراد بشر دارد؟! یا این که روایت، ساختگی است و با کرامت پیامبر پاک اسلام تضاد دارد و دامان پاک مادرش را نیز به شرک می آلود.

از جمله روایات مربوط به این بحث، یکی هم روایت ذیل است که طبری در تفسیرش جلد ۱۱، صفحه ی ۳۱ از قناده نقل می کند که گفت:

برای ما نقل شد که جمعی از اصحاب پیامبر (صلوات الله علیه و آله) گفتند: ای رسول خدا! بعضی از پدران ما با همسایه خوش رفتاری می کردند و صله ی رحم به جای می آوردند و گرفتاران را خلاص یم نمودند و به عهد و پیمان هایشان وفا می کردند، آیا برای آن ها استغفار نکنیم؟ پیامبر (صلوات الله علیه و آله) پاسخ داد: به خدا سوگند که برای پدرم طلب آمرزش می کنم همان طور که ابراهیم برای پدرش چنین کرد و پس از آن خداوند آیه ی استغفار را نازل کرد و در بخشی از آن ابراهیم را استننا نمود.

طبری از طریق عطیه عوفی از قول ابن عباس نقل می کند که گفت:

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) خواست که برای پدرش طلب آمرزش کند، خداوند با این آیه او را از این کار بازداشت: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان رانرسد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند .... پیامبر عرض کرد: ابراهیم برای پدرش استغفار کرد آن گاه این آیه نازل شده: استغفار ابراهیم برای پدرش جز به دلیل وعده ای که به او داده بود، انجام نشد ...<sup>۲۲</sup>

و در این روایت، متن این تاست که نزول آیه کریمه - آیه استغفار - در خصوص پدر پیامبر و پدران بعضی از صحابه ایشان بوده است و نه درباره ی عمو و یا مادر پیامبر.

از جمله روایات مربوط به این بحث، روایت ذیل است که طبری در تفسیرش جلد ۱۱، صفحه ی ۳۳ نقل کرده و می گوید:

دیگران گفته اند: استغفار در چنین موضعی به مفهوم نمازگزاردن است.

سپس از طریق مثنی از قول عطاء بن ابی رباح می افزاید:

من هیچ گاه نمازگزاردن را بر مردمان اهل قبله ترک نکرده ام اگر چه حبشی زنازاده باشند چرا که نشنیده ام که خداوند نمازگزاردن را جز بر مشرکین منع بنماید خداوند می فرماید: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را نرسد که برای مشرکان استغفار نمایند ....

اگر این تفسیر، صحیح باشد، مخالف با همه ی روایاتی است که نقل کردیم و دلالت بر این داشتند که منظور آیه، طلب آمرزش است (همان طور که از ظاهر لغت استغفار بر می آید).

همین تضادها و تناقضات ما بین این مطالب منقول و آن چه که بخاری نقل کرده است، تمام آن ها را سست و ضعیف می نماید، پس نمی توان در این مورد به این مطالب استناد کرد به ویژه اگر در مقام تکفیر مسلمانی نیکوکار و طرد کردن فردی که همه چیز خود را در راه دین از دست داده است، باشد.

۵- آنچه از روایت بخاری بر می آید این است که آیه استغفار در زمان وفات ابوطالب (علیه السلام) نازل شده

است همان طور که ظاهر روایت اسحاق بن بشر و ابن عساکر از قول حسن چنین است:

هنگامی که ابوطالب (علیه السلام) وفات یافت، پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: ابراهیم برای پدرش علیرغم این که مشرک بود، استغفار نمود، من نیز برای عمویم چنین خواهم کرد تا به مقصود (نجات ابوطالب (علیه السلام) از عذاب شرک) برسم، خداوند این آیه را نازل کرد: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را



نرسد که برای مشرکان استغفار کنند .... و منظور از مشرک ، ابوطالب (علیه السلام) بود. این امر بر پیامبر گران آمد ، خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: استغفار ابراهیم برای پدرش جز به خاطر وعده ای که به او داده بود ، انجام نگرفت.<sup>۲۳</sup>

اگر چه این روایت با آن چه که ابن سعد و ابن عساکر از قول علی (علیه السلام) نقل کرده اند تناقض دارد: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) خدا را از فوت ابوطالب (علیه السلام) آگاه کردم ، گریست و فرمود: برو و او را غسل بده و کفن و دفن نما ، خداوند او را بیامرزد و رحمت نماید، من چنین کردم و رسول خدا چند روزی برای او استغفار فرمود و به همین جهت از خانه بیرون نمی آمد تا آن که جبرئیل به همراه این آیه از سوی خدا بر پیامبر فرود آمد : پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را نرسد که برای مشرکان استغفار کنند.<sup>۲۴</sup> شاید هم آن چه که ابن سعد و ابوالشیخ و ابن عساکر از طریق سفیان بن عیینه از قول عمر نقل کرده اند درست تر باشد که :

وقتی ابوطالب (علیه السلام) از دنیا رفت ، رسول خدا درباره اوست فرمود: خداوند تو را بیامرزد و رحمت نماید ، مادام که خداوند مرا نهدی نفرماید برایت استغفار خواهم کرد، از آن پس مسلمانان شروع به استغفار برای مردگانشان که به حالت شرک از دنیا رفته بودند ، نمودند ، خداوند این آیه را نازل فرمود: پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و مومنان را نرسد که برای مشرکان استغفار نمایند.<sup>۲۵</sup>

ولی ، امت همداستانند بر این که نزول سوره توبه که آیه استغفار در آن است ، در آخر نزول قرآن اتفاق افتاده است (همان طور که قبلا اشاره کرده ایم) و نزول سوره ی توبه بعد از فتح مکه بود و این سوره همان است که پیامبر ، ابوبکر را به همراه آن به سوی مکه گسیل داشت تا آن را بر اهل مکه بخواند و پس ابوبکر را به خاطر وحی الهی بازگرداند و این ماموریت را به امیرالمومنین (علیه السلام) علی (علیه السلام) سپرد و فرمود:

این سوره را جز من ، یا مردی از من - علی (علیه السلام) - نمین تواند ابلاغ کند.<sup>۲۶</sup>

و در حدیث صحیحی که در صفحات پیشین از طرق متعدد نقل شده بود و ما نیز آن را ذکر کردیم مطرح شده که نزول آیه استغفار بعد از بازگشت رسول خدا از غزوه ی تبوک در سال نهم هجری بود، با وجود تمام این قرائن چه دلیل بر نزول آیه در زمان فوت ابوطالب (علیه السلام) یا چند روز پس از آن موجود است؟ و چطور حدیث بخاری و نظایرش در آن روایت های باطل می تواند صحیح باشد؟

۶- سیاق آیه ی کریمه - آیه ی استغفار - نفی است نه نهی ، پس شامل این نیست که رسول خدا استغفار کرده و بعد نهی شده باشد بلکه مفهوم آیه با استغفار پیامبر (صلوات الله علیه و آله) برای عمویش با علم به ایمان او ، سازگارتر است و هم چنین افرادی که پیرامون پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بودند این آگاهی را نسبت به ایمان ابوطالب (علیه السلام) نداشتند چرا که ظاهر کار ابوطالب (علیه السلام) ، مماشات با قریش بود، پس این افراد در این خصوص ایراد می گرفتند و یا کار پیامبر را جواز استغفار برای مشرکان می پنداشتند همانطور که به کار ابراهیم (علیه السلام) نیز احتجاج می نمودند، این بود که خداوند متعال ، آیه را نازل فرمود تا پیامبرش را تنزیه کرده و ابراهیم (علیه السلام) را استثنا نماید، به علاوه هر کس را که پیامبر برایش استغفار می کرده مشرک نبوده است (آن طور که مردم می پنداشتند) ، بنابراین نفس صدور این کار از پیامبر ، خود برهانی است کافی بر این که ابوطالب (علیه السلام) ، مشرک نبوده است و بزرگانی از امت هم که این واقعیت را می دانسته اند این کار پیامبر را جواز استغفار خود برای پدران مشرکشان تلقی ننموده اند و فقط به عمل ابراهیم (علیه السلام) استناد می کرده اند (رجوع کنید به حدیث صحیحی که در صفحات پیش در خصوص سخنان امال با مردی که برای والدین مشرک خود استغفار یم نمود نقل کردیم و اگر آن مرد ، ابوطالب (علیه السلام) را مشرک می دانست، استدلال له عمل پیامبر در استغفار برای او - که بر هیچ کس هم پوشیده نبوده است - سزاوارتر از استدلال به عمل ابراهیم (علیه السلام) در استغفار برای پدرش بود ولی آن مرد فقط به استدلال به عمل ابراهیم (علیه السلام) اکتفا نمود).

۷- ما به فرض پذیرش روایت بخاری و چشم پوشی از آن چه عباس در اقرارویای بندی ابوطالب (علیه السلام) به شهادتین و سخن رسول خدا که : سپاس خدا را که تو را هدایت نمود ای عمو! نقل کرده و آن چه امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود که ابوطالب (علیه السلام) از دنیا نرفت مگر آن گاه که رسول خدا را از خود خشنود کرده بود و آن چه که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: هر خیری را از جانب پروردگام برای ابوطالب (علیه السلام) آرزومندم و آن چه که خود ابوطالب (علیه السلام) در هنگام وفات، قریش و بنی عبدالمطلب را به اطاعت از محمد (صلوات الله علیه و آله) و پیروی او و تسلیم فرمانش بودن و این که هدایت و رستگاری در این کار است و پیامبر ، امین قریش و صدیق عرب است ، وصیت نمود و در نظرم و نثرش به آن ها اشاره کرده ، اگر از این همه چشم ببوشیم نمی توانیم این را بپذیریم که ابوطالب (علیه السلام) در آخرین لحظات عمر خود را گفتن این کلام : «بر آئین عبدالمطلب از ایمان آوردن امتناع کرده باشد .»

ما تردید نداریم که عبدالمطلب - که سلام خدا بر او باد - بر مبدا حق بود و بر شریعت الهی که خداوند در آن زمان آن را برای بشر پسندیده بود و نیز عبدالمطلب معتقد و معترف به مبدا و معاد بود و رسالت پیامبر را درک می نمود و نور این ادراک در خطوط چهره اش نمایان بود و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) از صلب او بود.

۸- شهرستانی در کتاب ملل و نحل جلد هفتم صفحات ۳۴۶ و ۳۵۳ و سیوطی در کتابهایی که در خصوص اجداد پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نگاشته اند از جمله : مسالک الحنفی والد المصطفی و الدرج المنیفه فی الابیاء الشریفه و المقامه السند سیه فی النسبه المصطفویه و التعظیم و المنه فی ان ابوی رسول الله فی الجنه و نشر العلمین فی احیاء الابوین و السبل الجلیه فی الباء العلیه ، در مورد عبدالمطلب سخن گفته اند تا روشنی مطلب ادراک شود، پس این که ابوطالب (علیه السلام) به تمامی این مبادی و اصول گردن نهاده بود و می توان بر این مطلب نصوص پی در پی او را در طول عمرش در تأیید و صحه گذاردن بر دعوت محمدی ، افزود.

نگاهی به آخرین آیه

آیه مورد بحث چنین است : ای پیامبر ! تو آیه رکس را که دوست داشته باشی هدایت نتوانی کرد ولی خدا هر که را اراده ماید هدایت می کند و اوست که به احوال هدایت یافتگان، آگاه تر است (سوره قصص آیه ۵۶) شاید تا کنون بطلان استدلال به آیات برای اثبات کفر سالار مکه ، ابوطالب (علیه السلام) ، از بعضی وجوه که ما خاطر نشان نمودیم برای خواننده، شناخته شده باشد، اینک با هم به طور ویژه با آیه ی فوق و مفهوم آن به تنهایی برخورد می کنیم ، گوئیم: این آیه ما بین دو آیه ی قرآن قرار گرفته است که اولی در وصف مومنان است و دومی در ذکر خداوند سبحان از کسانی است که از ترس این که از مکه معظمه ربوده شوند و یا گرفتار قتل و غارت گردند، ایمان نیاورده بودند. پس به مقتضای سیاق آیات می شود فهمید که منظور خداوند سبحان از آیه مورد بحث ، جز بیان حال هدایت یافتگان مذکور در آیه ی قبل آن و این که هدایت صرفا مستند و متکی به مشیت وارده خداوند است البته نه به صورت اضطرار و اجبار بلکه به گونه ی نوعی توفیق، همان طور که استناد و اتکای به اراده ی خدا در گمراه کردن مردمان صرفا نوعی از خفت و خواری است که از سوی خدا به فرد گمراه شده ، داده شده است و اجبار و اکراهی در میان نبوه است و اگر نقش

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) در ابلاغ دعوت ، نقش واسطه باشد آن گاه خواهیم داشت : (آیه ۵۴ ، سوره نور).

پس اگر روی گرداندند خودشان مسئول عملکرد خود و حمل مسئولیت آن و شما نیز مسئول اعمال خود هستید . اگر او - رسول - را اطاعت کنید هدایت خواهید یافت و بر رسول جز بلاغ مبین و وظیفه ی دیگر نیست.

و باز در آیه ی ۹۲ از سوره ی نمل می خوانیم:

جز این نیست که من مامورم تا خداوند این شهر را که همو حریمش کرده است بپرستم و همه چیز از ان اوست و من فرمان یافته ام که از مسلمین باشم و قرآن را تلاوت کنم ، پس از آن هر که هدایت یافت برای خودش هدایت یافته است و هر که گمراه شد ، بگو که من فقط از اندازگران هستم.

در همین رابطه است که ابلیس رانده شده عمل عصیانگران را برای آنان می آراید اگر چه همین شیطان است که به سوی عذاب جهنم فرا می خواند (سوره لقمان آیه ۲۱) و نیز آیات ۳۸ سوره عنکبوت و ۲۴ سوره نمل: شیطان اعمالشان را برایشان آراست و پس از آن راه خدا را بر آنان بست.

شیطان بر آ «ان چیره شد و یاد خدا را در آنان به فراموشی سپرد (سوره مجادله آیه ۱۵).

آنان که پس از روشن شدن هدایت به آنان پشت کردند ، شیطان کارهایشان را در نظرشان می آراید و با آرزوهای دور و دراز می فریبدهشان (سوره محمد آیه ۲۵).

و نیز عقیلی، ابن عدی ، ابن مردویه ، دیلمی ، ابن عساکر و ابن النجار از قول عمر بن خطاب نقل می کنند که گفت:

رسول خدا فرمود: من به عنوان مبلغ و دعوت گر بر انگیزته شده ام و هدایت به دست من نیست ، و ابلیس نیز به عنوان آرایش دهنده ی اعمال آفریده شده است و گمراهی به دست او نیست.<sup>۲۷</sup>

پس آیه کریمه مورد بحث نیز همانند بقیه آیاتی است که در قرآن ، تمام هدایت و ضلالت را به خداوند نسبت می دهند نظیر این آیات:

۱- هدایت آنان بر عهده تو - ای پیامبر ! - نیست ولی خدا هر که را که اراده کند هدایت خواهد کرد/. (آیه

۲۷۲ سوره بقره).

۲- اگر بر هدایت آنان حریص نیز باشی خداوند کسی را که گمراه کرده است هدایت نخواهد نمود (آیه ۳۷ سوره نمل).

۳- آیا تو می توانی که به کر بشنوانی یا کور را و آن کس را که در گمراهی آشکار است هدایت نمایی؟ (آیه ۴۰ سوره زخرف).

۴- تو کوران (کور دلان) را از گمراهی شان هادی نتوانی بود (سوره نمل آیه ۸۱).

۵- آیا می خواهید که آن کس را که خدا گمراه کرده هدایت نمائید؟ (سوره نساء آیه ۸۸).

۶- آیا تو کوران (کور دلان) را اگر چه نمی بینند، هدایت توانی کرد؟ (سوره یونس آیه ۴۳).

۷- هر کس را که خداوند هدایت کند هم او هدایت یافته است و هر کس را خدا گمراه کند هرگز برای او ولی ارشاد کننده ای نخواهی یافت (سوره کهف آیه ۱۷).

۸- خداوند هر کس را که بخواهد گمراه می کند و هر کس را که توبه و انابه ، نماید هدایت می فرماید (سوره رعد آیه ۲۷).

۹- پس خداوند هر کس را اراده کند گمراه و هر کس را اراده کند هدایت می کند و او عزیز و حکیم است (سوره ابراهیم آیه ۴).

۱۰- ولی خداست که هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه می نماید (سوره نحل آیه ۹۳).

و بسیاری آیات دیگر که جملگی هدایت و ضلالت انسان ها را به گوه ای که با اختیار آن ها منافات نداشته باشد به خداوند نسبت می دهد و به همین دلیل ، این دو امر- هدایت و ضلالت- در آیات دیگری نیز به خدا نسبت داده شده است:

۱- هر کس هدایت شود برای خود هدایت یافته و هر کس گمراه شود به زیان خود گمراه شده است . (سوره یونس آیه ۱۰۸ و زمر آیه ۴۱).

۲- بگو، حق از سوی پروردگارتان است ، پس هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست ، کفر ورزد. (سوره کهف آیه ۲۹).

۳- قرآن چیزی جز تذکر برای جهانیان نیست، البته برای کسانی از شما که بخواهند به راه راست باشند. (سوره تکویر آیه ۲۸).

- ۴- هر کس هدایت شد به سود خود و هر کس گمراه شد به زیان خود عمل نموده است. (سوره اسراء آیه ۱۵).
- ۵- هر کس هدایت شد به سود خود و هر کس گمراه شد به زیان خود عمل نموده است پس بگوی ای پیامبر! که من فقط اندرزگو هستم (سوره نمل آیه ۹۲).
- ۶- آنان (کافران) کسانی هستند که هدایت را به گمراهی فروختند و در این معامله شان سود نکردند (سوره بقره آیه ۱۶).
- ۷- گروهی هدایت یافتند و گروهی نیز به حاکمیت گمراهی تن دادند (سوره اعراف آیه ۳۰).
- ۸- پروردگار من به احوال آن کس که هدایت یافت و نیز آن کس که در گمراهی آشکار است ، دانا تر می باشد (سوره قصص آیه ۸۵).
- ۹- اگر خوبی کنی به سود خود و اگر بدی کنی به زیان خود ، عمل نموده اید (سوره اسراء آیه ۷).
- ۱۰- اگر ایمان آوردند به تحقیق هدایت شده اند و اگر روی گرداندند بر تو فقط وظیفه ی ابلاغ روشن گذارده شده (سوره آل عمران آیه ۲۰).
- و سایر آیات مربوط به این زمینه.
- بین این دو مطلب به دلیل آن چه که قبلا ذکر کردیم و به دلیل آن چه که در خصوص صحت نسبت دادن فعل ، یک بار به انگیزنده و یک بار به عامل و فاعل مختار ، ثابت گردیده است، تناقضی وجود ندارد.
- آیه مورد بحث ما از گروه اول آیات است و از نظر سیاق مطالب، بعد از آیات مربوط به مومنان است البته به دلیل رساندن مفهوم اراده شده در آن و نیز برای بیان این که هدایت یافتگان مذکور در آیه مورد بحث از جهت نسبت دادن هدایتشان به خداوند سبحان ، از سرشت و خمیره ی دیگری هستند بنابراین ارتباط ویژه ای میان آیه و هیچ فرد انسان از جمله ابوطالب (علیه السلام ) وجود ندارد پس به استناد آیه ی قبل آن دلیل روشن تری برای ایمان ابوطالب (علیه السلام ) به دست خواهد آمد .
- بنابراین شایسته آن است که آیه بدون توجه به مطالب ناچیز و بی ارزشی که قبلا طرح شد و یا بعد ها مطرح خواهد گشت که در پیرامون آن مطرح شده است تفسیر گردد.
- دومین مطلب مورد بحث در خصوص آیه این است که آن چه درباره ی آیه به تنهایی - بدون رابطه با دیگر مطالب - روایت شده است همگی مرسل هستند از جمله آن چه که عبد بن حمید، مسلم ، ترمذی و دیگران از ابوهریره نقل کرده اند که گفت:

هنگامی که وفات ابوطالب (علیه السلام) در رسید، رسول خدا خطاب به او فرمود:

ای عمو! بگو لا اله الا الله تا در روز قیامت توسط این سخن در پیشگاه خدا به سود تو شهادت دهم. ابوطالب (علیه السلام) گفت: اگر قریش مرا سرزنش نکنند و نگویند که جز ترس از مرگ چیزی او را به این کار و انداشت، حتما با گفتن این کلام - لا اله الا الله - چشمانت را روشن می کردم در این هنگام آیه نازل شد: ای پیامبر! تو هر که را که بخواهی هدایت نتوانی کرد ....<sup>۲۷</sup>

ابوهریره چگونه می تواند چنین حدیثی را روایت کند در حالی که خود در هنگام وفات ابوطالب (علیه السلام)، گدای سمجی بوده است از جمله گدایان دوس یمن کافر که با اصرار روح الحاح از مردم، تکدی می کرد و بدبختی از سر تا پایش می بارید، ابوهریره به اتفاق آرای همه در سال هفتم هجری (سال جنگ خیبر) اسلام شناخت پس به هنگام وفات ابوطالب (علیه السلام)، او کجا بود؟ و کجا سروکاری با حدیث داشت؟ و تازه اگر در روایتش راستگو باشد باید آن را از کسی نقل کرده باشد که اسمش را ذکر نموده است. اگر چه نیرنگ و فریب ابوهریره به وفور اتفاق افتاده و سخنان بسیاری را روایت کرده که مدعی شاهد بودن و حاضر بودن در هنگام ادای آن نموده و یا حداقل سیاق عبارات نقل شده از او چنین می نماید در حالیکه هیچ چیز از امر مورد ادعای خود را مشاهده نکرده است، هر کس می خواهد بر این امر به خصوص و نظایر آن در مورد ابوهریره اطلاع یابد به کتاب ابوهریره تالیف سرورما، مصلح شریف، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی - که درود خدا بر او باد و خداوند او را به مطلوبش برساند - مراجعه کند که ایشان در این کتاب، سنگ تمام گذاشته است.

از جمله روایات دیگر، مطلبی است که ابن مردویه و دیگران از طریق ابو سهل، مسند از عبد القدوس از ابوصالح از ابن عباس نقل کرده اند که گفت:

آیه ای پیامبر! تو هر کس را که بخواهی هدایت نتوانی کرد در شان ابوطالب (علیه السلام) نازل شده است. پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به ابوطالب (علیه السلام) اصرار کرد که اسلام آورد، ابوطالب (علیه السلام) امتناع نمود و سپس خداوند این آیه را نازل فرمود.<sup>۲۸</sup>

ابوسهل سری یکی از دروغ گویان حدیث سازی است که احادیث را سرقت می نمود و عبد القدوس ابوسعید دمشقی نیز از دروغ گویان است.<sup>۲۹</sup>

ظاهر این روایت نظیر روایت قبلی دلالت بر مشاهده ی مطلب توسط روای دارد در حالی که به قول ابن حجر در کتاب اصابه جلد ۲ صفحه ی ۳۳۱: ابن عباس سه سال قبل از هجرت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به دنیا آمد پس

در هنگام وفات ابوطالب (علیه السلام) ، کودک شیرخواری بوده است که نم توانسته شاهد مطلب باشد به فرض که روایت ، درست باشد که معلوم نیست از کجا و چگونه ؟ ابن عباس، سخنش را به کسی که ما نمی شناسیم نسبت داده است و شای راویان بدین گونه نهاد، این واسطه را به خاطر ضعف موقعیتش حذف کرده باشند همان طور که عده بسیاری از مولفان، ابوسهل سری و عبدالقدوس و امثال آن ها را از اسناد چنین دروغ هایی برای پرده پوشی این دروغ ها، حذف نموده اند.

کلام آخر این که دانشمند امت (لقب ابن عباس) هرگز زبان به چنین زشتی ها نیالوده است و اگر خواسته باشد چیزی از شرح آن مجلس - مجلس وفات ابوطالب (علیه السلام) - را از کسی نقل کند ، سزاوارتر آن است که چیزی را بگوید که پدرش نیز گفته است که شنید ابوطالب (علیه السلام) به هنگام وفات، شهادتین را بر زبان آورد.

و یا سزاوارتر آن است که ابن عباس آن چه را که پسر عموی پاکش ، رسول خدا در این زمینه به زبان آورده ، نقل نماید یا آن چه را که از پسر عموی طاهرش ، علی (علیه السلام) نقل شده ، روایت نماید. آیا ابن عباس راوی این سخن ابوطالب (علیه السلام) خطاب به رسول خدا نیست که : ای سرور من! بپاخیز و آن چه را که دوست می داری بر زبان آور و رسالت پروردگار را انجام بده که تو راستگوی تصدیق شده هستی.

از جمله روایات دیگر ، مطلبی است که ابوسهل سری ، دروغگوی فوق الذکر از طریق عبدالقدوس که او نیز از جمله دروغگویان است از نافع از ابن عمر نقل می کند که گفت:

آیه : ای پیامبر، تو هر که را دوست داشته باشی ، هدایت نتوانی کرد.... در خصوص ابوطالب (علیه السلام) و به هنگام وفات او نازل شد، پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بر بالین ابوطالب (علیه السلام) بود و می گفت: ای عمو! بگو لا اله الا الله تا در روز قیامت به خاطر آن ترا شفاعت نمایم . ابوطالب (علیه السلام) گفت: زنان قریش پس از فوتم مرا ملامت خواهند کرد که از ترس مرگ چنین کردم و آیه نازل شد.<sup>۳۰</sup>

شاید ابن عمر در روایتش ادعای حضور در چنین مجلسی را نداشته باشد و نباید هم داشته باشد چرا که او در چنان زمانی هفت ساله بوده است (او حدودا سه سال پس از بعثت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به دنیا آمده است) و طبیعتا فردی با این سن و سال در چنان مجلس مهمی نمی تواند حضور داشته باشد، مجلس مهم و ترسناکی که طی آن ابوطالب (علیه السلام) توسط پیامبر (صلوات الله علیه و آله) کفن می شود و بزرگان قریش نیز حضور دارند، پس به ناچار باید ابن عمر آن را از کسی که در آن مجلس حاضر بوده است بشنود و چنین کسی نمى تواند جز فرزند متوفی یعنی مولا امیرالمومنین (علیه السلام) باشد و آن چه که از ایشان نقل شده همان است که در بخش سخنان پاک



گذشت و یا چنین کسی باید از دیگر فرزندان ابوطالب (علیه السلام) مانند طالب، جعفر یا عقیل باشد در حالی که در این خصوص هیچ سخنی از این افراد نقل نشده است و یا چنین فردی باید برادر ابوطالب (علیه السلام) یعنی عباس باشد که سخن او را در این باب قبلاً نقل کرده ایم و یا چنین فردی باید برادر زاده ی ابوطالب (علیه السلام) یعنی پیامبر بزرگوار اسلام باشد که سخنان ایشان را قبلاً در این خصوص خوانده ایم. پس ابن عمر این سخن را از چه کسی شنیده است؟ و چرا نامش را حذف کرده است؟ و چرا ابوجهل را با ابوطالب (علیه السلام) در یکی از روایتش، شرکت می دهد؟ در حالیکه آیه هیچ کس غیر از او چنین نگفته است؟ و آیا در میان راویان فردی وجود دارد که تمام حدیث را به دروغ بر او بسته باشد؟ پس گمان نیکو بیر و بیش از این مپرس!!

بر این مطلب، آن چه را که به مجاهد و قتاده در خصوص شان نزول این آیه - آیه مورد بحث - نسبت داده اند<sup>۳۱</sup> اضافه کنید، آیا این روایات مورد استناد این دو در این خصوص شده است یا این که آن ها هم این مطلب را از افراد مجهولی شنیده اند؟ احایث مرسل نظیر این حدیث به هیچ وجه نمی تواند به عنوان - دلیل در خصوص مساله مهمی نظیر تکفیر ابوطالب (علیه السلام)، آن هم پس از اثبات ایمانش توسط گویندگان بزرگوار - همچون پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و ... - و نیز جان فشانی ابوطالب (علیه السلام) به خاطر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) و دفاع از او با آن همه دلایل قاطع به کار گرفته شود.

تقسیم آیه بین ابوطالب (علیه السلام) و عباس و قرار دادن صدر آیه در خصوص ابوطالب (علیه السلام) و ذیل آیه در خصوص عباس<sup>۳۲</sup> - که به اتفاق آرای همه چندین سال پس از نزول آیه، ایمان آورده است - جز تفسیر به رای و دعوای صرف از سوی قتاده و نظایرش آن هم طور مرسل، مفهومی نمی تواند داشته باشد. پس از این همه سخن، ارزشک گفتار زجاج را خواهید دانست که می گوید:

مسلمین در خصوص این که آیه - آیه ی مورد بحث - درباره ی ابوطالب (علیه السلام) نازل شده است، اتفاق نظر دارند!

و یا قرطبی که او نیز معتقد است:

حق این است که بگوییم: مفسران برجسته در این مطلب که آیه در باره ابوطالب (علیه السلام) نازل شده است،

متفقند!<sup>۳۳</sup>

بنگر که چگونه بر خدا به دروغ تهمت می زنند و همین تهمت زدن گناهی آشکار است (سوره نساء آیه ۵۰).

- (۱) طبقات ابن سعد، جلد ۱ صفحه ی ۱۰۵ - تاریخ طبری، جلد ۷، صفحه ی ۱۱۰ - تفسیر ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ی ۱۷۲ - الکشاف تالیف زمخشری، جلد ۱، صفحه ی ۴۴۸ - تفسیر ابن جزی، جلد ۲، صفحه ی ۶ - تفسیر خازن، جلد ۲، صفحه ی ۱۱.
- (۲) تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ی ۴۰۶
- (۳) کتاب تهذیب التهذیب، جلد ۲، صفحه ی ۱۷۹.
- (۴) کتاب میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ی ۳۹۶.
- (۵) تفسیر طبری، جلد ۷، صفحه ی ۱۰۹ - الدرالمنثور، جلد ۳، صفحه ی ۸.
- (۶) این همان چیزی است که از قول قرطبی نقل شده بود و شرحش گذشت.
- (۷) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ی ۱۷.
- (۸) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ی ۱۷.
- (۹) تفسیر ابن کثیر، جلد ۴، صفحه ی ۳۲۹.
- (۱۰) تفسیر شوکانی، جلد ۵، صفحه ی ۱۸۹.
- (۱۱) تفسیر آبوسی، جلد ۲۸، صفحه ی ۳۷.
- (۱۲) و (۱۳) تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ی ۱.
- (۱۳) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ی ۱۷.
- (۱۴) سیره ی ابن هشام، جلد ۲، صفحه ی ۲۰۷.
- (۱۵) تفسیر قرطبی، جلد ۴، صفحه ی ۵۸ و تفسیر خازن، جلد ۱، صفحه ی ۲۳۵.
- (۱۶) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ی ۱۷.
- (۱۷) تفسیر قرطبی، جلد ۱۸، صفحه ی ۱۲۷ و تفسیر ابن کثیر، جلد ۴، صفحه ی ۳۶۹.
- (۱۸) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ی ۱۷.
- (۱۹) کتاب ارشاد الساری فی الشرح البخاری، جلد ۷، صفحه ی ۱۵۱.
- (۲۰) تفسیر طبری، جلد ۱۱، صفحه ی ۳۱ - ارشاد الساری، جلد ۷، صفحه ی ۲۷۰ - الدالمنثور، جلد ۳، صفحه ی ۲۸۳.

- (۲۱) الدرالمنثور ، جلد ۳ ، صفحه ی ۲۸۳ .
- (۲۲) الدرالمنثور ، جلد ۳ ، صفحه ی ۲۸۳ .
- (۲۳) طبقات ابن سعد، جلد ۱ ، صفحه ی ۱۰۵ - الدرالمنثور ، جلد ۳ ، صفحه ی ۲۸۲ .
- (۲۴) الدرالمنثور ، جلد ۳ ، صفحه ی ۲۸۳ .
- (۲۵) ر.ک. جلد ششم الغدير ، صفحه ی ۳۳۸ - ۳۵۰ چاپ دوم.
- (۲۶) مجمع الزوائد تالیف هیثمی و جامع الصغیر تالیف سیوطی.
- (۲۷) الدرالمنثور ، جلد ۵ ، صفحه ی ۱۳۳ .
- (۲۸) الدرالمنثور، جلد ۵ ، صفحه ی ۱۳۳ .
- (۲۹) ر.ک. بخش سلسله الکذابین از کتاب الغدير ، جلد ۵ ، صفحه ی ۲۳۱، چاپ دوم.
- (۳۰) الدرالمنثور، جلد ۵ ، صفحه ی ۱۳۳ .
- (۳۱) تاریخ ابن کثیر ، جلد ۳ ، صفحه ی ۱۲۴ .
- (۳۲) تفسیر قرطبی، جلد ۱۳ ، صفحه ی ۲۹۹ و الدرالمنثور ، جلد ۵ ، صفحه ی ۱۳۳ .
- (۳۳) تفسیر قرطبی، جلد ۱۳ ، صفحه ی ۲۹۹ .

ابوطالب مظلوم تاریخ

allamehaminy.com

## نسبت های ناروا (۲)

### حدیث ضحضاح

ضحضاح در لغت ، مقدار آبی را گویند که تا قوزک پا می رسد و پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) آن را برای تسمیه ی مایع سوزانی در جهنم به کار برده اند.

تا این جا تمام تیرهایی که قوم، از ترکش کینه جویی ها پرتاب کرده و یا در خزانه ی بدخواهی ها ، انداخته اند، تمام می شود، همه ی این تیرها را ما پاسخ در خور گفتیم و هباء منثورا<sup>۱</sup> نمودیم و جز حدیث ضحضاح که دشمنان ابوطالب (علیه السلام) پیرامون آن هوو جنجال به راه انداخته اند و ما به یاری خدا همین را نیز مطرح نموده و پاسخ خواهیم گفت:

بخاری و مسلم از طریق سفیان ثوری از عبدالملک بن عمیر از عبدالله بن حارث نقل کرده اند که:

به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) عرض کردم: ای پیامبر خدا! چگونه حق عمویت ابوطالب (علیه السلام) را که از تو حمایت می کرد و به خاطر تو به خشم می آمد ، ادا نمودی؟ پیامبر در پاسخ فرمود: او - ابوطالب (علیه السلام) - در گودالی از آتش است، در حالی که اگر من نبودم در درک السفلی می بود.

و در روایت دیگر آمده است:

به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) عرض کردم: ای رسول خدا! ابوطالب (علیه السلام) شما را به حفاظت و یاری می نمود آیا این کارها برایش سودی داشت؟ پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: آری ، ابوطالب (علیه السلام) را در درون امواجی از آتش یافتیم و او را خارج کرده در ضحضاحی<sup>۲</sup> از آتش نهادم .

لیث گوید که ابن الهاد از عبدالله بن جناب از ابو سعید برای من روایت کرد که زای پیامبر (صلوات الله علیه و آله) شنیده است که در تجدید خاطره ی ابوطالب (علیه السلام) فرمود:

شاید شفاعت من در روز قیامت او را سودمند افتد و این شفاعت او را در ضحضاحی از آتش که تا قوزک پایش می رسد و مغزش از حرارت آن به جوش می آید، قرار بدهد.

و در صحیح بخاری از طریق عبدالعزیز بن محمد داراوردی از یزید بن الهاد به همین ترتیب نقل شده است با این تفاوت که: از حرارت آتش، اصل مغزش به جوش می آید.<sup>۳</sup>

ما نمی پسندیم که در سند احادیث مناقشه کنیم.

ما نمی پسندیم که در خصوص سفیان کوفی و آن چه که قبلا در خصوص او نگاشته ایم که او در نقل حدیث از راویان ضعیف الحال نیرنگ می زد و از قول دروغگیان می نوشت، مناقشه نمائیم.

ما نمی پسندیم که در خصوص عبدالملک بن عمیر لخمی کوفی مناقشه کنیم که عمرش طولانی شد و حافظه اش معیوب گردید و ابوحاتم درباره اش گفت: حافظ<sup>۴</sup> نیست و حافظه اش دگرگون شده است و احمد در خصوصش گفت: ضعیف است و اشتباه می کد و ابن معین گفت: مخلوط می نماید و ابن خراش گفت: شعبه از او خشنود نبود.

و کوسج از قول احمد نقل کرده که احمد، عبدالملک را جدا تضعیف می کرد.<sup>۵</sup>

ما نمی پسندیم که در خصوص عبدالعزیز داراوردی مناقشه کنیم که احمد بن حنبل درباره اش می گوید: اگر با مراجعه به حافظه اش حدیث نقل کند مطلب مهمی نیست، تازه اگر از روی نوشته هم چیزی را نقل کند باز هم مهم نیست ولی وقتی خودش، نقل حدیث می کند مطالب نادرستی می گوید! و ابوحاتم نیز در این خصوص می گوید: به گفتار او، احتجاج و استدلال نمی شود و ابوزرعه می گوید: بدین گونه حافظه است.<sup>۶</sup>

ما هم چنین به تناقض متون روایات اشاره نمی کنیم که در یک جا با لفظ شاید مطلب مطرح می شود و به گونه ای اظهار امیدواری می شود که عذاب ابوطالب (علیه السلام) تا روز قیامت به واسطه ی شفاعت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به تاخیر افتاده و از آن پس هم شاید عذابش به دلیل همان شفاعت به میزان ضحضاح، تقلیل یابد. و در حالی که در جای دیگر عنوان شده که ابوطالب (علیه السلام) در میان امواج آتش یافته شده و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) به کمک شفاعتش او را درون ضحضاح قرار داده است.

ما نمی پسندیم که آن مناقشه ها را مطرح کرده و یا این تناقضات را عنوان نماییم بلکه یک کلام در این جا مطرح می کنیم و آن این که پیامبر خدا، شفاعت برای ابوطالب (علیه السلام) را در هنگام وفات ابوطالب (علیه السلام) مشروط و منوط به ادای شهادت (گفتن لا اله الا الله) فرمود و در این خصوص بود که گفت: ای عمو! لا اله الا الله را بگو که کلمه ای است که به واسطه اش در روز قیامت تو را شفاعت خواهم کرد.<sup>۷</sup>

همان طور که شفاعت را به طور مطلق به ادای شهادت، منوط و وابسته فرمود که این مطلب در اخبار فراوانی آمده است و مقداری از آن را حافظ منذری در کتاب الترغیب و الترهیب جلد ۴ صفحات ۱۵۰ تا ۱۵۸ - جمع آوری کرده است، از جمله این اخبار، مطلبی است که مرفوعا از قول عبدالله بن عمر روایت شده است که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: (از سوی خدا) به من گفته شد که سوال کن و بخواه که هر پیامبری چنین کرده و در خواستی نموده است، من درخواستم را تا روز قیامت به تاخیر انداختم، آن درخواست این است که هر که شهادت به وحدانیت حق دهد، او را شفاعت نمایم. همین حدیث را احمد با اسناد صحیح روایت نموده است.

از دیگر روایات مربوطه حدیثی است که مرفوعا از ابوذر غفاری روایت شده که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: به من حق و قابلیت شفاعت، اعطا شد و این شفاعت به هر کس از امت من به خداوند شرک نوزد، خواهد رسید. گفت: بزار این حدیث را با سند نیکو به استثنای انقطاع موجود در سلسله سند حدیث، روایت کرده است.

از جمله روایات دیگر مربوط به این بحث، حدیثی است از قول عوف بن مالک اشجعی: شفاعت من به هر مسلمانی تعلق می گیرد، عوف می گوید: طبری این حدیث را با سلسله سندهای مختلفی نقل کرده که یکی از آن ها نیکوست، ابن حبان نیز در صحیح خود نقل می کند شفاعت از آ «کسی است که بمیرد در حالی که به خدا شرک نوزیده باشد. از احادیث دیگر، مطلبی است از قول انس: خداوند به جبرئیل (علیه السلام) وحی کرد که به جانب محمد (صلوات الله علیه و آله) برو و به او بگو: سرت را به سوی آسمان بلند کن و درخواست نما تا به تو عطا شود و شفاعت نما تا شفاعتت پذیرفته شود تا این که فرمود از امت خود، آن کس را که حتی یک روز - لا اله الا الله را از روی اخلاص بر زبان آورده باشد و پس از آن مرده باشد به بهشت وارد خواهم کرد. منذری گوید: احمد این را روایت کرده و در کتاب صحیح به راویان این حدیث احتجاج و استناد شده است.

از احادیث دیگر، مطلبی است که مرفوعا از ابوهریره نقل شده: شفاعت من، از آ «کسی است که از روی اخلاص شهادت دهد که لا اله الا الله و محمدا رسول الله و در این شهادت، قلبش زبان را و زبانش قلب را تصدیق نماید. احمد و نیز ابن حبان در صحیح خود آن را نقل نموده اند. از جمله احادیث دیگر، مطلبی است که در صفحات قبل از قول ابوهریره و ابن عباس نقل شد متضمن این که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) پروردگارش را خواند و از او اجازه خواست که برای مادرش طلب آمرزش نماید و رد روز قیامت اجازه شفاعت از وی داشته باشد و خداوند این اجازه را عطا فرمود.

سهیلی در کتاب الروض الانف جلد ۱ صفحه ۱۱۳ می نویسد:

رد صحیح منقول است که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرمود: از پروردگارم در مورد زیارت قبر مادرم اجازه خواستم ، این اجازه را خداوند عطا فرمود و اجازه خواستم که برایش طلب آمرزش کنم ولی این اجازه را عطا نفرمود و در کتاب مسند تالیف بزار به استناد حدیث بریده نقل شده که وقتی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) خواست برای مادرش طلب آمرزش نماید جبرئیل دست رد بر سینه اش زد و خطاب به او گفت: برای کسی که مشرک بود استغفار مکن پس پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بازگشت در حالی که اندوهگین بود .<sup>۸</sup>

علامه ی امینی قدس سره می افزاید:

پس اگر در صورت شهادت ندادن بر توحید، اصل شفاعت ، منتفی گردد یعنی به واسطه عدم شایستگی کافر، به طور کلی شفاعت درباره ی او محال باشد(حتی در برخی مراتب کیفر و مجازات) ، به طریق اولی شفاعت جهت تخفیف عذاب نیز منتفی خواهد بود همان طور که به استناد آیات ذیل از کتاب خداوند متعال - قرآن - این مطلب ، نفی گردیده است:

۱- برای آنان که کفر ورزیدند، آتش جهنم است که نه شدتش بر آنان به قدری می شود که بمیرند و نه تخفیفی

در عذابش داده می شود، بدین سان هر کافر ناسپاسی را جزا می دهیم (سوره فاطر آیه ۳۶).

۲- هنگامی که ظالمان و ستمگران، عذاب را مشاهده کنند، نه تخفیفی برایشان خواهد بود و نه مهلتی برای

رهایی از عذاب خواهند یافت (سوره نخل آیه ۵۸).

۳- در عذاب ، جاودانند، نه تخفیف می یابند و نه مهلت (سوره بقره آیه ۱۶۲ و آل عمران آیه ۸۸).

۴- آنان که در آتش دوزخند به خازنان جهنم گویند: پروردگارتان را بخوانید و از او بخواهید مدت زمانی از

عذاب ما را تخفیف دهد - خازنان گویند: آیا پیامبرانتان با دلایل روشن به سوی شما نیامدند ، دوزخیان

پاسخ می دهند: آری ، خازنان جهنم گویند: پس فراخوانید که فرا خواندن کافران جز در گمراهی نیست

(سوره غافر آیات ۴۹ و ۵۰).

۵- آنان ، کسانی هستند که زندگی دنیا را بر حیات آخرت ترجیح دادند و آخرت را به دنیا فروختند، پس نه

عذابشان تخفیف می یابد و نه یاری می شوند (سوره بقره آیه ۸۶).

۶- آنهایی را که دینشان را بسان بازیچه گرفتند و زندگانی دنیا آنها را فریفت به خود واگذار کن و رها نما و

تذکر بده که اگر کسی به وسیله دستاوردهای خودش به هلاکت رسد به جز خدا هیچ سرپرست و یاور و

شفاعت گری نخواهد داشت و اگر هر چیز را به عوض مجازات، در پیش بگذاری پذیرفته نخواهد شد چرا

که این کسان همان هایی هستند که با دستاوردهای خودشان به هلاکت رسیده اند ، شرابی از آب جوش و متعفن و عذابی دردناک به مجازات کفرشان در انتظار آنان است (سوره انعام آیه ۷۰).

۷- هر کس رد گرو دستاورد خویش است مگر اصحاب یمین که در بهشت هستند و از مجرمان و گنهکاران پرسند که چه چیز شما را در جهنم جایگزین کرد؟ ..... اینان را شفاعت گران سود نخواهد رساند (سوره مدثر آیات ۳۸ تا ۴۸).

۸- از روز قیامت، از آن هنگام که از وحشت، دل ها گویی که تا حنجره ها بالا آمده اند بیمشان ده ، در آن روز ستمگران را حمایت گری نیست و از هیچ شفاعت گری، شفاعت پذیرفته نمی شود (سوره غافر آیه ۱۸).

۹- و مجرمان را گروهی به سوی جهنم می رانیم ، آنان به هیچ وجه از شفاعت استفاده نتوانند کرد مگر کسی که از پیشگاه خداوند ، عهدی داشته باشد (سوره مریم آیه ۸۷).

در این آیه که مشمولان شفاعت ، استثنایی یافته اند، عهد را به مفهوم شهادت به کلمه ی لا اله الا الله و عمل به مقتضای این شهادت گرفته اند ، یعنی این که جز برای مومنان، شفاعت نخواهد شد.<sup>۹</sup>

با این تفصیل، حدیث ضحضاح بر مبنای این که ابوطالب (علیه السلام) - العیاذ بالله - مشرک از دنیا رفته است و برای این حالت هیچ شفاعتی رد تخفیف عذاب و قرار دادن ابوطالب (علیه السلام) از امواج سهمگین آتش در ضحضاح ، مورد قبول نیست با تمام احادیث و آیاتی که ما ذکر نمودیم منافات پیدا می کند، و حدیث مخالف کتاب - قرآن - و سنت ثابت رسول خدا باید به سینه دیوار زده شود در کتاب صحیح به نقل از و این امر ، بزرگواری است که کسی غیر او آن را کسب نکرد.

پرچم پیامبر با همت عالی ابوطالب (علیه السلام) برافراشته شد

و همین در علو رتبه و درجه، او را بس

این ابوطالب (علیه السلام) است که مورد وصف واقع می شود

در حالی که صفت ها از بیان ارزش او قاصرند

قدر و مرتبه اش از هر مدیحه ای فراتر است

ولی همین مدح است که یاد آوریش قلب ها را زنده می کند

قصیده دوم از علامه ی حجت، شیخ عبدالحین صادق عاملی قدس سره - می باشد که ابیاتی از آن را نقل می کنیم:



اگر او - ابوطالب (علیه السلام) - نبود، نیروی مسلمین مستحکم نمی شد

و چشمه ی توحید در مجاری خود به راه نیم افتاد

او تا سر حد توانایش ، پناه داد و حمایت نمود

و بنیادهای اسلام را که رسالت بهترین مردم از شهرنشین و ده نشین (پیامبر) بود، استوار نمود

بعد از ابوطالب (علیه السلام) ، تمام مکه با همه ی وسعتش

بر رسول خدا تنگ شد و تاریک گشت

پیامبر ، سالی را که در آن عمو و همسرش را ز دست داد

با رنج به پایان برد در حالی که بر آن دو می گریست

پس چه عظیم است ایمان فردی که مصطفی (صلوات الله علیه و آله) برایش یک سال گریسته

سالی که روزهایش برای او از شب ها تاریک تر بوده است

همه ی نورها از نسل او پخش و گسترده شده اند

که نخستین آن ها ، مرتضی علی (علیه السلام) است و آخرینشان ذخیره خدایی بقیه الله (ع)

این بود گوشه هایی از زندگی سالار مکه، ابوطالب (علیه السلام) و پرتوهایی از آیات ایمان خالص او و ما آن را

صرفاً برای رضای خدا نگاشتیم<sup>۱۱</sup> باشد که اهل کتاب یقین کنند و ایمان آوردگان را ایمان بیفزاید و اهل کتاب و

مومنان شک و تردید به خود راه ندهند<sup>۱۲</sup> و آنان که در پس ایشان آیند گویند خداوند اما را و برادران ما را که در

ایمان بر ما پیشی گرفتند پیامرز و در قلب هایمان ذره ای کژی و ناخالصی نسبت به ایمان آوردگان قرار مده ، خداوند

تویی که مهربان و رحیم هستی.<sup>۱۳</sup>

رسول خدا آمده است : پس از من ، حدیث فراوان خواهد شد، پس وقتی حدیثی برایتان روایت شد آن را به کتاب

خداوند متعالی عرضه کنید، هر چه با کتاب خدا موافقت داشت بپذیرید و هر چه مخالفت داشت رد نمایید.<sup>۱۴</sup>

پس این که ، حدیث ضحضاح را بخاری نقل کرده است ، تو را نفریبد چرا که کتاب بخاری که صحیح نامش نهاده اند

در واقع انبانی از مطالب بی ارزش و نامرغوب و چنته ای از اشتباهات است که در فرصتی دیگر به آن خواهیم

پرداخت.

در اینجا برای حسن ختام این مبحث که در خصوص ایمان، سرور ما ، ابوطالب (علیه السلام) - که درود خدا بر او

باد - بود با ابیاتی از دو قصیده ، بحث را به پایان می بریم :

قصیده نخست از شیخ فقه و فلسفه و اخلاق، شیخ بزرگوار آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی نجفی که از شاعران غدیر در قرن چهاردهم هجری است می باشد:

نور هدایت در قلب عموی مصطفی (ص)  
در عین پوشیدگی، در نهایت ظهور است  
ایمان پوشیده ی او نامش را چنان بالا برده است  
که جز دست پاکان، او را مس و لمس نمی کنند  
او - ابوطالب (علیه السلام) - کفیل خاتم پیامبران است  
و از پیامبر با تمام نیرو حمایت کرده است  
تنها یاری دهنده ی پیامبر در زمان او  
و تکیه گاه محکم پیامبر در آغاز دعوتش  
پیشوای خاندان و رهبر قوم و عشیره ی پیامبر  
و پناهگاه مستحکم او در روز سختی  
به یاری پیامبر گران قدر و بلند مرتبه قیام کرد  
تا این که پایه و بنیان های اسلام استواری یافت  
بزرگ ترین تلاش ها و کوشش هایش را در دفاع از پیامبر به کار برد  
تا وقتی که کار پیامبر هدایت گر بالا گرفت  
از پیامبر در قبال آزار قریشیان کافر حمایت کرد  
با قدرت و هیبتی که جباران را به ذلت وا می داشت  
شرف کفالت پیامبر صاحب دعوت و رسالت  
برای ابوطالب (علیه السلام) کافی است  
زبان گویای ابوطالب (علیه السلام) در ستایش پیامبر  
برنده تر از شمشیر او بر علیه دشمنانش می باشد  
ام القرى (مکه) به نورش روشنی گرفت

و هر نوری برای او همچون نور کوه طور برای موسی است  
و چرا نباشد؟ در حالی که او پدر انوار  
و خاستگاه ماه ها و خورشید هاست  
پاکترین شاخه ی درخت وجود ابراهیم خلیل است  
و چه بسیار شرف و اصالت که او دارد  
او پدر وصی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) - علی (علیه السلام) - و جعفر طیار است  
و به جان خودم سوگند که او منتهای فخر و شرف است  
با نور او ، مکه روشن شد  
و نه تنها مکه که آسمان ها نیز روشن شد  
در پناه مهتری و هیبت او بود  
که امر رسالت پیامبر کامل گشت  
در پناه حمایت او بود که اسلام ، انتشار یافت

## یکی دیگر از آثار فخر شیعه علامه کبیر امینی قدس سره

ابوذر ، بدور از پیرایه ها .

نوشته ی علامه ی امینی.

ترجمه ی ح. منصور.

چاپ اول ، قطع رقعی

از قبیله ی بنی غفار بود.

جندب نام داشت، اما ابوذرش می گفتند.

پدرش جناده بود و مادرش رمله – رمله دختر وقیعه.

چهارمین (با پنجمین) کس بود که اسلام آورد.

نخستین فردی بود که پیامبر را به رسم اسلام ، سلام گفت.

پیامبر (صلوات الله علیه و آله) از او پیمان گرفت که همواره حق بگوید، اگر چه تلخ باشد، و او هرگز به جز حق نگفت.

تاریخ نویسان مزدور و خود فروخته، در دوران حکومت دژخیمی بنی امیه و بنی عباس چهره های پاک و آسمانی یاران راستین امیر مومنان (علیه السلام) را اهریمن گونه تصویر نموده ؛ و شیران بیشه ی تقوی را کفتاران مادی گرا وانمود ساخته اند.

و ابوذر این بلند آوای حق و آزادی که طنین فریادش در دهلیز تاریخ همواه به گوش می رسد؛ بیش از دیگران در این بیدادگاه ، به کفر و بی خدایی متهم شده است.

علامه مجاهد عبدالحسین امینی پژوهشگر و ژرف نگر قرن ما در این نوشته که بخشی از دریای بیکران الغدیر اوست زنگارهای تهمت و افتراء را از سیمای درخشان ابوذر زدوده است.....

ابو طالب مظلوم تاريخ

allamehaminy.com

---